



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

وَأَمْرٌ بِالْعَدْلِ

مَنْعَةُ
خُذْهَا
رِزْقًا
حَبِيبًا

أَرْزُقْهَا بِحَسْبِهَا وَتَعَالَمَاتِهَا بِحَسْبِهَا وَأَمْرٌ بِإِسْلَامِهَا

١٥

احمد نوح مكي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

نویسنده:

احمد فرخ فال

ناشر چاپی:

ذکری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد ۱۵
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست مطالب
۲۵	فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی
۲۷	بخش نهم: تعاملات، بین مذاهب و امت های اسلامی
۲۷	۲۸. مخالفینی که با قسم و دروغ، فریب می دهند
۲۷	اشاره
۲۸	تفسیر
۲۸	نشانه دیگری از منافقان
۳۰	شأن نزول
۳۰	خودخواهان بی منطق
۳۲	۲۹. دشمنانی که به پیامبرص، ناروا گفتند
۳۲	اشاره
۳۳	تفسیر
۳۶	شأن نزول
۳۷	قیافه حق به جانب منافقان!
۳۹	۳۰. سزای عمل پیمان شکنان یهود در مدینه
۳۹	اشاره
۴۰	تفسیر
۴۰	شدت عمل در برابر پیمان شکنان
۴۳	۳۱. مجازات محاربین، قتل آن هاست
۴۳	اشاره

۴۴	تفسیر
۴۴	فرمان جنگ با ستم کاران
۵۱	۳۲. گفتمان مذاهب و امام اسلامی
۵۱	اشاره
۵۲	تفسیر
۵۲	استهزاء، بد گمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع!
۶۰	۳۳. لزوم امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی
۶۲	۳۴. تجسس تخریب کننده، ممنوع
۶۳	۳۵. غیبت از بزرگ ترین گناهان است
۶۳	اشاره
۶۷	مفهوم غیبت
۶۸	علاج غیبت و توبه آن
۶۹	۳۶. موارد استثناء در غیبت
۶۹	اشاره
۷۰	تفسیر
۷۰	تقوی بزرگ ترین ارزش انسانی
۷۲	۳۷. ارزش های راستین و ارزش های کاذب
۷۸	۳۸. حقیقت تقوی در جوامع اسلامی
۸۲	۳۹. موعظه حسنه و مجادله احسن
۸۲	اشاره
۸۳	تفسیر
۸۳	ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان
۹۱	۴۰. گفتمان با مذاهب، با زبان آنها
۹۱	اشاره
۹۲	تفسیر
۹۲	روزهای حساس زندگی

نکته ها ----- ۹۹

۱. تبدیل زمین و آسمان، به زمین و آسمان دیگر ----- ۹۹

۲. آغاز و ختم سوره ابراهیم ----- ۱۰۲

۳. نخستین و آخرین سخن، توحید است ----- ۱۰۴

زندگی پرماجرایی ابراهیم (پیامبر بت شکن) ----- ۱۰۶

زادگاه و طفولیت ابراهیم ----- ۱۰۶

مبارزه با گروه های مختلف بت پرست ----- ۱۰۷

مبارزه منطقی با بت پرستان ----- ۱۰۸

نبوت ابراهیم (علیه السلام) ----- ۱۱۰

مبارزه عملی با بت پرستان ----- ۱۱۰

گفتگو با حاکم جبار! ----- ۱۱۱

هجرت حضرت ابراهیم (علیه السلام) ----- ۱۱۲

آخرین مرحله رسالت ابراهیم (علیه السلام) ----- ۱۱۳

مقام والای ابراهیم در قرآن ----- ۱۱۵

۴۱. تبلیغ خدا شناسی با زبان خوش ----- ۱۲۰

اشاره ----- ۱۲۰

تفسیر ----- ۱۲۱

اظهار امید در کلام خدا، قائم به مقام است ----- ۱۲۲

۴۲. دعوت به توحید با زبان فصیح و بلیغ ----- ۱۲۸

اشاره ----- ۱۲۸

تفسیر ----- ۱۲۹

۴۳. عاقبت لجاجت، در مقابل گفتمان و مذاکره ----- ۱۳۱

اشاره ----- ۱۳۱

تفسیر ----- ۱۳۲

به هنگام نزول عذاب، ایمان بیهوده است ----- ۱۳۲

نکته ----- ۱۳۷

- ۱۳۷ ----- مغروران به علم
- ۱۴۰ ----- ۴۴. نتیجه دعوت با اخلاص به توحید
- ۱۴۰ ----- اشاره
- ۱۴۱ ----- تفسیر
- ۱۴۲ ----- کشور شما در خطر است به پاخیزید!
- ۱۴۷ ----- ساحران از همه جا گرد آمدند
- ۱۴۹ ----- نور ایمان در قلب ساحران درخشیدن گرفت
- ۱۵۲ ----- ۴۵. کرنش در مقابل خالق یکتا
- ۱۵۲ ----- اشاره
- ۱۵۳ ----- تفسیر
- ۱۵۹ ----- آن ها را از گنج ها و قصرهای مجللشان بیرون راندیم!
- ۱۶۳ ----- نکته ها
- ۱۶۳ ----- ۱. آیا بنی اسرائیل در مصر حکومت کردند؟
- ۱۶۴ ----- ۲. ترتیب آیات
- ۱۶۵ ----- عاقبت دردناک فرعونیان!
- ۱۷۰ ----- ۴۶. لزوم روابط حسنه و عطوفت اسلامی بین مذاهب
- ۱۷۰ ----- اشاره
- ۱۷۱ ----- تفسیر
- ۱۷۷ ----- نکته ها
- ۱۷۷ ----- ۱. داستان تنزیه صحابه!
- ۱۸۱ ----- ۴۷. محبت متقابل اسلامی درمیان مسلمین
- ۱۸۱ ----- اشاره
- ۱۸۷ ----- اوصاف کسانی که با پیامبر(صلی الله علیه و آله) بودند
- ۱۹۷ ----- ۴۸. گفتمان امام علی(علیه السلام) با عثمان
- ۲۰۱ ----- ۴۹. گفتمان امام حسین(علیه السلام) و قتله کربلا در روز عاشورا
- ۲۰۱ ----- اشاره

- روز عاشورا ۲۰۳
- خطبه امام در مواجهه با سپاه عمر بن سعد ۲۰۸
- توبه حر بن یزید ریاحی ۲۱۲
- شهادت علی اصغر (علیه السلام) ۲۱۴
- شهادت ابا الفضل العباس (علیه السلام) ۲۱۵
- نبرد امام (علیه السلام) با سپاه دشمن ۲۱۷
۵۰. گفتمان اهل بیت امام حسین (علیه السلام) در مجلس یزید ۲۲۳
- اشاره ۲۲۳
- آل الرسول در مجلس یزید ۲۲۴
- خطبه زینب کبری (سلام الله علیها) در مجلس یزید ۲۲۹
۵۱. گفتمان امام سجاد (علیه السلام) و یکی از کوفیان ۲۳۳
۵۲. گفتمان امام سجاد (علیه السلام) با کوفیان در اسارت ۲۳۵
- اشاره ۲۳۵
- خطبه امام سجاد (علیه السلام) ۲۳۷
۵۳. گفتمان حضرت زینب س با کوفیان ۲۳۸
- اشاره ۲۳۸
- خطبه زینب کبری (سلام الله علیها) در کوفه ۲۴۰
- بخش دهم: کفار و تعاملات بین آن ها و مسلمین ۲۴۲
- الف. ارتباطات و تعاملات کفار ۲۴۲
۱. کفار، برخلاف توحید، قائل به تثلیث هستند ۲۴۲
- اشاره ۲۴۲
- تفسیر ۲۴۳
- تفسیر ۲۵۲
۲. سعی کفار، مسدود کردن راه خداست ۲۵۲
- اشاره ۲۵۲
- تفسیر ۲۵۵

- ۲۵۵ کنز ممنوع است
- ۲۶۳ ابو ذر و اشتراکیت
- ۲۶۸ ۳. کفار، مانع رسیدن به خانه خدا!
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۶۹ تفسیر
- ۲۷۰ نکته ها
- ۲۷۰ منظور از «صد عن سبیل اللّٰه» چیست؟
- ۲۷۰ همه مردم در این مرکز عبادت یکسانند
- ۲۷۲ منظور از مسجد الحرام در این آیه چیست؟
- ۲۷۳ «الحاد به ظلم» چیست؟
- ۲۷۵ ۴. کفار، مانع ساخت مساجد و ذکر خدا هستند
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۶ تفسیر
- ۲۷۶ ستم کارترین مردم
- ۲۷۷ نکته ها
- ۲۷۷ ۱. طرق ویرانی مساجد
- ۲۷۹ ۲. بزرگ ترین ستم
- ۲۸۲ ۵. کفار، متکر معاد هستند
- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۲ تفسیر
- ۲۸۸ ۶. کفار، ظلم به دیگران می کنند
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۹ تفسیر
- ۲۸۹ بحث روایی
- ۲۹۸ ۷. کفار، معجزات و آیات الهی را تکذیب می کنند
- ۲۹۹ ۸. کفار به دنبال گناه و دشمنی و حرام خوری هستند

۲۹۹ اشاره

۳۰۰ تفسیر

۳۰۳ ۹. کفار، به پیامبران خود هم، معتقد نیستند

۳۰۳ اشاره

۳۰۴ تفسیر

۳۰۵ اینها منشأ جنون او است

۳۰۵ ۱۰. کفار، در مسیر کفر، اموال خود را خرج می کنند

۳۰۵ اشاره

۳۰۷ تفسیر

۳۰۷ نکته ها

۳۰۹ ۱۱. منش و رفتار کفار، استکباری است

۳۰۹ اشاره

۳۱۰ تفسیر

۳۱۲ ۱۲. کفار هم، منافقانه برخورد می کنند

۳۱۲ اشاره

۳۱۳ تفسیر

۳۱۷ ۱۳. کفار، همواره به دنبال بهانه جوئی هستند

۳۱۷ اشاره

۳۱۸ تفسیر

۳۲۰ چرا افراد لجوج به راه نمی آیند

۳۲۲ ۱۴. لجاجت کفار، و عذاب الهی

۳۲۲ اشاره

۳۲۳ تفسیر

۳۲۷ ۱۵. وعده ها و اعمال کفار، غیر واقعی و فریبنده است

۳۲۷ اشاره

۳۲۷ تفسیر

- ۳۲۷ اعمالی هم چون سراب!
- ۳۳۳ ۱۶. کفار، و باطن سُست و ضعیف آن ها
- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۳ تفسیر
- ۳۳۳ تکیه گاه های سست هم چون لانه عنکبوت!
- ۳۳۷ ۱۷. کفار، و گمانه های بی اساس آن ها
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۳۸ تفسیر
- ۳۳۸ ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند
- ۳۴۰ ۱۸. کفار، اعمال زشت خود راه زیبا می پندارند
- ۳۴۰ اشاره
- ۳۴۱ تفسیر
- ۳۴۳ ۱۹. مشرکین و کفار، تعلیم دیدگان شیطانند
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۴ تفسیر
- ۳۴۶ شأن نزول
- ۳۴۷ تفسیر
- ۳۴۷ ایمان و روشن بینی
- ۳۵۰ ۲۰. اعمال مشرکین و جلوه های شیطانی
- ۳۵۰ اشاره
- ۳۵۱ تفسیر
- ۳۵۱ مشرکان و منافقان و وسوسه های شیطانی
- ۳۵۷ ۲۱. کفار، از مال و اولاد خود، سودی نمی برند
- ۳۵۷ اشاره
- ۳۵۷ تفسیر
- ۳۶۰ ۲۲. نسل کفار، منقطع است و ادامه ندارد

۳۶۰ اشاره

۳۶۱ تفسیر

۳۶۵ ۲۳. کفار، گوش شنوا ندارند

۳۶۵ اشاره

۳۶۶ تفسیر

۳۶۶ کر و لاله‌ها!

۳۶۸ ۲۴. کفار به خود ظلم می‌کنند

۳۶۹ ۲۵. کفار، اعمال خوب خود را نیز از بین می‌برند

۳۷۲ فهرست منابع و مآخذ

۳۷۶ درباره مرکز

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد 15

مشخصات کتاب

سرشناسه: فرخ فال، احمد، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور: دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل
بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / احمد فرخ فال.

مشخصات نشر: قم: ذکر، 1400.

مشخصات ظاهری: 20 ج.

شابک: دوره : 978-6319-622-28-7 ؛ ج. 1 : 978-6319-622-27-0 ؛ ج. 2 : 978-6319-622-29-4 ؛ ج. 3 : 978-6319-622-30-0 ؛ ج. 4 : 978-6319-622-31-7 ؛ ج. 5 : 978-6319-622-32-4 ؛ ج. 6 : 978-6319-622-33-1 ؛ ج. 7 : 978-6319-622-34-8 ؛ ج. 8 : 978-6319-622-35-5 ؛ ج. 9 : 978-6319-622-36-2 ؛ ج. 10 : 978-6319-622-37-9 ؛ ج. 11 : 978-6319-622-38-6 ؛ ج. 12 : 978-6319-622-39-3 ؛ ج. 13 : 978-6319-622-40-9 ؛ ج. 14 : 978-6319-622-41-6 ؛ ج. 15 : 978-6319-622-42-3 ؛ ج. 16 : 978-6319-622-43-0 ؛ ج. 17 : 978-6319-622-44-7 ؛ ج. 18 : 978-6319-622-45-4 ؛ ج. 19 : 978-6319-622-46-1 ؛ ج. 20 : 978-6319-622-47-8

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. 2 - 20 (چاپ اول: 1400) (فیا).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. 1 و 2. ارتباطات الهی و عالم هستی. - ج. 3. ارتباطات و تعاملات انبیاء علیهم السلام. - ج. 4 - 6. ارتباطات و تعاملات انبیاء، ائمه و اولیاء علیهم السلام. - ج. 7 و 8. ارتباطات و تعاملات انسان با خداوند متعال. - ج. 9. ارتباطات و تعاملات زن و شوهر. - ج. 10. ارتباطات و تعاملات والدین و فرزندان. - ج. 11 و 12. ارتباطات و تعاملات بین مردم. - ج. 13. ارتباطات و تعاملات مومنین و منافقین. - ج. 14. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و مذاهب. - ج. 15. ارتباطات و تعاملات مذاهب و امام اسلامی. - ج. 16. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و کفار. - ج. 17. ارتباطات و تعاملات حکومت اسلامی و مردم. - ج. 18 و 19. ارتباطات و تعاملات بین حکومت ها. - ج. 20. تعاملات در حکومت حضرت مهدی (عج).

موضوع: ارتباط -- جنبه های مذهبی -- اسلام

ارتباط -- جنبه های قرآنی

Communication -- Qur'anic teaching

ارتباط -- احادیث

Communication -- Hadiths

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Interpersonal communication -- Religious aspects -- Islam

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های قرآنی

Interpersonal communication -- Qur'anic teaching

ارتباط بین اشخاص -- احادیث

Interpersonal communication -- Hadiths

رده بندی کنگره: BP11/6

رده بندی دیویی: 297/045

شماره کتابشناسی ملی: 7595511

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

دائرة المعارف ارتباط و تعاملات خدا، انسان و جهان

از دیدگاه قرآن کریم ، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

جلد پانزدهم : تعاملات مذاهب و امم اسلامی

احمد فرخ فال

ص: 3

دائرة المعارف ارتباط و تعاملات خدا، انسان و جهان

جلد سوم: ارتباط و تعاملات انبياء عليهم السلام

احمد فرخ فال

انتشارات ذكرى / قم / 1400 ش

شمارگان 1000 نسخه

شابک این جلد ؛ 3-42-6319-622-978

شابک دوره ؛ 7-28-6319-622-978

آدرس مرکز پخش : قم ، خیابان معلم ، انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه

تلفن مرکز پخش : 025-32735547

ص: 4

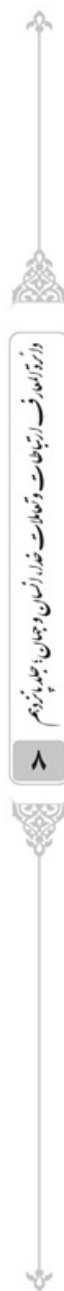
فهرست مطالب

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

- بخش نهم: تعاملات، بین مذاهب و امت‌های اسلامی ۱۳
۲۸. مخالفینی که با قسم و دروغ، فریب می‌دهند ۱۳
۲۹. دشمنانی که به پیامبرص، ناروا گفتند ۱۸
۳۰. سزای عمل پیمان شکنان یهود در مدینه ۲۵
۳۱. مجازات محاربین، قتل آن‌هاست ۲۹
۳۲. گفتمان مذاهب و امام اسلامی ۳۷

۳۳. لزوم امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی..... ۴۶
۳۴. تجسس تخریب کننده، ممنوع..... ۴۸
۳۵. غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است..... ۴۹
۳۶. موارد استثناء در غیبت..... ۵۵
۳۷. ارزش‌های راستین و ارزش‌های کاذب..... ۵۸
۳۸. حقیقت تقوی در جوامع اسلامی..... ۶۴
۳۹. موعظه حسنه و مجادله احسن..... ۶۸
۴۰. گفتمان با مذاهب، با زبان آنها..... ۷۷
۴۱. تبلیغ خدا شناسی با زبان خوش..... ۱۰۶
۴۲. دعوت به توحید با زبان فصیح و بلیغ..... ۱۱۴
۴۳. عاقبت لجاجت، در مقابل گفتمان و مذاکره..... ۱۱۷
۴۴. نتیجه دعوت با اخلاص به توحید..... ۱۲۶
۴۵. کرنش در مقابل خالق یکتا..... ۱۳۸

۱۵۶.....	۴۶. لزوم روابط حسنه و عطوفت اسلامی بین مذاهب.....
۱۶۷.....	۴۷. محبت متقابل اسلامی در میان مسلمین.....
۱۸۳.....	۴۸. گفتمان امام علی <small>علیه السلام</small> با عثمان.....
۱۸۷.....	۴۹. گفتمان امام حسین <small>علیه السلام</small> و قتلہ کربلا در روز عاشورا.....
۲۰۹.....	۵۰. گفتمان اهل بیت امام حسین <small>علیه السلام</small> در مجلس یزید.....
۲۱۸.....	۵۱. گفتمان امام سجاد <small>علیه السلام</small> و یکی از کوفیان.....
۲۲۰.....	۵۲. گفتمان امام سجاد <small>علیه السلام</small> با کوفیان در اسارت.....
۲۲۳.....	۵۳. گفتمان حضرت زینب س با کوفیان.....
۲۲۷.....	بخش دهم: کفار و تعاملات بین آنها و مسلمین
۲۲۷.....	الف. ارتباطات و تعاملات کفار.....
۲۲۷.....	۱. کفار، برخلاف توحید، قائل به تثلیث هستند.....
۲۳۸.....	۲. سعی کفار، مسدود کردن راه خداست.....
۲۵۳.....	۳. کفار، مانع رسیدن به خانه خدا!.....



۴. کفار، مانع ساخت مساجد و ذکر خدا هستند ۲۶۰
۵. کفار، منکر معاد هستند ۲۶۷
۶. کفار، ظلم به دیگران می‌کنند ۲۷۳
۷. کفار، معجزات و آیات الهی را تکذیب می‌کنند ۲۸۳
۸. کفار به دنبال گناه و دشمنی و حرام خوری هستند ۲۸۴
۹. کفار، به پیامبران خود هم، معتقد نیستند ۲۸۸
۱۰. کفار، در مسیر کفر، اموال خود را خرج می‌کنند ۲۹۰
۱۱. منش و رفتار کفار، استکباری است ۲۹۴
۱۲. کفار هم، منافقانه برخورد می‌کنند ۲۹۷
۱۳. کفار، همواره به دنبال بهانه جوئی هستند ۳۰۲
۱۴. لجاجت کفار، و عذاب الهی ۳۰۷
۱۵. وعده‌ها و اعمال کفار، غیر واقعی و فریبنده است ۳۱۲
۱۶. کفار، و باطن سُست و ضعیف آن‌ها ۳۱۸

۱۷. کفار، و گمانه‌های بی‌اساس آن‌ها..... ۳۲۲
۱۸. کفار، اعمال زشت خود را، زیبا می‌پندارند..... ۳۲۵
۱۹. مشرکین و کفار، تعلیم دیدگان شیطانند..... ۳۲۸
۲۰. اعمال مشرکین و جلوه‌های شیطانی..... ۳۳۵
۲۱. کفار، از مال و اولاد خود، سودی نمی‌برند..... ۳۴۲
۲۲. نسل کفار، منقطع است و ادامه ندارد..... ۳۴۵
۲۳. کفار، گوش شنوا ندارند..... ۳۵۰
۲۴. کفار به خود ظلم می‌کنند..... ۳۵۳
۲۵. کفار، اعمال خوب خود را نیز از بین می‌برند..... ۳۵۴
- فهرست منابع و مآخذ..... ۳۵۷

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

* بخش نهم: تعاملات، بین مذاهب و امت های اسلامی

* بخش دهم: کفار و تعاملات بین آن ها و مسلمین

ص: 11

بخش نهم: تعاملات، بین مذاهب و امت های اسلامی

28. مخالفینی که با قسم و دروغ، فریب می دهند

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ * لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ * وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَحْطُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ»؛ (1) «آن ها به خدا سوگند می خورند که از شما هستند، در حالی که از شما نیستند، ولی آن ها گروهی هستند که می ترسند (و به خاطر ترس از فاش شدن اسرارشان دروغ می گویند)! اگر پناه گاه یا غارها یا راهی در زیر زمین بیابند، به سوی آن حرکت می کنند، و با سرعت و شتاب فرار می کنند. و در میان آن ها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می گیرند؛ اگر از آن (غنایم، سهمی) به آن ها داده شود، راضی می شوند؛ و اگر داده نشود، خشم می گیرند»؛

ص: 13

خواه حق آن‌ها باشد یا نه!) (در حالی که) اگر به آن چه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند، و بگویند: خداوند برای ما کافی است! و به زودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می‌بخشند؛ ما تنها رضای او را می‌طلبیم. (برای آن‌ها بهتر است!)»

تفسیر

نشانه دیگری از منافقان

در آیات فوق یکی دیگر از اعمال و حالات منافقان به روشنی ترسیم شده است می‌گوید: «آن‌ها به خدا سوگند یاد می‌کنند که از شما هستند»؛ «وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ».

«در حالی که نه از شما هستند و نه در چیزی با شما موافقند بلکه آن‌ها گروهی هستند که فوق العاده می‌ترسند» و از شدت ترس کفر را پنهان کرده اظهار ایمان می‌کنند مبادا گرفتار شوند؛ «وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ».

«یفرقون» از ماده «فرق» (بر وزن «شفق») به معنی شدت خوف و ترس است، «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید این ماده در اصل به معنی تفرق و جدایی و پراکندگی است گویی آن چنان می‌ترسند که می‌خواهد قلبشان از هم متفرق و متلاشی گردد.

در واقع چون تکیه گاهی در باطن ندارند همواره گرفتار ترس و وحشتی عظیم هستند و به خاطر همین ترس و وحشت هیچ‌گاه آن چه در باطن دارند اظهار نمی‌کنند، و چون از خدا نمی‌ترسند از همه چیز می‌ترسند و دائماً در حال وحشت

به سر می برند، در حالی که مؤمنان راستین در سایه ایمان آرامش و شهادت خاصی دارند.

در آیه بعد شدت بغض و عداوت و نفرت آن ها را از مؤمنان در عبارتی کوتاه اما بسیار رسا و گویا منعکس می کند می گوید: «آن ها چنان هستند که اگر پناه گاهی (همانند يك دژ محکم) بیابند، یا دسترسی به غارهایی در کوه ها داشته باشند، یا بتوانند راهی در زیر زمین پیدا کنند، با سرعت هر چه بیش تر به سوی آن می شتابند» تا از شما دور شوند و بتوانند کینه و عداوت خود را آشکار سازند؛ «لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مَدْخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ».

«ملجا» به معنی پناه گاه است هم چون قلعه های محکم و یا مانند آن.

«مغارات» جمع «مغاره» به معنی «غار» است.

«مدخل» به معنی راه های پنهانی است مانند نقب هایی که در زیر زمین می زنند و از آن وارد محلی می شوند.

«یجمحون» از ماده «جماح» به معنی حرکت شتابانه و شدیدی است که هیچ چیز نتواند از آن جلوگیری کند، همانند حرکت اسب های سرکش و چموش که نتوان آن ها را متوقف ساخت و به همین جهت چنین اسبی را «جموح» می گویند.

به هر حال این یکی از رساترین تعبیراتی است که قرآن در باره ترس و وحشت منافقان و یا بغض و نفرت آنان بیان کرده که آن ها اگر در کوه ها و روی زمین راه فراری پیدا کنند از ترس یا عداوت از شما دور می شوند، ولی چون قوم و قبيله اموال و ثروتی در محیط شما دارند مجبورند دندان بر جگر بگذارند و بمانند!

ص: 15

در تفسیر «دُرِّالمنثور» از «صحیح بخاری» و «نسایی» و از گروهی دیگر چنین نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشغول تقسیم اموالی (از غنائم یا مانند آن) بود که یکی از طائفه "بنی تمیم" به نام «ذو الخویصره» فرا رسید صدا زد:

ای رسول خدا! عدالت کن! پیامبر فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نکنم چه کسی عدالت خواهد کرد؟!»، «عمر" صدا زد ای رسول خدا به من اجازه بده تا گردش را بزنم پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او را به حال خود واگذار! او یارانی دارد که نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آن ها کوچک می شمرد، ولی با این حال آن ها از دین فرار می کنند همان گونه که تیر از کمان!

در این هنگام آیات فوق نازل شد و به این گونه افراد اندرز داد.

خودخواهان بی منطق

در نخستین آیه فوق به یکی دیگر از حالات منافقان اشاره شده و آن این که آن ها هرگز راضی به حق خود نیستند، و دائماً انتظار دارند از اموال بیت المال و یا منافع عمومی هر چه بیش تر بهره ببرند، خواه مستحق باشند یا نه، دوستی و دشمنی آن ها بر محور همین منافع دور می زند، هر کس جیب آن ها را پر کند از او راضی هستند و هر کس به خاطر رعایت عدالت حق دیگران را به آن ها نبخشد از او ناراضی می شوند.

حق و عدالت در قاموس آن ها مفهومی ندارد، و اگر داشته باشد عادل کسی است که هر چه بیش تر به آن ها بدهد و ظالم کسی است که حق دیگران را از آنان باز دارد! و به تعبیر دیگر آن ها فاقد هر گونه شخصیت اجتماعی هستند و تنها دارای

يك شخصیت فردی و در چهار چوبه منافع خویش می باشند، و همه چیز را تنها از این زاویه می نگرند!

لذا می گوید: «بعضی از آن ها در تقسیم صدقات به تو عیب می گیرند» و می گویند عدالت را رعایت نکردی؛ «و مِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ».

اما در حقیقت چنین است که آن ها به منافع خویش می نگرند «اگر سهمی به آن ها داده شود راضیید و خوشحال» و تو را مجری عدالت می دانند هر چند استحقاق نداشته باشند؛ «فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا».

«اما اگر چیزی از آن به آن ها داده نشود خشم گین می شوند» و تو را متهم به بی عدالتی می کنند؛ «وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ».

«ولی اگر آن ها به حق خود راضی باشند و به آن چه خدا و پیامبرش در اختیار آن ها گذارده رضایت دهند و بگویند همین برای ما کافی است و اگر هم نیاز بیش تری داریم خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) از فضل خود به زودی به ما می بخشند ما تنها رضای او را می طلبیم و از او می خواهیم که ما را از اموال مردم بی نیاز سازد، اگر آن ها چنین کنند به سود آن ها است»؛ «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ».

آیا در جوامع اسلامی امروز چنین کسانی یافت نمی شوند؟

آیا همه مردم به حق مشروع خود قانعند؟ و هر کس تنها به مقدار حشش به آن ها بدهد او را عدالت پیشه می دانند؟

مسئلاً جواب این سؤال ها منفی است، با نهایت تأسف هنوز بسیاریند کسانی که مقیاس سنجش حق و عدالت را منافع شخصی خویش می پندارند، و به

حقوق خویش قانع نیستند، و اگر کسی بخواهد همه را- مخصوصاً محرومان را- به حق مشروعشان برساند داد و فریادشان بلند می شود.

بنا بر این لزومی ندارد برای شناخت منافقان صفحات تاریخ را ورق بزیم یک نگاه به اطراف خود و حتی نگاهی به خودمان بکنیم می توانیم وضع خود و دیگران را دریابیم.

پروردگارا! روح ایمان را در ما زنده کن! و فکر شیطانی و نفاق را در ما بمیران! و به ما توفیق مرحمت فرما تا خود را آن چنان بسازیم که به حق خویشتن قانع باشیم! نه به دیگران اجحاف کنیم و نه عدالت را درغصب حقوق سایرین بدانیم. و همیشه خواهان عدالت باشیم و مجری عدالت!... (1)

29. دشمنانی که به پیامبرص، ناروا گفتند

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ * أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ» (2) «از آن ها کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است! بگو: خوش باور بودن او به نفع شماست! (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصدیق می کند؛ و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند! و آن ها که رسول خدا را آزار

ص: 18

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 452.

2- توبه 61 الی 63

می دهند، عذاب دردناکی دارند! آن ها برای شما به خدا سوگند یاد می کنند، تا شما را راضی سازند؛ در حالی که شایسته تر این است که خدا و رسولش را راضی کنند، اگر ایمان دارند! آیا نمی دانند هر کس با خدا و رسولش دشمنی کند، برای او آتش دوزخ است؛ جاودانه در آن می ماند؟! این، همان رسوایی بزرگ است!»

تفسیر

در این آیه همان گونه که از مضمون آن استفاده می شود سخن از فرد یا افرادی در میان است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با گفته های خود آزار می دادند و می گفتند «او انسان خوش باور، و دهن بینی است»؛ «و مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ».

«اذن» در اصل به معنی گوش است، ولی به اشخاصی که زیاد به حرف مردم گوش می دهند، و به اصطلاح "گوشی" هستند نیز این کلمه اطلاق می شود.

آن ها در حقیقت یکی از نقاط قوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که وجود آن در یک رهبر کاملاً لازم است، به عنوان نقطه ضعف نشان می دادند و از این واقعیت غافل بودند که یک رهبر محبوب، باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد، و حتی الامکان عذرهای مردم را بپذیرد، و در مورد عیوب آن ها پرده درمی نکند (مگر در آن جا که این کار موجب سوء استفاده شود).

لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند که: «به آن ها بگو اگر پیامبر گوش به سخنان شما فرا می دهد، و عذرتان را می پذیرد، و به گمان شما یک آدم گوشی است این به نفع شما است!»؛ «قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ».

زیرا از این طریق آبروی شما را حفظ کرده، و شخصیتتان را خرد نمی کند عواطف شما را جریحه دار نمی سازد، و برای حفظ محبت و اتحاد و وحدت شما از

این طریق کوشش می کند، در حالی که اگر او فوراً پرده ها را بالا می زد، و دروغ گویان را رسوا می کرد، در دسر فراوانی برای شما فراهم می آمد، علاوه بر این که آبروی عده ای به سرعت از بین می رفت، راه بازگشت و توبه بر آن ها بسته می شد، و افراد آلوده ای که قابل هدایت بودند در صف بدکاران جای می گرفتند و از اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله) دور می شدند.

يك رهبر مهربان و دل سوز، و در عین حال پخته و دانا، باید همه چیز را بفهمد، ولی باید بسیاری از آن ها را به روی خود نیاورد، تا آن ها که شایسته تربیتند، تربیت شوند و از مکتب او فرار نکنند و اسرار مردم از پرده برون نیفتد.

این احتمال نیز در معنی آیه وجود دارد که خداوند در پاسخ عیب جویان می گوید: «چنان نیست که او گوش به همه سخنان فرا، دهد، بلکه او گوش به سخنانی می دهد که به سود و نفع شما است، یعنی وحی الهی را می شنود، پیشنهاد مفید را استماع می کند و عذرخواهی افراد را در مواردی که به نفع آن ها و جامعه است می پذیرد» (1).

سپس برای این که عیب جویان از این سخن سوء استفاده نکنند، و آن را دستاویز قرار ندهند، چنین اضافهمی کند: «او به خدا و فرمان های او ایمان دارد، و به سخنان مؤمنان راستین گوش فرا می دهد، و آن را می پذیرد و به آن ترتیب اثر می دهد»؛ «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ».

ص: 20

1- . در حقیقت بنا بر تفسیر اول اذن خیر که مضاف و مضاف الیه است از قبیل اضافه موصوف به صفت است، و بنا بر تفسیر ثانی، از قبیل اضافه وصف به مفعول است، بنا بر احتمال اول معنی عبارت چنین می شود: «او سخن پذیر خوبی برای شما است» و بنا بر احتمال دوم مفهومی این است که: «او سخنان مفید و نیک را به نفع شما می شنود، نه هر سخنی را».

یعنی در واقع پیامبر (صلی الله علیه و آله) دو گونه برنامه دارد: یکی برنامه حفظ ظاهر و جلوگیری از پرده دری، و دیگری در مرحله عمل، در مرحله اول به سخنان همه گوش فرا می دهد، و ظاهراً انکار نمی کند، ولی در مقام عمل تنها توجه او به فرمان های خدا و پیشنهادهای و سخنان مؤمنان راستین است، و یک رهبر واقع بین باید چنین باشد، و تأمین منافع جامعه جز از این راه ممکن نیست لذا بلافاصله می فرماید: «او رحمت برای مؤمنان شما است»؛ «و رَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ».

ممکن است در این جا سؤال شود که در پاره ای از آیات قرآن می خوانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ (1) است.

ولی آیه مورد بحث می گوید: رحمت برای مؤمنان است، آیا آن «عمومیت» با این «تخصیص» سازگار است؟! اما با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود، و آن این که:

رحمت، درجات و مراتب دارد که یکی از مراتب آن «قابلیت و استعداد» است، و مرتبه دیگر " فعلیت".

مثلاً باران رحمت الهی است، یعنی این قابلیت و شایستگی، در تمام قطرات آن وجود دارد که منشأ خیر و برکت و نمو و حیات باشد، ولی مسلماً ظهور و بروز آثار این رحمت تنها در سرزمین های آماده و مستعد است، بنا بر این هم می توانیم بگوئیم تمام قطره های باران، «رحمت» است و هم صحیح است گفته شود این قطرات در سرزمین های مستعد و آماده، مایه «رحمت» است، جمله اول اشاره به مرحله " اقتضا و قابلیت» است، و جمله دوم اشاره به مرحله «وجود و فعلیت».

ص: 21

در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) او بالقوه برای همه جهانیان مایه رحمت است، ولی بالفعل مخصوص مؤمنان می باشد.

تنها چیزی که در این جا باقی می ماند این است که نباید آن ها که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با این سخنان خود ناراحت می کنند و از او عیب جویی می نمایند، تصور کنند که بدون مجازات خواهند ماند، درست است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر آن ها وظیفه ای دارد که با بزرگواری و وسعت روح خود با آنان روبرو شود، و از رسوا ساختنشان خود داری کند، ولی مفهوم این سخن چنین نیست که آن ها در این اعمال خود بدون کیفر خواهند ماند، لذا در پایان آیه می فرماید: «آن ها که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را آزار می رسانند عذابی دردناک دارند»؛ «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

شان نزول

از گفتار بعضی از مفسران چنین استفاده می شود که در آیه فوق مکمل آیه گذشته است، و طبعاً در همان شان نزول نازل شده، ولی جمعی دیگر از مفسران، شان نزول دیگری برای این دو آیه نقل کرده اند و آن این که: هنگامی که در نکوهش تخلف کنندگان از غزوه تبوک آیاتی نازل شد یکی از منافقان گفت: به خدا سوگند این گروه نیکان و اشراف ما هستند، اگر آن چه را «محمد» در باره آن ها می گوید راست باشد، این ها از چهارپایان هم بدترند، یکی از مسلمانان این سخن را شنید و گفت: به خدا آن چه او می گوید حق است، و تواز چهارپا بدتری! این سخن به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید به دنبال آن مرد منافق فرستاد و از او پرسید چرا چنین گفتی، او سوگند یاد کرد که چنین سخنی نگفته است، مرد مؤمنی که با او طرف بود و این

سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گزارش داده بود گفت خداوند خودت راست گویا تصدیق، و دروغ گویا تکذیب فرما. آیات فوق نازل شد و وضع آن ها را مشخص ساخت.

قیافه حق به جانب منافقان!

یکی از نشانه های منافقان و اعمال زشت و شوم آن ها که قرآن کرارا به آن اشاره کرده، این است که آن ها برای پوشاندن چهره خود بسیاری از خلافکاری های خود را انکار می کردند و با توسل به سوگندهای دروغین می خواستند مردم را فریب داده و از خود راضی کنند.

در آیات فوق قرآن مجید پرده از روی این عمل زشت برداشته، هم آن ها را رسوا می کند، و هم مسلمانان را آگاه می سازد که تحت تأثیر این گونه سوگندهای دروغین قرار نگیرند.

نخست می گوید: «آن ها برای شما سوگند به خدا یاد می کنند تا شما را راضی کنند»؛ «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْلِيْرُضُوْكُمْ».

روشن است که هدف آن ها از این سوگندها، بیان حقیقت نیست، بلکه می خواهند با فریب و نیرنگ چهره واقعیات را در نظرتان دگرگون جلوه دهند، و به مقاصد خود برسند، و گر نه اگر هدف آن ها این است که واقعا مؤمنان راستین را از خود خشنود سازند، لازمتر این است که خدا و پیامبرش را راضی کنند، در حالی که آن ها با اعمالشان خدا و پیامبر را به شدت ناراضی کردند.

لذا قرآن می گوید: «اگر آن ها راست می گویند و ایمان دارند، شایسته تر این است که خدا و پیامبرش را راضی کنند!»؛ «وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ»؛ جالب توجه این که در جمله فوق چون سخن از «خدا» و «پیامبر» در میان است و

قاعدتاً باید «ضمیر» به صورت «تثنيه» آورده شود، ولی با این حال ضمیر مفرد به کار رفته است (منظور ضمیر «یرضوه» می باشد) این تعبیر در حقیقت اشاره به این است که رضایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از رضایت خدا، جدا نیست، و او همان می پسندد که خدا می پسندد، و به تعبیر دیگر این اشاره به حقیقت «توحید افعالی» است، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقابل خدا از خود استقلالی ندارد، و رضا و غضب او همه به خدا منتهی می شود، همه برای او و در راه او است.

در پاره ای از روایات نقل شده که در عصر پیامبر مردی ضمن سخنان خود چنین گفت:

«من اطاع الله ورسوله فقد فاز، و من عصاهما فقد غوی؛ کسی که خدا و پیامبرش را اطاعت کند رستگار است، و کسی که این دورا مخالفت کند گمراه و نارستگار است».

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) این تعبیر را شنید که او خدا و پیامبر را در يك ردیف قرار داده و با "ضمیر" «تثنيه ذکر کرده، ناراحت شد، و فرمود:

«بس الخطیب انت، هلا-قلت و من عصی الله ورسوله؟؛ تو بد سخن گویی هستی! چرا نگفتی هر کس نافرمانی خدا و پیامبرش را کند...» (بلکه با ضمیر تثنيه آوردی و گفتی هر که آن دورا مخالفت کند).»⁽¹⁾

در آیه بعد این گونه افراد منافق را شدیداً تهدید می کند، و می گوید:

«مگر نمی دانند کسی که با خدا و رسولش دشمنی و مخالفت کند برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند»؛

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا».

ص: 24

1- . ابو الفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان وروح الجنان، ذیل آیه.

سپس برای تأکید اضافه می کند «این رسوایی و ذلت بزرگی است»؛ «ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ».

«یحادد» از ماده «محادة» و از ریشه «حد» است که به معنی طرف و نهایت چیزی می باشد، و از آن جا که افراد دشمن و مخالف در طرف مقابل قرار می گیرند، این ماده (محادة) به معنی عداوت و دشمنی نیز آمده است، همان گونه که در گفتگوهای روزمره کلمه «طرفیت» را به معنی «مخالفت و دشمنی» به کار می بریم. (1)

30. سزای عمل پیمان شکنان یهود در مدینه

اشاره

قرآن می فرماید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ * فَمَا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكَّرُونَ * وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»؛ (2)

«همان کسانی که با آن ها پیمان بستنی؛ سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند؛ و (از پیمان شکنی و خیانت)، پرهیز ندارند. اگر آن ها را در (میدان) جنگ بیایی، آن چنان به آن ها حمله کن که جمعیت هایی که پشت سر آن ها هستند، پراکنده شوند؛ شاید متذکر گردند (و عبرت گیرند)! و هر گاه (با ظهور نشانه هایی)، از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافل گیرانه کنند)، به طور عادلانه به آن ها اعلام کن که پیمان شان لغو شده است، زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد!»

ص: 25

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 8، ص: 16.

2- . انفال / 55 الی 58.

شدت عمل در برابر پیمان شکنان

در این آیات به گروه دیگری از دشمنان اسلام که در طول تاریخ پر ماجرای پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضربات سختی بر مسلمین وارد کردند و سرانجام نتیجه دردناک آن را چشیدند اشاره می کند.

این گروه همان "یهود" مدینه بودند که مکرر با پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند.

این آیات روش محکمی را که پیامبر با این گروه پیمان شکن باید در پیش گیرد بیان می کند، روشی که مایه عبرت دیگران و رفع خطر این گروه گردد.

نخست آن ها را بی ارزش ترین موجودات زنده این جهان معرفی کرده می گوید: «بدترین جنبنندگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند و هم چنان به آن ادامه می دهند و به هیچ رو ایمان نمی آورند»؛ «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

تعبیر به «الَّذِينَ كَفَرُوا» شاید اشاره به این باشد که بسیاری از یهود مدینه قبل از ظهور پیامبر اسلام طبق آن چه در کتب خود دیده بودند نسبت به وی اظهار علاقه و ایمان می کردند، بلکه مبلغ او بودند و مردم را برای ظهورش آماده می ساختند، ولی پس از ظهورش چون منافع مادی خویش را در خطر دیدند به کفر گرائیدند و آن چنان در این راه سرسختی نشان دادند که هیچ امیدی به ایمان آن ها نبود، آن چنان که قرآن می گوید: «فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

سپس می گوید: «این ها همان کسانی بودند که با آن ها عهد و پیمان بستیم که لا

اقل بی طرفی را رعایت کنند و در صدد آزار مسلمانان و کمک به دشمنان اسلام نباشند، ولی آن ها هر بار پیمان خود را می شکستند؛
«الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ» (1).

نه از خدا شرم می کردند «و نه از مخالفت فرمان او پرهیز داشتند» و نه از زیر پا گذاردن اصول انسانی پروا می نمودند؛ «وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ».

تعبیر به «ینقضون» و «لا-یتقون» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد دلیل بر این می باشد که آن ها کرارا پیمان خود را با پیامبر (صلی الله علیه و آله) شکستند.

در آیه بعد طرز برخورد با این گروه پیمان شکن و بی ایمان و لجوج را چنین بیان می کند که: «اگر آن ها را در میدان جنگ بیایی و اسلحه به دست گیرند و در برابر تو بایستند آن چنان آن ها را در هم بکوب که جمعیت هایی که در پشت سر آن ها قرار دارند عبرت گیرند و پراکنده شوند و عرض اندام نکنند»؛ «فَإِمَّا تَثَقَفَنَّاهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ».

«تثقفنهم» از ماده «ثقف» (بر وزن سقف) به معنی درك کردن چیزی از روی دقت و با سرعت است، اشاره به این که باید از موضع گیری های آن ها به سرعت و با دقت آگاه شوی و پیش از آن که تو را در يك جنگ غافل گیرانه گرفتار کنند مانند صاعقه بر سر آن ها فرود آیی!

و «شرد» از ماده «تشرید» به معنی «پراکنده ساختن توأم با اضطراب» است،

ص: 27

1- «من» در جمله «عاهدت منهم» یا به معنی تبعیض است یعنی با گروهی از یهود جزیره عرب و یا با سران یهود مدینه پیمان بسته بودی، و یا به اصطلاح برای «صله» است و معنای جمله «عاهدتهم» می شود، این احتمال نیز وجود دارد که جمله به معنی «اخذت العهد منهم» باشد.

یعنی آن چنان به آن‌ها حمله کن که گروه‌های دیگر از دشمنان و پیمان‌شکنان متفرق گردند و فکر حمله را از سر بیرون کنند.

این دستور به خاطر آن است که دشمنان دیگر و حتی دشمنان آینده عبرت گیرند، و از دست زدن به جنگ خود داری کنند، و هم چنین آن‌ها که با مسلمانان پیمانی دارند و یا در آینده پیمانی خواهند بست از نقض پیمان خود داری کنند «و شاید همگی متذکر شوند»؛ «لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ».

«و اگر آن‌ها در برابر تو در میدان حاضر نشدند، ولی قرائن و نشانه‌هایی از آن‌ها ظاهر شده است که در صدد پیمان شکنی هستند و بیم آن می‌رود که دست به خیانت بزنند و پیمان خود را بدون اعلام قبلی يك جانبه نقض کنند، تو پیش دستی کن، و به آن‌ها اعلام نما که پیمان‌شان لغو شده است»؛ «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ».

مبادا بدون اعلام الغاء پیمان‌شان به آن‌ها حمله کنی، «زیرا خداوند خائنان و کسانی که در پیمان خویش راه‌خیانت در پیش می‌گیرند دوست نمی‌دارد»؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»؛ گرچه در آیه فوق به پیامبر اجازه داده شده که در زمینه ترس از خیانت و پیمان شکنی دشمن پیمان آن‌ها را لغو کند، ولی روشن است که این ترس بدون دلیل نخواهد بود حتما در زمین‌های است که آن‌ها مرتکب اعمالی می‌شوند که نشان می‌دهد در فکر پیمان شکنی و زدوبند با دشمن و حمله غافل‌گیرانه هستند، این مقدار از قرائن و علائم اجازه می‌دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیمان آن‌ها را لغو شده اعلام کند.

جمله «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ» از ماده «انباذ» به معنی افکندن و یا به معنی اعلام کردن است، یعنی پیمان آن‌ها را به سوی آن‌ها بیفکن و الغا کن و لغو آن را اعلام نما.

تعبیر به «عَلَى سَوَاءٍ» یا به معنی این است که همان گونه که آن ها پیمان خویش را عملاً لغو کرده اند تو هم از طرف خودت الغا کن، این يك حکم عادلانه و متساوی است، و یا این که به معنی اعلام کردن به يك روش واضح و بی پیرایه و خالی از هر گونه خدعه و نیرنگ است.

به هر حال آیه فوق در عین این که به مسلمانان هشدار می دهد سعی کنند که مورد حمله پیمان شکنان قرار نگیرند رعایت اصول انسانی را در حفظ تعهدات و یا الغای پیمان ها به آن ها گوشزد می کند.

در آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به این گروه پیمان شکن کرده به آن ها هشدار می دهد و می گوید: «مبادا آن ها که راه کفر پیش گرفته اند تصور کنند با اعمال خیانت آمیز خود پیروز شده اند و از قلمرو قدرت و کیفر ما بیرون رفته اند.» (1)

31. مجازات محاربین، قتل آن هاست

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْهُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»؛ (2)

«و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید! و از حدّ تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد! و آن ها را [بت پرستانی که از هیچ گونه جنایتی ابا ندارند] هر کجا یافتید، به قتل برسانید! و از آن جا که شما را بیرون ساختند [مکه]،

ص: 29

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 217.

2- . بقره / 190 و 191.

آن‌ها را بیرون کنید! و فتنه (و بت پرستی) از کشتار هم بدتر است! و با آن‌ها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه حرم)، جنگ نکنید! مگر این که در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آن‌ها را به قتل برسانید! چنین است جزای کافران!»

تفسیر

فرمان جنگ با ستم کاران

در نخستین آیه، قرآن دستور مقاتله و مبارزه با کسانی که شمشیر به روی مسلمانان می‌کشند صادر کرده و به آنان اجازه داده است که برای خاموش ساختن دشمنان دست به اسلحه ببرند، و به تعبیر دیگر دوران صبر و شکیبایی مسلمانان تمام شده بود، و به قدر کافی قوت و قدرت پیدا کرده بودند که با شجاعت و صراحت، از خود و حقوق خویش دفاع کنند، می‌فرماید: «با کسانی که با شما می‌جنگند در راه خدا پیکار کنید»؛ «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ».

تعبیر به «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، هدف اصلی جنگ‌های اسلامی را روشن می‌سازد که جنگ در منطق اسلام هرگز به خاطر انتقام جویی یا جاه‌طلبی یا کشورگشایی یا به دست آوردن غنائم، و اشغال سرزمین‌های دیگران نیست. اسلام همه این‌ها را محکوم می‌کند و می‌گوید: سلاح به دست گرفتن و به جهاد پرداختن فقط باید در راه خدا، و برای گسترش قوانین الهی و بسط توحید و عدالت و دفاع از حق، و ریشه کن ساختن ظلم و فساد و تباهی باشد.

همین نکته است که جنگ‌های اسلامی را از تمام جنگ‌هایی که در جهان روی می‌دهد جدا می‌سازد و نیز همین هدف، در تمام ابعاد جنگ اثر می‌گذارد و

کمیت و کیفیت جنگ، نوع سلاح، چگونگی رفتار با اسیران، را به رنگ فی سبیل اللّٰه در می آورد.

«سبیل» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل به معنی راهی است که پیمودن آن آسان است، و بعضی آن را منحصرأ به معنی راه حق تفسیر کرده اند، ولی با توجه به این که این واژه در قرآن مجید، هم به راه های حق و هم به راه های باطل اطلاق شده، شاید منظورشان این باشد که از قرائن، حق بودن آن را استفاده کرده اند.

شک نیست که پیمودن راه خدا (سبیل اللّٰه) یا به تعبیر دیگر راه دین و آیین او، با تمام مشکلاتی که دارد، چون موافق روح و جان افراد با ایمان است، کاری است آسان و گوارا، به همین دلیل مؤمنان داوطلبانه و آشکارا، از آن استقبال می کنند، هر چند سرانجامش شهادت باشد.

جمله «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» نیز صراحت دارد که این دستور مخصوص مقابله با کسانی است که دست به اسلحه می برند، و تا دشمن به مقاتله و مبارزه بر نخیزد، مسلمانان نباید حمله کنند و چنان که خواهیم دید، این اصل (جز در بعضی موارد استثنایی که خواهد آمد) همه جا محترم شمرده شده است.

جمعی از مفسران، مفهوم «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» را در دایره خاصی محدود کرده اند، در حالی که آیه مفهوم گسترده ای دارد و تمام کسانی را که به نحوی از انحاء به پیکار بر می خیزند شامل می شود.

ضمناً از این آیه استفاده می شود که هرگز غیر نظامیان (مخصوصاً زنان و کودکان) نباید مورد تهاجم واقع شوند، زیرا آن ها به مقاتله بر نخواستند، بنا بر این مصونیت دارند.

سپس توصیه به رعایت عدالت، حتی در میدان جنگ و در برابر دشمنان کرده می فرماید: «از حد تجاوز نکنید»؛ «وَلَا تَعْتَدُوا».

چرا که خداوند، تجاوزکاران را دوست نمی دارد؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ».

آری هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خدا باشد، هیچ گونه تعدی و تجاوز، نباید در آن باشد، و درست به همین دلیل است که در جنگ های اسلامی - بر خلاف جنگ های عصر ما - رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است، مثلاً افرادی که سلاح بر زمین بگذارند، و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده اند، یا اصولاً قدرت بر جنگ ندارند، هم چون مجروحان، پیر مردان، زنان و کودکان نباید مورد تعدی قرار گیرند، باغستانها و گیاهان و زراعتها را نباید از بین ببرند، و از مواد سمی برای زهرآلود کردن آب های آشامیدنی دشمن (جنگ شیمیایی و میکروبی) نباید استفاده کنند.

علی (علیه السلام) - طبق آن چه در نهج البلاغه آمده - به لشکریانش، قبل از شروع جنگ صفین دستور جامعی در این زمینه داده که شاهد گویای بحث ما است:

«لَا تَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدُؤُوكُمْ فَانكُم بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حِجَّةٍ، وَتَرْكُمُ أَيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدُؤُوكُمْ حِجَّةَ آخِرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ، فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بآذِنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مَدْبِرًا وَلَا تَصِيبُوا مَعُورًا وَلَا تَجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بآذَى وَان شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَسَبَبْنَ أَمْرَانَكُمْ؛ بآن هَا نَجْنِغِدُ تَا جَنْغٍ رَا آعَازَ كُنُنْدُ، چِه اَيْنِ كِه شَمَا بِحَمْدِ اللَّهِ (بِرَاى حَقَانِيَتِ خُود) دَارَاى حِجَّتِ وَ دَلِيلِ هَسْتِيْدِ، وَ وَاكْذَاشْتِنِ آن هَا تَا نَبْرِدِ رَا آعَازَ كُنُنْدُ، حِجَّتِ دِيْغِرِيِ اسْتِ بِه سُودِ شَمَا وَ بَرِ زِيَانِ آنَانِ، آن گَاهِ كِه بِه اِذْنِ خُودِ آنَانِ رَا شَكْسْتِ دَا دِيْدِ،

فراریان را نکشید، و بر ناتوان ها ضربه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید، و با اذیت و آزار، زنان را به هیجان نیاورید، هر چند به شما دشنام دهند، و به سرانتان ناسزا گویند.»(1)

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی از مفسران، طبق پاره ای از روایات، این آیه را ناسخ آیه ای که منع از پیکار می کند دانسته اند مانند «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ»؛ «دست به پیکار نزنید.»(2)

و بعضی آن را منسوخ به آیه «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً»؛ «با همه مشرکان پیکار کنید.»(3)

شمرده اند، ولی حق این است که این آیه نه ناسخ است و نه منسوخ، زیرا ممنوع بودن جنگ با کفار متجاوز، زمانی بود که مسلمانان از توان کافی برخوردار نبودند و با تغییر شرایط موظف شدند از خود دفاع کنند، و نیز مسأله پیکار با مشرکان در واقع يك استثناء نسبت به آیه محسوب می شود، بنا بر این تغییر حکم به خاطر تغییر شرایط نه نسخ است و نه استثناء، ولی قرآن نشان می دهد که در روایات و هم چنین کلمات پیشینیان نسخ مفهومی غیر از مفهوم امروز داشته به طوری که معنی گسترده آن شامل این گونه امور نیز می شده است. در آیه بعد که تکمیلی است بر دستور آیه قبل با صراحت بیش تری، سخن می گوید، می فرماید: «آن ها (همان مشرکانی که از هیچ گونه ضربه زدن به مسلمین خودداری نمی کردند) را هر کجا بیابید به قتل برسانید و از آن جا که شما را بیرون ساختند (مکه) آن ها را بیرون کنید» چرا که این يك دفاع عادلانه و مقابله به مثل منطقی است؛ «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ».

سپس می افزاید: «فتنه از کشتار هم بدتر است»؛ «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ».

ص: 33

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، نامه شماره 14.

2- . نساء / 77.

3- . توبه / 36.

در این که «فتنه» چیست، مفسران و ارباب لغت، درباره آن بحث هایی دارند، این واژه در اصل از «فتن» (بر وزن متن) گرفته شده که به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی قرار دادن طلا در آتش، برای ظاهر شدن میزان خوبی آن از بدی است و به گفته بعضی گذاشتن طلا در آتش برای خالص شدن از ناخالصی هاست (1) واژه فتنه و مشتقات آن در قرآن مجید، دهها بار ذکر شده و در معانی مختلفی به کار رفته است.

گاه به معنی آزمایش و امتحان است، مانند «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛ «مردم گمان می کنند، همین که گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و آزمایش نخواهند شد.» (2)

و گاه به معنی فریب دادن، چنان که می فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ»؛ «ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد.» (3)

و گاه به معنی بلا و عذاب آمده مانند: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ»؛ «آن روز که آن ها بر آتش، عذاب می شوند و به آن ها گفته می شود بچشید عذاب خود را.» (4)

و گاه به معنی گمراهی آمده، مانند «وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ

ص: 34

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 2، ص: 65.

2- . عنكبوت / 2.

3- . اعراف / 27.

4- . ذاریات / 13 و 14.

اللَّهِ شَيْئاً»؛ «کسی که خدا گمراهی او را بخواهد (و از او سلب توفیق کند) هیچ قدرتی برای نجات او، در برابر خداوند نخواهی داشت.» (1)

و گاه به معنی شرك و بت پرستی یا سد راه ایمان آورندگان، آمده مانند آیه مورد بحث، و بعضی آیات بعد از آن که می فرماید: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»؛ «با آن ها پیکار کنید تا شرك از میان برود، و دین مخصوص خدای یگانه باشد».

ولی ظاهر این است که تمام این معانی به همان ریشه اصلی که در معنی فتنه گفته شد باز می گردد (همان گونه که غالب الفاظ مشترك چنین حالی را دارند)، زیرا با توجه به این که معنی اصلی قرار دادن طلا در زیر فشار آتش برای خالص سازی، یا جدا کردن سره از ناسره است، در هر مورد که نوعی فشار و شدت وجود داشته باشد این واژه به کار می رود، مانند امتحان که معمولاً با فشار و مشکلات همراه است، و عذاب که نوع دیگری از شدت و فشار است، و فریب و نیرنگ که تحت فشارها انجام می گیرد و هم چنین شرك یا ایجاد مانع در راه هدایت خلق که هر کدام متضمن نوعی فشار و شدت است.

کوتاه سخن این که: آیین بت پرستی و فسادهای گوناگون فردی و اجتماعی مولود آن، در سرزمین مکه رایج شده بود، و حرم امن خدا را آلوده کرده بود، و فساد آن از قتل و کشتار هم بیش تر بود، آیه مورد بحث می گوید: «به خاطر ترس از خون ریزی، دست از پیکار با بت پرستی بردارید که بت پرستی از قتل، بدتر است».

این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده که منظور از «فتنه» در

ص: 35

این جا همان فساد اجتماعی باشد، از جمله تبعید کردن مؤمنان از وطن مالوفشان که این امور گاه از کشتن هم دردناک تر است، یا سبب قتل و کشتارها در اجتماع می شود، در آیه 73 سوره انفال چنین می خوانیم: «إِلَّا تَعْلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»؛ «اگر این دستور را (قطع رابطه با کفار) انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد» (در این آیه فتنه و فساد در کنار هم قرار گرفته).

سپس به مسأله دیگری در همین رابطه اشاره کرده، می فرماید: مسلمانان باید احترام مسجد الحرام را نگهدارند، و این حرم امن الهی باید همیشه محترم شمرده شود و لذا «با آن ها (مشرکان) نزد مسجد الحرام پیکار نکنید، مگر آن که آن ها در آن جا با شما بجنگند»؛ «وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ». «ولی اگر آن ها با شما در آن جا جنگ کردند، آن ها را به قتل برسانید، چنین است جزای کافران»؛ «فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ».

چرا که وقتی آن ها حرمت این حرم امن را بشکنند دیگر سکوت در برابر آنان جایز نیست و باید پاسخ محکم به آنان گفته شود تا از قداست و احترام حرم امن خدا، هرگز سوء استفاده نکنند.

ولی از آن جا که اسلام همیشه نیش و نوش و انذار و بشارت را با هم می آمیزد تا معجون سالم تربیتی برای گنه کاران فراهم کند در آیه بعد راه بازگشت را به روی آن ها گشوده و می فرماید: «اگر دست از جنگ بردارند و خودداری کنند، خداوند آمرزنده و مهربان است»؛ «فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

آری اگر از شرك دست بردارند، و آتش فتنه و فساد را خاموش کنند، آن ها

برادران مسلمان شما خواهند بود، و حتی چنان که در دستورات دیگر آمده است از مجازات و غرامت هایی که برای مجرمان است در مورد آنان صرف نظر می شود. (1)

همان گونه که از محتوای آیات قرآن کریم مشاهده شد، اسلام در مواجهه با هر جریانی، مخالف افراط و تفریط است و در مواجهه با کفر و نفاق و توطئه، هیچگونه مسامحه و سستی را نمی پذیرد.

ونکته مهم تر، این که در اسلام هرگز هدف، وسیله را توجیه نمی کند و نمی توان برای رسیدن به یک پیروزی ظاهری، از هر وسیله نامشروع و غیر منطقی، استفاده کرد.

32. گفتن مذاهب و اہم اسلامی

اشاره

قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ * يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ * قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَا يَلِتْكُمْ

ص: 37

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 19.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آن‌ها که توبه نکنند، ظالم و ستم‌گرند! ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ‌یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است! ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است! عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده ایم. بگو: شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی‌کند، خداوند، آمرزنده مهربان است.»

تفسیر

استهزاء، بدگمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع!

از آن‌جا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته، پس از بحث در باره وظائف مسلمانان در مورد نزاع

ص: 38

و مخاصمه گروه های مختلف اسلامی در آیات مورد بحث به شرح قسمتی از ریشه های این اختلافات پرداخته تا با قطع آن ها اختلافات نیز بر چیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد. در هر يك از دو آیه فوق به سه قسمت از اموری که می تواند جرقه ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند»، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِّنْ قَوْمٍ».

چه این که «شاید آن ها که مورد سخریه قرار گرفته اند از این ها بهتر باشند»، «عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ».

«هم چنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آن ها از این ها بهتر باشند»، «وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ».

در این جا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برترینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ های خونین در طول تاریخ بوده.

و این "خود برترینی" بیش تر از ارزش های ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروت مندتر، زیباتر، یا از قبیله ای سرشناستر می شمرد، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیش گاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیش گاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشتترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسان ها ممکن است آشکار شود.

سپس در دومین مرحله می فرماید: «و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید»؛ «و لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ».

«لا- تلمزوا» از ماده «لمز» بر وزن «طنز» به معنی عیب جویی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان «همز» و «لمز» را چنین گفته اند که «لمز» شمردن عیوب افراد است در حضور آن ها، و «همز» ذکر عیوب در غیاب آن ها است، و نیز گفته اند که «لمز» عیب جویی با چشم و اشاره است، در حالی که «همز» عیب جویی با زبان است (شرح بیش تر پیرامون این موضوع به خواست خدا در تفسیر سوره «همزه» خواهد آمد).

جالب این که قرآن در این آیه با تعبیر «انفسکم» به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیب جویی کنید در واقع از خودتان عیب جویی کرده اید!

و بالآخره در مرحله سوم می افزاید: «و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید»؛ «و لَا تَنَابِزُوا بِالْأَلْقَابِ».

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آن ها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانان است ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است که روزی «صفیه» دختر «حیی بن اخطب» (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آمد) روزی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید:

«ای یهودی زاده! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است، و عمویم موسی، و همسرم محمد ص؟ و در این جا بود که این آیه نازل شد.»⁽¹⁾

به همین جهت در پایان آیه می افزاید: «بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند»؛ «بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ». بعضی در تفسیر این جمله احتمال دیگری داده اند و آن این که خداوند مؤمنان را نهی می کند از این که بعد از ایمان به خاطر عیب جویی مردم نام فسق را بر خود پذیرند.

ولی تفسیر اول با توجه به صدر آیه و شأن نزولی که ذکر شد مناسب تر به نظر می رسد.

و در پایان آیه برای تأکید بیش تر می فرماید: «و آن ها که توبه نکنند و از این اعمال دست بردارند ظالم و ستم گزند»؛ «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیب جویی،

ص: 41

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 136.

قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد، و شخصیت و آبروی آن ها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

گفتیم: در هر يك از دو آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده، احکام سه گانه آیه اول به ترتیب: عدم سخریه، و ترك عیب جوئی، و تناوب به القاب بود، و احکام سه گانه آیه دوم به ترتیب: اجتناب از گمان بد، تجسس و غیبت است.

در این آیه نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها پرهیزید، چرا که بعضی از گمان ها گناه است!»، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ».

منظور از «كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ» گمان های بد است که نسبت به گمان های خوب در میان مردم بیش تر است، لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است، چنان که قرآن مجید در آیه 12 سوره نور می فرماید: «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا»؛ «چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که هم چون خود آن ها بود) گمان خیر نبردند؟!»، قابل توجه این که: نهی از «کثیری» از گمان ها شده، ولی در مقام تعلیل می گوید زیرا «بعضی» از گمان ها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمان های بد بعضی مطابق واقع است، و بعضی مخالف واقع، آن که مخالف واقع است مسلماً گناه است، و لذا تعبیر به «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» شده است، بنا بر این وجود همین گناه کافی است که از همه پرهیزد.

در این جا این سؤال مطرح می شود که گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر يك سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود، بنا بر این چگونه می شود از آن نهی کرد؟!

1. منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنا بر این آن چه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«ثلاث فی المؤمن لا- يستحسن، و له منهن مخرج، فمخرجه من سوء الظن ان لا- يحققه؛ سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند.»⁽¹⁾

2. انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راه های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجاً بر گمان بد غلبه کند. بنا بر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر، ما دام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی.

ص: 43

1- . فیض کاشانی ، محمدبن شاه مرتضی ، المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء ، ج 5، ص: 269.

«ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک منه. و لا تظنن بکلمة خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی الخیر محملاً.»⁽¹⁾

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامع ترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان ها است، که مسأله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند. که شرح آن در بحث نکات خواهد آمد. سپس در دستور بعد مسأله «نهی از تجسس» را مطرح کرده، می فرماید:

«و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید»؛ «و لا تَجَسَّسُوا».

«تجسس» و «تجسس» هر دو به معنی جستجوگری است، ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می آید، و دومی غالباً در امر خیر، چنان که یعقوب به فرزندانش دستور می دهد: «یا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَجَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخِيهِ»؛ «ای فرزندان من! بروید و از (گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید».

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آن ها فاش شود.

و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری در باره دیگران بر خیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

ص: 44

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، باب التهمة و سوء الظن، ح 3.

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاه های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند چنان که به خواست خدا شرح داده خواهد شد.

و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می فرماید: «هیچ کدام از شما دیگری را غیبت نکند»؛ «وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُم بَعْضًا».

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس، و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است.

سپس برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند آن را در ضمن يك مثال گویا ریخته، می گوید: «آیا هیچ يك از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟!»، «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا».

«به یقین همه شما از این امر کراهت دارید»؛ «فكرهتموه».

آری آبروی برادر مسلمان هم چون گوشت تن او است، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی هم چون خوردن گوشت تن او است، و تعبیر به «مرده» به خاطر آن است که «غیبت» در غیاب افراد صورت می گیرد، که هم چون مردگان قادر بر دفاع از خویشتن نیستند.

و این ناجوانمردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد.

آری این تشبیه بیان گر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

در روایات اسلامی - چنان که خواهد آمد- نیز اهمیت فوق العاده ای به مسأله «غیبت» داده شده است، و کم تر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آن جا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را به روی آن ها گشوده، می فرماید: «تقوای الهی، پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است»؛ «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ».

نخست باید روح تقوا و خدا ترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آن ها شود.

33. لزوم امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه ای که در دو آیه فوق مطرح شده (نهی از سخریه، و عیب جویی، و القاب زشت، و گمان بد، و تجسس، و غیبت) هر گاه به طور کامل در يك جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود برترینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیب جویی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آن ها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آن ها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو. تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد هم چون مال و جان آن ها است، بلکه از بعضی جهات مهم تر است! اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکم فرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در يك جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می فرماید:

«ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه، و ان یظن به السوء؛ خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و هم چنین گمان بد در باره او بردن.»⁽¹⁾

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ، زیرا سبب می شود که او را از هم کاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیایی و حشمتناك آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است:

«من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد؛ کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد!»⁽²⁾

ص: 47

1- فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء، ج 5، ص: 268.

2- آمدی، عبدالواحد ابن محمد تمیمی، غرر الحکم و درر الکلم، ص: 697.

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می‌کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می‌بخشد، روح تعاون و هم‌کاری دسته‌جمعی است، و این در صورتی امکان‌پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوءظن پایه‌های این اعتماد را در هم می‌کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می‌برد و روح اجتماعی را تضعیف می‌کند.

نه تنها سوءظن که مسأله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین از همه چیز می‌ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائماً بر روح آن‌ها مستولی است، نه می‌توانند یار و مونس غم‌خوار پیدا کنند، و نه شریک و هم‌کاری برای فعالیت‌های اجتماعی، و نه یار و یاور برای روز در ماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از «ظن» در این جا گمان‌های بی‌دلیل است بنا بر این در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود.

34. تجسس تخریب‌کننده، ممنوع

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده، و از آن جا که هیچ‌گونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آن‌ها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آن جا که تأثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است.

اما روشن است آن جا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند مسأله شکل دیگری به خود می گیرد، لذا شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مأمورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آن ها به عنوان «عیون» تعبیر می شود، تا آن چه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گرد آوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده ای برای گرد آوری اطلاعات تاسیس کند، و آن جا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می رود به تجسس بر خیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مسأله «توطئه» و «اخلال به امنیت» به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه های آن ها را باز کنند، تلفن ها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آن ها هجوم آورند.

خلاصه این که مرز میان «تجسس» و «به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه» بسیار دقیق و ظریف است، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقاً مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسان ها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

35. غیبت از بزرگ ترین گناهان است

اشاره

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه

ترور شخصیت از ترور شخص مهم تر محسوب می شود، و این جااست که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آن ها را لکه دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می کند.

نکته دیگر این که «غیبت»، «بد بینی» می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد، و پایه های تعاون و هم کاری را متزلزل می سازد.

می دانیم اسلام برای مسأله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از این ها گذشته «غیبت» بذر کینه و عداوت را در دل ها می پاشد، و گاه سرچشمه نزاع های خونین و قتل و کشتار می گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ ترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می شود، که نمونه ای از آن را ذیلا می آوریم:

پیغمبر گرامی اسلام فرمود:

«ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئة من ست و ثلاثین

ص: 50

زنية، يزينها الرجل! و اربي الربا عرض الرجل المسلم!؛ درهمی که انسان از ربا به دست می آورد گناهِش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگ تر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!«(1)

این مقایسه به خاطر آن است که «زنا» هر اندازه قبیح و زشت است جنبه «حق الله» دارد، ولی رباخواری، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه «حق الناس» دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر(صلی الله علیه و آله) با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد:

«یا معشر من آمن بلسانه و لم يؤمن بقلبه! لا تغتابوا المسلمین، و لا تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عورة اخیه تتبع الله عورته، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بیته!؟؛ ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آن ها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می سازد، و در دل خانه اش رسوایش می کند!«(2)

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد:

«من مات تائباً من الغیبة فهو آخر من یدخل الجنة، و من مات مصراً علیها فهو اول من یدخل النار!؛ کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد!«(3)

ص: 51

1- . فیض کاشانی ، محمدبن شاه مرتضی ، المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء ، ج 5، ص: 253.

2- . همان، ص: 252.

3- . همان.

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«الغیبة اسرع فی دین الرجل المسلم من الأكلة فی جوفه!؛ تأثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریع تر است!»⁽¹⁾ این تشبیه نشان می دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می خورد و متلاشی می کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می دهد، و با توجه به این که انگیزه های غیبت اموری هم چون حسد، تکبر، بخل، کینه توزی، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می دهد.

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می دهیم امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«من روی علی مؤمن روایة یزید بها شینه، و هدم مروته، لیسقط من اعین الناس، اخرجہ الله من ولایتہ الی ولایة الشیطان، فلا یقبلہ الشیطان!؛ کسی که به منظور عیب جوئی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می فرستد، و اما شیطان هم او را نمی پذیرد!»⁽²⁾

تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است، و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند

ص: 52

-
- 1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، باب الغیبة، ح 1.
 - 2- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 8، باب 157، ح 2، ص: 608.

دل‌ها دارد، و از آن بدتر این که غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود.

مفهوم غیبت

«غیبت» چنان که از اسمش پیدا است این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند این‌ها.

بنا بر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود. مگر این که قصد مذمت و عیب جویی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل این که در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه‌رنگ یا کوسه! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد داخل در عنوان «تهمت» خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم:

«الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره اللہ علیہ، و اما الامر الظاهر فیہ، مثل الحدة

و العجلة، فلا و البهتان ان تقول ما ليس فيه؛ غیبت آن است که در باره برادر مسلمانان چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد.»(1)

و از این جا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت می آورند مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می گوید این غیبت نیست، بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت.

یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین تری را به بار می آورد.

علاج غیبت و توبه آن

«غیبت» مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجاً به صورت يك بیماری روانی در می آید، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

این جا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت که در اعماق روح او استو به این گناه دامن می زند پردازد، انگیزه هایی هم چون «بخل» و «حسد» و «کینه توزی» و «عداوت» و «خود برتر بینی».

باید از طریق خودسازی، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج

ص: 54

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، باب الغیبة و البهت، ح 7.

شومی که به بار می آورد، و هم چنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی ها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آید، و از آن جا که غیبت جنبه «حق الناس» دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند، از او عذر خواهی کند، هر چند به صورت سر بسته باشد، مثلاً بگویند من گاهی بر اثر نادانی و بی خبری از شما غیبت کرده ام مرا ببخش، و شرح بیش تری ندهد، مبادا عامل فساد تازه ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

36. موارد استثناء در غیبت

اشاره

آخرین سخن در باره غیبت این که قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می کند، امانت در مشورت که يك قانون مسلم اسلامی است ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد حرام نیست.

هم چنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح "متجاهر به فسق" است از

موضوع غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرمات است، بلکه طبق پاره ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود.

خداوند متعال در سوره حجرات می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم، و تیره ها و قبیله ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است.»

تفسیر

تقوی بزرگ ترین ارزش انسانی

در آیات گذشته روی سخن به مؤمنان بود، و خطاب به صورت «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و در ضمن آیات متعددی را که يك «جامعه مؤمن» را با خطر روبرو می سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث مخاطب کل جامعه انسانی است و مهم ترین

اصولی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می کند، و میزان واقعی ارزش های انسانی را در برابر ارزش های کاذب و دروغین مشخص می سازد.

می فرماید: «ای مردم! ما شما را از يك مرد و زنی آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید»؛ «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا».

منظور از آفرینش مردم از يك مرد و زن همان بازگشت نسب انسان ها به «آدم» و «حوا» است، بنا بر این چون همه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه ای ویژگی هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوت ها سبب شناسایی است، و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم فرما نمی شود، چرا که هر گاه همهی کسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت.

در این که میان «شعوب» (جمع «شعب» بر وزن صعب) به معنی «گروه عظیمی از مردم» و «قبائل» جمع «قبیله» چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند؟

جمعی گفته اند دایره شعوب گسترده تر از دایره قبائل است، همان طور که «شعب» امروز بر يك "ملت" اطلاق می شود.

بعضی «شعوب» را اشاره به «طوائف عجم» و «قبائل» را اشاره به «طوائف عرب» می دانند:

و بالآخره بعضی دیگر «شعوب» را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیایی، و «قبائل» را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده اند.

ولی تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از آن که بزرگ ترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می افزاید: «گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است»؛ «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می دهد، و می گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

و از آن جا که تقوا يك صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می افزاید: «خداوند دانا و آگاه است»؛ «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».

پرهیزگاران را به خوبی می شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آن ها آگاه است، آن ها را بر طبق علم خود گرامی می دارد و پاداش می دهد مدعیان دروغین را نیز می شناسد و کیفر می دهد.

37. ارزش های راستین و ارزش های کاذب

بدون شك هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزش ها تلاش می کند.

ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگ‌ها کاملاً متفاوت است، و گاه ارزش‌های کاذب جای ارزش‌های راستین را می‌گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به «قبیله معروف و معتبری» می‌دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائماً دست و پا می‌کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رایجترین افتخار موهوم بود، تا آن جا که هر قبیله ای خود را «قبیله برتر» و هر نژادی خود را «نژاد والاتر» می‌شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مسأله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می‌دانند، و دائماً برای آن تلاش می‌کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می‌شمرند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی‌دارند و به ارزشی دل می‌بندند و آن را معیار می‌شمرند.

اما از آن جا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر يك آئین آسمانی هم چون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آن‌ها کشیده، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصاً تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می‌شمرد حتی برای موضوعات مهمی، هم چون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزش‌های اخلاقی، قرار نگیرد اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش «قبیله» از همه

ارزش ها مهم تر محسوب می شد، اما این بت ساختگی در هم شکست، و انسان را از اسارت «خون» و «قبیله» و «رنگ» و «نژاد» و «مال» و «مقام» و «ثروت» آزاد ساخت، و او را برای یافتن خویش به درون جانش و صفات والایش رهبری کرد! جالب این که در شأن نزولهایی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می کند، از جمله این که: بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد اذان بگویند، «بلال» بر پشت بام کعبه رفت، و اذان گفت، «عتاب بن اسید» که از آزاد شدگان بود گفت شکر می کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و «حارث بن هشام» نیز گفت: آیا رسول الله (صلی الله علیه و آله) غیر از این «کلاغ سیاه!» کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد) (1).

بعضی دیگر گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داده بود دختری به بعضی از «موالی» دهند (موالی به بردگان آزاد شده، یا به غیر عرب می گویند) آن ها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیا می فرمائید دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید) (2).

در حدیثی می خوانیم: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود:

«یا ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم عبیة الجاهلیة، و تعاضمها بابائها، فالناس رجلان: رجل بر تقی کریم علی الله، و فاجر شقی هین علی الله، و الناس بنو آدم، و خلق الله آدم من تراب، قال الله تعالی: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرٍ

ص: 60

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 9، ص: 90.

2- . همان.

وَأَنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُرَٰعًا وَمَغْرَبًا لِّتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیش گاه حق، همه مردم فرزند آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنان که می گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامی تر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است.»(1)

در کتاب «آداب النفوس» طبری آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اثناء ایام تشریق (روزهای 11 و 12 و 13 ذی الحجه است) در سرزمین «منی» در حالی که بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود:

«یا ایها الناس! الا ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، الا لا فضل لعربی علی عجمی، و لا لعجمی علی عربی، و لا لاسود علی احمر، و لا لاحمر علی اسود، الا بالتقوی الا هل بلغت؟ قالوا نعم! قال لیبلغ الشاهد الغائب؛ ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کر دم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند!»(2)

ص: 61

1- . قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 9، ص: 6161.

2- . همان، ص: 6162؛ تعبیر به «احمر» در این روایت به معنی سرخپوست نیست بلکه گندمگون است چون غالب افراد در آن محیط چنین بودند، اتفاقاً واژه «احمر» در روایات به خود گندم نیز اطلاق شده است.

و نیز در حدیث دیگری در جمله هایی کوتاه و پر معنی از آن حضرت آمده است:

«ان الله لا ينظر الى احسابكم، ولا الى انسابكم، ولا الى اجسامكم، ولا الى اموالكم، ولكن ينظر الى قلوبكم، فمن كان له قلب صالح تحنن الله عليه، وانما انتم بنو آدم و احبكم اليه اتقاكم؛ خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، ولی نگاه به دل های شما می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند، شما همگی فرزندان آدمید، و محبوب ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.» (1)

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پربار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مسأله «نژاد» و «خون» و «زبان» تکیه می کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی، و وحدت دینی مقدم می شمردند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند، و با این که از این رهگذر ضربه های سختی بر آنان وارد شده گویی نمی خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند!

خداوند همه را از شر تعصب های جاهلیت حفظ کند.

اسلام با «عصبیت جاهلیت» در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن، چرا که اسلام هرگز این دیدگاه های تنگ و محدود را نمی پذیرد، و همه را موهوم و بی اساس می شمرد حتی در حدیثی آمده که

ص: 62

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در مورد عصییت جاهلیت فرمود: «دعوها فانها منتنه!؛ آن را رها کنید که چیز متعفن است!»(1)

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهراً مسلمان می شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زنند؟ معلوم نیست! چه زیبا است جامعه ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» بنا شود، و ارزش های کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیایی و طبقه از آن بر چیده شود، آری تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت این تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن. هر چند در آشفته بازار جوامع کنونی این ارزش اصیل به دست فراموشی سپرده شده، و ارزش های دروغین جای آن را گرفته است.

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور «تفاخر به آباء و اموال و اولاد» دور می زد يك مشت دزد و غارت گر پرورش می یافت، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» محصول آن انسان هایی هم چون سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد بود.

و مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن، و احیای این اصل اصیل اسلامی است.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم آن جا که فرمود:

«کلکم بنو آدم، و آدم خلق من تراب، و لینتهین قوم یفخرون بآبائهم او لیکونن

ص: 63

اهون على الله من الجعلان؛ همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده، از تفاخر به پدران پرهیزید، و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه ورنند پست تر خواهید بود!»(1)

38. حقیقت تقوی در جوامع اسلامی

چنان که دیدیم، قرآن بزرگ ترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان ها می شمرد.

در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده، می گوید: «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى».(2)

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می شمرد: «و لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ».(3)

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را «تقوی» ذکر کرده، و بالآخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را «اهل تقوی» می شمرد، و می گوید: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ».(4)

قرآن، «تقوی» را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش می آفریند: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ».(5)

و نیز «نیکی» و «تقوی» را قرین هم می شمرد: «وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى».

و «عدالت» را قرین «تقوی» ذکر می کند: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى».

ص: 64

1- . همان.

2- . بقره/ 197.

3- . اعراف/ 26.

4- . مدثر/ 56.

5- . بقره/ 282.

اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگ ترین افتخار انسان با این همه امتیازات چیست؟

قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می دارد: در آیات متعددی جای تقوی را «قلب» می شمرد، از جمله می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِيَتَّقُوا»؛ «آن ها که صدای خود را در برابر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پائین می آورند و رعایت ادب می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است.»⁽¹⁾

قرآن، «تقوی» را نقطه مقابل «فجور» ذکر کرده، چنان که در آیه 8 سوره شمس می خوانیم: «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورًا وَتَقْوَاهَا»؛ «خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد».

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس «تقوی» می شمرد، چنان که در آیه 108 سوره توبه در باره مسجد «قبا» که منافقان مسجد «ضرار» را در مقابل آن ساختند می فرماید: «لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»؛ «مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد شایسته تر است که در آن نماز بخوانی».

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که «تقوی» همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از «فجور» و گناه باز می دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی ها می شوید.

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه

ص: 65

می‌رسیم، زیرا «تقوی» از «وقایه» به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در امور است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

1. نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

2. پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترك واجب و فعل معصیت.

3. خویشتن داری در برابر آن چه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منحرف می‌کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخصاص است (1).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زنده‌ای پیرامون تقوی دارد، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه‌ها و کلمات قصار حضرت (علیه السلام) روی آن تکیه شده است.

در يك جا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می‌گوید:

«الا و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها، و خلعت لجمها، فتحمتم بهم فی النار! الا و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها، و اعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنة!؛ بدانید گناهان هم چون مرکبهای سرکش است که گنه کاران بر آن‌ها سوار می‌شوند، و لجامشان گسیخته می‌گردد، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می‌سازد. اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می‌شوند، زمام آن‌ها را به دست می‌گیرند، و تا قلب بهشت پیش می‌تازند!» (2)

مطابق این تشبیه لطیف، تقوی همان حالت خویشتن داری و کنترل نفس و

ص: 66

1- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 70، ص: 136.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه 16.

تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوایی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آن ها است.

و در جای دیگری می فرماید:

«اعلموا عباد الله ان التقوى دار حصن عزيز، و الفجور دار حصن ذلیل، لا- یمنع اهلها، و لا- یحرز من لجا الیه، الا و بالتقوى تقطع حمة الخطایا؛ بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه ای محکم و شکست ناپذیر است، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می ماند.»⁽¹⁾

و باز در جای دیگر می افزاید:

«فاعتصموا بتقوى الله فان لها حبالا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته؛ چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته ای محکم و دست گیره ای است استوار و پناه گاهی است مطمئن!»⁽²⁾

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت.

البته ممارست بر اطاعت، و پرهیز از گناه، و توجه به برنامه های اخلاقی، بلکه تقوی را در نفس راسخ می سازد، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان شهودی در جان انسان است، و هر قدر نور «تقوی» افزون شود نور «یقین» نیز افزون خواهد شد،

ص: 67

1- . همان، خطبه 157.

2- . «همان، خطبه 190.

و لذا در روایات اسلامی می بینیم «تقوی» یک درجه بالاتر از «ایمان» و یک درجه پائین تر از «یقین» شمرده شده! امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) می فرماید:

«الایمان فوق الاسلام بدرجة، و التقوی فوق الایمان بدرجة، و یقین فوق التقوی بدرجة، و ما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین؛ ایمان یک درجه برتر از «اسلام» است، و «تقوی» درجه ای است بالاتر از «ایمان» و «یقین» درجه ای برتر از «تقوی» است و هیچ چیز در میان مردم کم تر از «یقین» تقسیم نشده است!». (1) این بحث را به شعر معروفی که حقیقت تقوی را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می دهیم:

خل الذنوب صغیرها *** و کبیرها فهو التقی

و اصنع کماش فوق ارض *** الشوک یحذر ما یری

لا تحقرن صغیرة *** ان الجبال من الحصی

«گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی و تقوی همین است».

«و هم چون کسی باش که از یک خارزار می گذرد لباس و دامان خود را چنان جمع می کند که خار بر دامانش ننشیند، و پیوسته مراقب اطراف خویش است!»

«هرگز گناهی را کوچک مشمر که کوه های بزرگ از سنگریزه های کوچک تشکیل شده!» (2)

39. موعظه حسنه و مجادله احسن

اشاره

قرآن می فرماید:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ

ص: 68

1- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 70، ص: 136.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 22، ص: 179.

رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ * وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ * وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَلَالٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ»؛ (1) «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است. و هر گاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است. صبر کن، و صبر فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد! و به خاطر (کارهای) آن ها، اندوهگین و دل سرد مشو! و از توطئه های آن ها، در تنگنا قرار مگیر!»

تفسیر

ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان

در لابلای آیات مختلف این سوره بحث های گوناگونی گاهی ملایم و گاهی تند، با مشرکان و یهود و به طور کلی با گروه های مخالف به میان آمد، مخصوصاً در آیات اخیر عمق و شدت بیش تری داشت.

در پایان این بحث ها که پایان سوره «نحل» محسوب می شود يك رشته دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی، و طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو، و نحوه ایستادگی در برابر توطئه ها و مانند آن، بیان شده است که می توان آن را به

ص: 69

عنوان اصول تاکتیکی و روش مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نام گذاری کرد و به عنوان يك قانون کلی در هر زمان و در همه جا از آن استفاده نمود.

این برنامه در ده اصل خلاصه می شود که با توجه به آیات مورد بحث به ترتیب زیر است:

1. نخست می گوید: «به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن»؛ «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ».

«حکمت» به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است، و در اصل به معنی منع آمده و از آن جا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده، و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است، و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقلهای خفته نخستین گام محسوب می شود.

2. «و به وسیله اندرزهای نیکو»؛ «وَالْمَوْعِظَةَ الْحَسَنَةَ».

و این دومین گام در طریق دعوت به راه خدا است، یعنی استفاده کردن از عواطف انسان ها، چرا که موعظه، و اندرز بیش تر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت.

در حقیقت حکمت از «بعد عقلی» وجود انسان استفاده می کند و موعظه حسنه از «بعد عاطفی» (1).

ص: 70

1- . بعضی از مفسران در تفاوت میان «حکمت» و «موعظه حسنه» و مجادله نیکو گفته اند حکمت اشاره به دلایل قطعی است، و موعظه حسنه ادله ظنیه را می گوید، و اما مجادله نیکو اشاره به دلایلی است که هدف از آن الزام مخالفین و استفاده از مطالبی است که مورد قبول آن ها می باشد (ولی آن چه در بالا آوردیم مناسبتر به نظر می رسد).

و مقید ساختن «موعظه» به «حسنه» شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هر گونه خشونت، برتری جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد، چه بسیاری اندرزهایی که اثر معکوسی می‌گذارند به خاطر آن که مثلاً در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام گرفته، و یا از آن استشمام برتری جویی گوینده شده است، بنا بر این موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می‌بخشد که «حسنه» باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

3. «و با آن‌ها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز»؛ «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».

و این سومین گام مخصوص کسانی است که ذهن آن‌ها قبلاً از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند.

بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می‌افتد که «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هر گونه توهین و تحقیر و خلافگویی و استکبار خالی باشد، و خلاصه تمام جنبه‌های انسانی آن حفظ شود.

و در پایان آیه نخستین اضافه می‌کند: «پروردگار تو از هر کسی بهتر می‌داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته اند»؛ «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ».

اشاره به این که وظیفه شما دعوت به راه حق است، از طرق سه گانه حساب

شده فوق، اما چه کسانی سرانجام هدایت می شوند، و چه کسانی در طریق ضلالت پافشاری خواهند کرد آن را تنها خدا می داند و بس.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله بیان دلیلی باشد برای دستورات سه گانه فوق یعنی این که خداوند در مقابله با منحرفان این سه دستور را داده است به خاطر آن است که او می داند عامل تأثیر در گمراهان و وسیله هدایت چه عاملی است.

4. تا کنون سخن از این بود که در يك بحث منطقی، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد، آن ها دست به تعدی و تجاوز زدند، در این جا دستور می دهد: «اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید» و نه بیش تر از آن؛ «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ».

5. «ولی اگر شکیبایی پیشه کنید و عفو و گذشت، این کار برای شکیبایان بهتر است»؛ «وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ».

در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در جنگ «احد» نازل شده، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وضع دردناک شهادت عمویش حمزة بن عبدالمطلب را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده، بلکه سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده، و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است، و گوش و بینی او را قطع نموده بسیار منقلب و ناراحت شد) و فرمود:

«اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و انت المستعان على ما ارى؛ خدایا حمد از آن تو است و شکایت به تو می آورم، و تو در برابر آن چه می بینم یار و مددکار مایی.»

«لئن ظفرت لا-مثلن ولا-مثلن ولا-مثلن؛ اگر من بر آن ها چیره شوم آن ها را مثله می کنم، آن ها را مثله می کنم، آن ها را مثله می کنم (و طبق روایت دیگری فرمود هفتاد نفر آن ها را مثله خواهم کرد).»

در این هنگام آیه نازل شد: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ».

بلافاصله پیامبر عرض کرد: «اصبر اصبر؛ خدایا صبر می کنم، صبر می کنم!»⁽¹⁾

با این که این لحظه شاید دردناکترین لحظه ای بود که در تمام عمر بر پیامبر گذشت، ولی باز پیامبر بر اعصاب خود مسلط گشت و راه دوم که راه عفو و گذشت بود انتخاب کرد. و چنان که در تاریخ در سرگذشت فتح مکه می خوانیم، آن روز که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر این سنگدلان پیروز و مسلط شد فرمان عفو عمومی صادر کرد، و به وعده خودش در جنگ احد وفا نمود.⁽²⁾

و به راستی اگر انسان بخواهد نمونه عالی بزرگواری و عواطف انسانی را ببیند باید داستان احد را در کنار داستان فتح مکه بگذارد و آن دورا با هم مقایسه کند.

شاید تا کنون هیچ ملت پیروز مسلطی با قوم شکست خورده این معامله ای را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان پس از پیروزی با مشرکان مکه کردند نکرده باشد آن هم در محیطی که انتقام و کینه توزی در بافت جامعه آن ها نفوذ کرده بود، و کینه ها

ص: 73

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ذیل آیه مورد بحث.

2- . در پاره ای از روایات دیده می شود که این جمله (اگر پیروز شدیم ما بیش تر از این تعداد آن ها را مثله خواهیم کرد) را گروهی از مسلمانان گفتند (طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص: 440).

را نسل به نسل به میراث می گذاردند و اصلاً ترك انتقام جویی در آن محیط عیب بزرگی بود.

نتیجه این همه بزرگواری و عفو و گذشت آن شد که این ملت جاهل و لجوج چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به گفته قرآن «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»؛ «گروه گروه در آئین خدا وارد شدند».

6. این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی خواهد گذارد که بدون هیچ چشمداشتی انجام پذیرد یعنی فقط به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می کند: «شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی تواند باشد»؛ «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ».

آیا انسان می تواند در برابر این صحنه های جانسوز که تمام وجودش را آتش می کشد بدون يك نیروی الهی و انگیزه معنوی صبر و استقامت کند؟

و این همه ناراحتی را در روح خود پذیرا باشد، و شکیبایی را از دست ندهد؟ آری این تنها در صورتی ممکن است که برای خدا و به توفیق خدا باشد.

7. هر گاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز نباید مأیوس و دل سرد شد، و یا بیتابی و جزع نمود، بلکه باید با حوصله و خونسردی هر چه بیش تر هم چنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می گوید: «بر آن ها اندوهگین مباش»؛ «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ».

این حزن و اندوه که حتماً به خاطر عدم ایمان آن ها است ممکن است یکی از دو پدیده را در انسان به وجود آورد، یا او را برای همیشه دل سرد سازد، و یا او را به

جزع و بیتابی و بی حوصلگی و آوارگی، بنا بر این نهی از حزن و اندوه در واقع از هر دو پدیده است، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بیتابی کن و نه مأیوس باش.

8. با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه بر ندارد و به طرح نقشه های خطرناک پردازد، در چنین شرائطی موضع گیری صحیح همان است که قرآن می گوید: «از توطئه های آن ها نگران مباش و محدود نشو»؛ «وَلَا تَكُ فِي صَيْقِلٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ».

این توطئه ها هر قدر وسیع و حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند، و گمان برید که در تنگنا قرار گرفته اید و محاصره شده اید، چرا که تکیه گاه شما خدا است و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می توانید این توطئه ها را خنثی کنید و نقش بر آب.

9. «خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند»؛ «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا».

«تقوا» در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با اسیران معامله اسلامی نمود، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود، و حتی در میدان جنگ همان گونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده است باید تقوا و موازین اسلامی حفظ شود: به بی دفاعان نباید حمله کرد، متعرض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد، حتی چهارپایان را نباید از بین برد، مزارع را نباید نابود کرد، آب را نباید به روی دشمن قطع نمود، خلاصه تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام گیرد و اجرا شود (البته موارد استثنایی که بسیار نادر است از این حکم خارج می باشد).

10. «و خداوند با کسانی است که نیکوکارند»؛ «و الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ».

چنان که قرآن در سایر آیات بیان کرده گاهی باید پاسخ بدی را به نیکی داد، و دشمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود چرا که این کار بر خصومت ترین دشمنان، و «الَّذُ الْخِصَامِ» را به دوست مهربان، و «وَلِيٍّ حَمِيمٍ» مبدل می سازد! احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام پذیرد، یکی از بهترین روش های مبارزه است، و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه، رفتاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مشرکان مکه بعد از فتح نمود، معامله ای که با وحشی قاتل حمزه کرد، برخوردی که با اسیران بدر داشت، رفتاری که با یهودیانی که انواع اذیت و آزار را درباره او روا می داشتند، انجام داد، و هم چنین نظائر این برنامه در زندگی علی (علیه السلام) و سایر پیشوایان بزرگ، خود بیان گر این دستور اسلامی است.

جالب این که در نهج البلاغه در خطبه معروف همام که مرد زاهد و عابد و هوشیاری بود می خوانیم هنگامی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تقاضای دستور جامعی در زمینه صفات پرهیزگاران کرد، امام تنها به ذکر همین آیه قناعت فرمود: و گفت:

«اتق الله و احسن ان الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون»؛ (1)

تقوا را پیشه کن، و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند».

گرچه این سؤال کننده عاشق حق، عطش و تقاضایش با این بیان کوتاه فرو نشست و امام ناچار به بیان مشروحتری پرداخت و جامع ترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزگاران که از یکصد خصلت تجاوز می کند بیان فرمود، ولی این مقدار

ص: 76

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه 193.

از جواب کوتاه نخستین امام استفاده می شود که این آیه در واقع فهرستی است از تمام صفات پرهیزکاران.

دقت در مواد دهگانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می کند نشان می دهد که از تمام اصول منطقی، عاطفی، روانی، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می گردد استفاده شده است.

ولی با این حال اسلام هرگز نمی گوید که تنها به منطق و استدلال قناعت کنید بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می کند که در مقابل توطئه های دشمن عملاً وارد میدان شویم، و در صورت لزوم در مقابل خشونتها به خشونت توسل جوییم، و در برابر توطئه ها به ضد توطئه پردازیم، ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی به دست فراموشی سپرده نشود.

و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامع الاطراف را به کار می بستند، شاید اسلام امروز، سراسر جهان یا بخش عمده آن را فرا گرفته بود. (1)

40. گفتمان با مذاهب، با زبان آنها

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ * وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ

ص: 77

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 11، ص: 456

اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبُّوْنَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ * هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّهَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ (1)

«ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آن‌ها آشکار سازد؛ سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می‌کند؛ و او توانا و حکیم است. ما موسی را با آیات خود فرستادیم؛ (و دستور دادیم:) قومت را از ظلمات به نور بیرون آر! و «ای‌ام‌الله» را به آنان یاد آور! در این، نشانه‌هایی است برای هر صبرکننده شکرگزار! و (به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به قومش گفت: نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از (چنگال) آل فرعون رهایی بخشید! همان‌ها که شما را به‌بهدترین وجهی عذاب می‌کردند؛ پسرانتان را سر می‌بریدند، و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می‌گذاشتند؛ و در این، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود!»

تفسیر

روزهای حساس زندگی

در آیات گذشته سخن از قرآن مجید و اثرات حیاتبخش آن بود، در نخستین آیه مورد بحث نیز همین موضوع در بعد خاصی تعقیب شده و آن وحدت لسان پیامبران و کتب آسمانی آن‌ها با زبان نخستین قومی است که مبعوث به سوی آن‌ها شده‌اند.

ص: 78

می فرماید: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش»؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ».

زیرا پیامبران در درجه اول با قوم خود، همان ملتی که از میان آن‌ها برخاسته‌اند، تماس داشتند و نخستین شعاع وحی و سیله پیامبران بر آن‌ها می‌تابید، و نخستین یاران و یاوران آن‌ها از میان آنان برگزیده می‌شدند، بنا بر این پیامبر باید به زبان آن‌ها و لغت آن‌ها سخن بگوید «تا حقایق را به روشنی برای آنان آشکار سازد»؛ «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ».

در حقیقت در این جمله اشاره‌ای به این نکته نیز هست که دعوت پیامبران معمولاً از طریق يك اثر مرموز و ناشناخته در قلوب پیروانشان منعکس نمی‌شد، بلکه از طریق تبیین و روشن‌گری و تعلیم و تربیت با همان زبان معمولی و رائج صورت می‌گرفته است.

سپس اضافه می‌کند بعد از تبیین دعوت الهی برای آن‌ها «خداوند هر کس را بخواهد گمراه می‌کند و هر کس را بخواهد هدایت می‌نماید»؛ «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ».

اشاره به این که هدایت و ضلالت در نهایت امر، کار پیامبران نیست، کار آن‌ها ابلاغ و تبیین است، این خدا است که راهنمایی و هدایت واقعی بندگانش را در دست دارد.

ولی برای این که تصور نشود معنی این سخن جبر و الزام و سلب آزادی بشر است، بلافاصله اضافه می‌کند: «او عزیز حکیم است»؛ «هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ به مقتضای عزت و قدرتش، بر هر چیز تواناست، و هیچ کس را تاب مقاومت در برابر اراده او نیست، اما به مقتضای حکمتش بی‌جهت و بی‌دلیل کسی را هدایت و یا

کسی را گمراه نمی سازد، بلکه گام های نخستین با نهایت آزادی اراده در راه سیر الی الله از ناحیه بندگان برداشته می شود و سپس نور هدایت و فیض حق بر قلب آن ها می تابد همان گونه که در سوره عنکبوت آیه 69 که «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»؛ «آن ها که در راه ما مجاهده کردند به طور قطع آن ها را هدایت به راه های خویش خواهیم کرد».

هم چنین آن ها که با لجاجت و تعصب و دشمنی با حق و غوطه ور شدن در شهوات و آلوده شدن به ظلم و ستم، شایستگی هدایت را از خود سلب کرده اند، از فیض هدایت محروم، و در وادی ضلالت، گمراه می شوند، همان گونه که می فرماید: «كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ»؛ «این چنین خداوند گمراه می کند هر اسراف کار آلوده به شك و تردید را».

و نیز می فرماید: «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»؛ «خداوند با آن گمراه نمی کند مگر فاسقین را».

و نیز می فرماید: «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ»؛ «خداوند ستم گران را گمراه می سازد».

و به این ترتیب سرچشمه هدایت و ضلالت به دست خود ماست.

در آیه بعد به یکی از نمونه های ارسال پیامبران در مقابل طاغوت های عصر خود به منظور خارج کردن آنان از ظلمت ها به نور اشاره کرده می فرماید: «ما موسی را با آیات خود (معجزات گوناگون) فرستادیم و به او فرمان دادیم که قوم خود را از ظلمات به نور هدایت کن»؛ «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»⁽¹⁾.

ص: 80

1- . معجزات و خارق عادت هایی که از موسی بن عمران آشکار شد و در آیه فوق با لفظ «آیات» به آن اشاره شده، طبق آیه 101 سوره اسراء، نه اعجاز مهم بوده است که شرح آن در ذیل همان آیه بخواست خدا خواهد آمد.

همان گونه که در نخستین آیه این سوره خواندیم برنامه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز در بیرون آوردن مردم از ظلمات به سوی نور خلاصه می شد و این نشان می دهد که این همه پیامبران و انبیای الهی بلکه همه رهبران معنوی انسان ها است، مگر بدی ها، زشتی ها، گمراهی ها، انحراف ها، ظلم و ستم ها، استثمارها، ذلت ها و زبونی ها، فساد و آلودگی ها چیزی جز ظلمت و تاریکی هست؟ و مگر ایمان و توحید، پاکی و تقوا، آزادی و استقلال سربلندی و عزت چیزی جز نور و روشنایی می باشد، بنا بر این درست قدر مشترك و جامع میان همه دعوت های رهبران الهی است.

سپس به یکی از مأموریت های بزرگ موسی اشاره کرده، می فرماید:

«تو موظفی که ایام الهی و روزهای خدا را بیاد قوم خود بیاوری»؛ «و ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ».

مسئلاً همه روزها، ایام الهی است، همان گونه که همه مکان ها متعلق به خدا است، اگر نقطه خاصی به نام بیت الله (خانه خدا) نامیده شد دلیل بر ویژگی آن است، هم چنین عنوان «ایام الله» مسئلاً اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنایی و درخشش فوق العاده ای دارد.

به همین جهت مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده اند:

بعضی گفته اند اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امت های راستین آن ها می باشد، و روزهایی که انواع نعمت های الهی بر اثر شایستگی ها شامل حال آن ها می باشد.

و بعضی گفته اند اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر

عذاب می کشید و طاغوت ها را با يك فرمان درو می کرد! و بعضی اشاره به هر دو قسمت دانسته اند.

اما اصولاً نمی توان این تعبیر گویا و رسا را محدود ساخت، ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است.

هر روز که یکی از فرمان های خدا در آن چنان درخشیده، که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است.

هر روز که فصل تازه ای در زندگی انسان ها گشوده، و درس عبرتی به آن ها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده، خلاصه هر روز که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آن ها از ایام الله است.

و چنان که خواهیم دید، در روایات ائمه معصومین در تفسیر این آیه نیز انگشت روی روزهای حساسی گذاشته شده است.

در پایان آیه می فرماید: «در این سخن و در همه ایام الله، آیات و نشانه هایی است برای هر انسان شکیبیا و پر استقامت و شکرگزار»؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ».

«صبار» و «شکور» هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر و استقامت را می رساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت، اشاره به این که افراد با ایمان نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می کنند، و تسلیم حوادث می شوند، و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت می گردند، و ذکر این دو بعد از اشاره به «ایام الله» گویا ناظر به همین مطلب است.

در آیه بعد به یکی از آن ایام الله و روزهای درخشان و پرباری که در تاریخ

بنی اسرائیل وجود داشته و ذکر آن تذکری برای مسلمانان است، اشاره کرده می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را متذکر شوید آن زمان که شما را از چنگال آل فرعون رهایی بخشید»؛ «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»؛ همان فرعونیان بیرحمی که «بدترین عذاب را بر شما تحمیل می کردند، پسرانتان را سر می بردند و زنانتان را برای خدمت و کنیزی زنده نگه می داشتند»؛ «يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبُّوْنَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ».

«و این آزمایش بزرگی از پروردگارتان برای شما بود»؛ «وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ».

چه روزی از این پربرکت تر که شر جمعیت خودکامه و سنگدل و استعمارگری را از سر شما کوتاه کرد، همان ها که بزرگ ترین جنایت را در حق شما قائل می شدند، چه جنایتی از این برتر که پسران شما را هم چون حیوانات سر می بردند (توجه داشته باشید که قرآن تعبیر به ذیح می کند نه قتل) و از این مهم تر نوامیس شما به صورت کنیزانی در چنگال دشمن بی آرم بودند.

نه تنها در مورد بنی اسرائیل که در مورد همه اقوام و ملتها، روز رسیدنشان به آزادی و استقلال و کوتاه شدن دست طاغوت ها از ایام الله است که باید همواره آن را به خاطر داشته باشند، خاطره ای که توجه به آن از ارتجاع و بازگشت به وضع گذشته آن ها را حفظ می کند.

یسومونکم از ماده «سوم» (بر وزن سوم) در اصل به معنی دنبال چیزی رفتن و جستجوی آن نمودن است، و به معنی تحمیل کاری بر دیگری نمودن نیز آمده

بنا بر این جمله «يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» مفهومی است که آن‌ها بدترین شکنجه‌ها و عذاب‌ها را بر شما بنی اسرائیل تحمیل می‌کردند.

آیا این درد کوچکی است که نیروی فعال يك جمعیت را از میان ببرند و زنان آن‌ها را بدون سرپرست، به صورت کنیزانی در چنگال يك مشت افراد ظالم و ستم‌گر باقی بگذارند؟

ضمناً تعبیر به فعل مضارع (یسومون) اشاره به این است که این کار مدت‌ها ادامه داشت (2).

این نکته نیز قابل توجه است که سر بریدن پسران و کنیزی زنان و دختران را به وسیله «واو» بر «سوء العذاب» عطف می‌کند، در حالی که خود از مصداق‌های سوء العذاب است، و این به خاطر اهمیت این دو عذاب بوده است، و نشان می‌دهد که قوم جبار و ستم‌گر فرعون شکنجه‌ها و تحمیلات دیگری نیز بر بنی اسرائیل داشته‌اند، اما از میان همه این دو شدیدتر و سخت‌تر بوده است.

این (قرآن،) پیام (و ابلاغی) برای (عموم) مردم است؛ تا همه به وسیله آن انداز شوند، و بدانند او خدا یکتاست؛ و تا صاحبان مغز (و اندیشه) پند گیرند! و از آن‌جا که آیات این سوره و هم چنین تمامی این قرآن جنبه دعوت به توحید و ابلاغ احکام الهی به مردم و انداز آن‌ها در برابر تخلفاتشان دارد، در آخرین آیه این سوره

ص: 84

1- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 1، ص: 308 و ابو الفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، ج 7، ص: 7.

2- . توجه داشته باشید که نظیر این آیه با کمی تفاوت در سوره بقره آیه 49 گذشت.

(سوره ابراهیم) می فرماید: «این (قرآن) ابلاغ عمومی برای همه مردم است»؛ «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ».

«و انذارى است برای آنان»؛ «وَلْيُنذِرُوا بِهِ» و «هدف این است که بدانند او معبود واحد است»؛ «وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ».

«و منظور این است که صاحبان مغز و اندیشه متذکر شوند»؛ «وَلْيَذَكِّرُوا وَلُوا الْأَلْبَابِ».

نکته ها

1. تبدیل زمین و آسمان، به زمین و آسمان دیگر

در آیات بالا خواندیم که در رستاخیز این زمین به زمین دیگر تبدیل می شود و هم چنین آسمان ها به آسمان های دیگر.

آیا منظور از این تبدیل، تبدیل ذات است، یعنی به کلی این زمین نابود می شود و زمین دیگری آفریده خواهد شد و قیامت در آن بر پا می گردد؟ و یا منظور تبدیل صفات است به این معنی که این کره خاکی و هم چنین آسمان ها ویران می گردند و بر ویرانه های آن ها زمین و آسمانی نو و تازه آفریده می شود؟ که نسبت به این زمین و آسمان در سطحی بالاتر از نظر تکامل قرار دارند.

ظاهر بسیاری از آیات قرآن معنی دوم را تعقیب می کند.

در سوره فجر آیه 21 می خوانیم «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا»؛ «زمانی فرا می رسد که زمین در هم کوبیده می شود».

و در سوره «زلزال» که سخن از پایان جهان و آغاز قیامت است چنین

می خوانیم «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا»؛ «در آن زمان که زمین به زلزله می افتد و سنگینی های درونش بیرون می ریزد».

و در سوره حاقه آیه 14 و 15 می خوانیم «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»؛ «زمین و کوه ها از جا برداشته می شوند و در هم کوبیده می شوند و در آن روز آن واقعه بزرگ تحقق می یابد».

و در سوره طه آیه 105 تا 108 می خوانیم «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا - يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»؛ «از تو درباره کوه ها سؤال می کنند بگو پروردگام آن ها را از هم متلاشی می کند، سپس آن را به صورت زمینی هموار در می آورد آن چنان که اعوجاج و پستی و بلندی در آن نخواهی دید، در آن روز مردم از دعوت کننده ای که هیچ انحرافی در او نیست، پیروی می کنند و صداها در برابر خداوند مهربان به خشوع می گراید آن چنان که جز صدای آهسته نمی شنوی».

در آغاز سوره «تکویر» نیز سخن از خاموش شدن خورشید و تاریک شدن ستارگان و حرکت کوه ها به میان آمده.

و در آغاز سوره «انفطار» از شکافتن آسمان ها و پراکنده شدن کواکب و سپس برانگیخته شدن مردگان از قبرها! (دقت کنید) گفتگو شده است.

از مجموع این آیات و مانند آن و هم چنین آیات مختلفی که می گوید: انسان ها از قبرها بار دیگر برانگیخته می شوند (1)

به خوبی استفاده می شود که نظام کنونی جهان به این صورت باقی نمی ماند، ولی به کلی نابود نمی شود، بلکه این

ص: 86

جهان در هم می ریزد و زمین صاف و مسطح می گردد، و مردم در زمینی تازه (و طبعاً کامل تر و عالی تر به حکم آن که عالم دیگر همه چیزش از این جهان وسیع تر و کامل تر است) گام می نهند.

طبیعی است که این جهان امروز ما استعداد پذیرش صحنه های قیامت را ندارد و برای زندگی رستاخیز ما، تنگ و محدود است و همان گونه که بارها گفته ایم شاید نسبت آن جهان به این جهان، هم چون نسبت این جهان است به محدوده عالم جنین و رحم مادر.

آیاتی که می گوید: مدت طول روزها در قیامت با مقایسه به روزهای این جهان بسیار زیادتر است (1) نیز شاهد خوبی بر این واقعیت می باشد.

البته ما نمی توانیم ترسیم دقیقی از جهان دیگر و ویژگی هایش در این جهان داشته باشیم، همان گونه که کودک در عالم جنین - اگر فرضاً هم عقل کامل می داشت نمی توانست ویژگی های عالم بیرون از جنین را درک کند.

ولی همین قدر می دانیم که دگرگونی عظیمی در این جهانی که هستیم پیدا می شود، این جهان به کلی ویران می گردد، و به جهان کاملاً جدیدی تبدیل می شود، جالب این که در روایات متعددی که در منابع اسلامی نقل شده می خوانیم که در آن هنگام زمین و عرصه محشر تبدیل به «نان پاکیزه و سفید رنگی» می شود که انسان ها می توانند از آن تغذیه کنند! تا حسابشان روشن گردد، و هر کدام به سوی سرنوشت شان حرکت کنند.

ص: 87

این روایات در تفسیر «نور الثقلین» به طرق مختلف نقل شده است (1).

و بعضی از مفسران اهل تسنن مانند «قرطبی» نیز در ذیل همین آیه اشاره به چنین روایاتی کرده است (2).

بعید نیست منظور از این روایات آن باشد که در آن جهان، زمین به جای آن که خاک آن را پوشانده باشد، یک ماده غذایی قابل جذب برای بدن انسان، سراسر آن را فرا گرفته، و به تعبیر دیگر خاک چیزی نیست که قابل جذب بدن انسان باشد و حتما مواد غذایی موجود در خاک باید در لابراتوار ریشه و ساقه و شاخه گیاهان تبدیل به مواد قابل جذبی برای بدن انسان شوند، ولی در آن روز به جای خاک ماده ای سطح زمین را فرا گرفته که به آسانی برای بدن انسان قابل جذب است، و اگر از آن تعبیر به نان شده است به خاطر آن است که بیشترین غذای آن را نان تشکیل می دهد.

2. آغاز و ختم سوره ابراهیم

سوره «ابراهیم» همان گونه که دیدیم از بیان نقش حساس قرآن در خارج ساختن از ظلمات جهل و شرک به نور علم و توحید، آغاز شد، و با بیان نقش قرآن در انداز همه توده ها و تعلیم توحید و تذکر اولوالالباب پایان می گیرد.

این «آغاز» و «پایان» بیان گر این واقعیت است که همه آن چه را می خواهیم در همین قرآن است، و به گفته امیر مؤمنان علی (علیه السلام) : «فیه ربیع القلب و ینایع العلم؛ بهار دل ها و سرچشمه علوم و دانش ها همه در قرآن است.» (3) و هم چنین درمان همه

ص: 88

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 2، ص: 555 الی 577.

2- . قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 5، ص: 3613.

3- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه 176.

بیماری های فکری و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی را باید در آن جست؛ «فاستشفوه من ادوائکم» (1).

این بیان دلیل بر این است که بر خلاف سیره بسیاری از مسلمانان امروز که به قرآن به عنوان یک کتابمقدس که تنها برای خواندن و ثواب بردن نازل شده می نگرند کتابی است برای دستور العمل در سراسر زندگی انسان ها.

کتابی است آگاهی بخش و بیدار کننده.

و بالاخره کتابی است که هم دانشمند را تذکر می دهد، و هم توده مردم از آن الهام می گیرند.

باید چنین کتابی در متن زندگی مسلمانان جان گیرد و قانون اساسی زندگی آنان را تشکیل دهد، و همیشه موضوع بحث و بررسی و مطالعه و دقت برای عمل کردن بیش تر و بهتر باشد.

فراموش کردن این کتاب بزرگ آسمانی و روی آوردن به مکتبهای انحرافی شرق و غرب یکی از عوامل مؤثر عقب افتادگی و ضعف و ناتوانی مسلمین است.

و چه عالی فرمود علی (ع):

«و اعلموا انه ليس على احد بعد القرآن من فاقة ولا لاحد قبل القرآن من غنى؛ بدانید هیچ کس از شما بعد از دارا بودن قرآن کم ترین نیاز و فقر ندارد و احدی قبل از دارا بودن قرآن بی نیاز نخواهد بود.» (2)

و چقدر دردناک است بیگانگی ما از قرآن، و آشنایی بیگانگان به قرآن.

ص: 89

1- . همان.

2- . همان.

و چه رنج آور است که بهترین وسیله سعادت در خانه ما باشد و ما به دنبال آن گرد جهان بگردیم.

و چه مصیبت بار است در کنار چشمه آب حیات، تشنه کام، جان دادن، و یا در بیابان های برهوت به دنبال سراب دویدن؟! خداوندا به ما آن عقل و درایت و ایمان را عطا فرما که این بزرگ وسیله سعادت را که خونهای شهیدان راه تو است، ارزان از دست ندهیم! و به ما آن هوشیاری مرحمت کن که بدانیم گمشده های ما در همین کتاب بزرگ است، تا دست نیاز به سوی این و آن دراز نکنیم.

3. نخستین و آخرین سخن، توحید است

نکته دیگری که آیات فوق به ما آموخت، تأکید بر توحید به عنوان آخرین سخن و تذکر به «اولوا الالباب» به عنوان آخرین یادآوری است.

آری توحید ریشه دارترین و عمیق ترین اصل اسلامی است، و تمام خطوط تعلیم و تربیت اسلامی به آن منتهی می شود، یعنی از هر جا شروع کنیم باید از توحید شروع کنیم و هر جا برسیم باید به توحید ختم کنیم که تار و پود اسلام را توحید تشکیل می دهد.

نه تنها توحید در «معبود» و «اله» که توحید در هدف، و توحید در صفوف مبارزه، و توحید در برنامه ها، همگی پایه های اصلی را مشخص می کند، و اتفاقاً گرفتاری بزرگ ما مسلمانان امروز نیز در همین است که توحید را عملاً از اسلام حذف کردیم.

کشورهای عربی که زادگاه اسلام است، متأسفانه غالباً به دنبال شعارهای شرك آلود نژادپرستی، و مجد عربی، و حیات عرویت، و عظمت عرب، افتاده اند، و

کشورهای دیگر هر کدام برای خود بتی از این قبیل ساخته و رشته توحید اسلامی را که زمانی شرق و غرب جهان را به هم پیوند می داد به کلی از هم گسسته اند، و آن چنان در خود فرو رفته و از خود بیگانه شده اند که جنگ و ستیزشان با یکدیگر بیش از جنگ و ستیزشان با دشمنان قسم خورده است.

چقدر ننگ آور است که بشنویم آمار کشته شدگان جنگ های داخلی کشورهای عربی به مراتب بیش از آمار قربانیان آن ها در مبارزه با صهیونیسم اسرائیل بوده است.

تازه چنین دشمن مشترك و خطرناکی را دارند و این همه پراکنده اند وای اگر پای این دشمن در میان نبود، آن روز چه می شد؟! بگذارید صریح تر بگوئیم به هنگامی که این بخش از تفسیر را می نویسیم دولت عراق که تا کنون يك گلوله به سربازان اسرائیل شلیک نکرده چنان بی رحمانه به بهانه کوچکی (بهانه اختلاف مرزی که مسلماً از طریق مذاکره قابل حل است) به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کرده که گویی این دو ملت نه همسایه یکدیگرند، نه ارتباط فرهنگی دارند، و نه پیوند عمیق دینی.

و از آن طرف می بینیم دشمن مشترك (صهیونیسم) شادی کنان می گوید:

ما طرحی بهتر از این تصور نمی کردیم که عراق به ایران حمله کند و هر دو طرف در جنگی طولانی شدیداً آسیب ببینند و فکر ما تا مدت زیادی آسوده گردد!! این جا است که بر مسلمان موحد و متعهد و با ایمان لازم است، شر این طاغوت ها را برای همیشه از میان ببرند، و این گونه حکومت های شرك آلود نفاق افکن ویران گردشمن شاد کن را به قعر جهنم بفرستند.

زندگی پرماجرای ابراهیم (پیامبر بت شکن)

از آن جا که این سوره تنها سوره ای است که در قرآن به نام ابراهیم نامیده شده- هر چند حالات ابراهیم تنها در این سوره نیامده، بلکه به مناسبتهای گوناگون در سوره های دیگر نیز از این پیامبر بزرگ الهی یاد شده است- مناسب دیدیم که زندگی پر افتخار این قهرمان توحید را فهرست وار در پایان این سوره بیاوریم، تا در تفسیر آیات مختلف که در آینده به آن برخورد می کنیم، و نیاز به احاطه بر زندگی این پیامبر دارد، آگاهی کافی برای خوانندگان عزیز باشد، و بتوانیم آن ها را به این بحث ارجاع دهیم.

زندگی ابراهیم را در سه دوره مشخص می توان مطرح کرد:

1. دوران قبل از نبوت.

2. دوران نبوت و مبارزه با بت پرستان در بابل 3. دوران هجرت از بابل و تلاش و کوشش در سرزمین مصر و فلسطین و مکه.

زادگاه و طفولیت ابراهیم

ابراهیم در سرزمین " بابل" که از سرزمین های شگفت انگیز جهان بود و حکومتی نیرومند و در عین حال ظالم و جبار بر آن سلطه داشت، تولد یافت (1).

ابراهیم در زمانی چشم به جهان گشود که نمرود بن کنعان آن پادشاه جبار و ستم گر بر بابل حکومت می کرد و خود را خدای بزرگ بابل معرفی می نمود.

البته مردم بابل تنها این يك بت را نداشتند، بلکه در عین حال بت هایی با

ص: 92

1- . بعضی از مورخان محل ولادت او را شهر «اور» از کشور بابل دانسته اند.

اشکال گوناگون و از مواد مختلف ساخته و پرداخته بودند و به نیایش در مقابل آن ها مشغول بودند.

حکومت وقت از آن جا که بت پرستی را وسیله مؤثری برای «تحمیق» و «تخدیر» افکار ساده لوح می دید، سخت از آن حمایت می کرد، و هر گونه اهانت و توهین به بت ها را يك گناه بزرگ و جرم نابخشودنی می دانست.

مورخان درباره تولد ابراهیم داستان شگفت انگیزی نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است:

منجمان تولد شخصی را که با قدرت بی منازع "نمرود" مبارزه خواهد کرد، پیش بینی کرده بودند، و او با تمام قوا هم برای جلوگیری از تولد چنین کودکی، و هم برای کشتن او بر فرض تولد، تلاش و کوشش می کرد.

ولی هیچ يك از این ها مؤثر نیفتاد و این نوزاد سرانجام تولد یافت.

مادر برای حفظ او، او را در گوشه غاری در نزدیکی زادگاهش پرورش می داد، به طوری که سیزده سال از عمر خود را در آن جا گذراند.

سرانجام که در آن مخفیگاه، دور از نظر مأموران نمرود پرورش یافت، و به سن نوجوانی رسید تصمیم گرفت که آن خلوتگاه را برای همیشه ترک کند، و به میان مردم گام نهد، و درس توحیدی را که با الهام درون به ضمیمه مطالعات فکری دریافته بود برای مردم باز گوید.

مبارزه با گروه های مختلف بت پرست

در این هنگام که مردم بابل علاوه بر بت های ساختگی دست خود، موجودات

آسمانی هم چون خورشید و ماه و ستارگان را پرستش می کردند، ابراهیم

تصمیم گرفت از طریق منطق و استدلالهای روشن، و جدان خفته آن‌ها را بیدار سازد و پرده‌های تاریک تلقینات غلط را از روی فطرت پاک آن‌ها برگیرد، تا نور فطرت بدرخشد، و در راه توحید و یگانه پرستی گام بگذارند.

او مدت‌ها پیرامون آفرینش آسمان و زمین و قدرتی که بر آن‌ها حکومت می‌کند و نظام شگفت‌انگیز آن‌ها مطالعه کرده بود، و نور یقین در قلبش می‌درخشید. (1)

مبارزه منطقی با بت پرستان

نخست با ستاره پرستان روبرو شد و در برابر گروهی که در برابر ستاره "زهره" که بلافاصله بعد از غروب آفتاب در افق مغرب می‌درخشد به تعظیم و پرستش مشغول می‌شدند قرار گرفت.

ابراهیم یا از روی تعجب و استنفهام انکاری، و یا به عنوان هماهنگی با طرف مقابل، به عنوان مقدمه برای اثبات اشتباهشان، صدا زد "این خدای من است؟! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم.

و هنگامی که «ماه» سینه افق را شکافت و ماه پرستان مراسم نیایش را شروع کردند، با آن‌ها هم صدا شده، گفت: این خدای من است؟

اما آن‌ها هم که افول کرد گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند از گمراهان خواهم بود.

«خورشید» پرده‌های تاریک شب را شکافت، و شعاع طلایی خود را بر کوه و

ص: 94

صحرا پاشید، آفتاب پرستان به نیایش برخاستند، ابراهیم گفت: «این خدای من است؟، این از همه بزرگ تر است».

اما هنگامی که غروب کرد، صدا زد ای قوم من از شریکهای که شما برای خدا می سازید بیزارم! این ها همه افول و غروب دارند.

اینها همه دستخوش تغییر و اسیر دست قوانین آفرینش اند، و هرگز از خود اراده و اختیاری ندارند، تا چه رسد به این که خالق و گرداننده این جهان باشند.

من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفریده، من در ایمان خود به او خالص و ثابت قدمم و هرگز از مشرکان نخواهم بود. (1)

ابراهیم این مرحله از مبارزه خود را با بت پرستان، به عالی ترین صورتی پشت سر گذاشت، و توانست عده ای را بیدار و حد اقل عده دیگری را در شك و تردید فروبرد.

چیزی نگذشت این زمزمه در آن منطقه پیچید، این جوان کیست که با این منطق گویا و بیان رسا در دل های توده مردم راه باز می کند؟!

گفتگو با آزر

در يك مرحله دیگر ابراهیم با عمویش " آزر " وارد بحث شد و با عباراتی بسیار محکم، رسا و توأم با محبت و گاهی توبیخ، در زمینه بت پرستی به او هشدار داد، و به او گفت.

ص: 95

چرا چیزی را می پرستی که نمی شنود و نمی بیند و نه هیچ مشکلی را درباره تو حل می کند؟

تو اگر از من پیروی کنی، من تو را به راه راست هدایت می کنم، من از این می ترسم که اگر از شیطان پیروی کنی مجازات الهی دامت را بگیرد.

حتی هنگامی که عمویش در مقابل این نصایح، او را تهدید به سنگسار کردن می نمود او با جمله «سَلَامٌ عَلَيْكَ»، من برای تو استغفار خواهم کرد، کوشش نمود تا در دل سنگین او راهی پیدا کند.

نبوت ابراهیم (علیه السلام)

در این که ابراهیم در چه سن و سالی به مقام نبوت نائل گشت دلیل روشنی در دست نداریم، ولی همین قدر از سوره مریم استفاده می شود که او به هنگامی که با عمویش آزر به بحث پرداخت به مقام نبوت رسیده بود، زیرا در این سوره می خوانیم: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا»؛⁽¹⁾

و می دانیم این ماجرا قبل از درگیری شدید با بت پرستان و داستان آتش سوزی او بوده است، و اگر آن چه را بعضی از مورخان نوشته اند که ابراهیم به هنگام آتش سوزی 16 ساله بود به آن بیفزائیم ثابت می شود که او از همان آغاز نوجوانی این رسالت بزرگ را بر دوش گرفته بود.

مبارزه عملی با بت پرستان

به هر حال ماجرای درگیری ابراهیم با بت پرستان، هر روز شدیدتر، و شدیدتر،

ص: 96

می شد، تا به شکستن همبخت های بتخانه بابل (به استثنای يك بت بزرگ) با استفاده از يك فرصت کاملاً مناسب، انجامید!

گفتگو با حاکم جبار!

ماجرای مخالفت و مبارزه ابراهیم با بت ها سرانجام به گوش نمرود رسید و او را احضار کرد تا به گمان خود از طریق نصیحت و اندرز، و یا توبیخ و تهدید وی را خاموش سازد.

او که در سفسطه بازی، چیره دست بود، از ابراهیم پرسید اگر تو این بت ها را نمی پرستی، پس پروردگار تو کیست؟

گفت: همان کسی که حیات و مرگ به دست او است.

فریاد زد ای بی خبر این به دست من است، مگر نمی بینی مجرم محکوم به اعدام را آزاد می کنم، و زندانی غیر محکوم به اعدام را اگر بخواهم اعدام می نمایم؟! ابراهیم که در پاسخ های دندان شکن، فوق العاده مهارت داشت، با استمداد از قدرت نبوت به او گفت تنها حیات و مرگ نیست که به دست خدا است، همه عالم هستی به فرمان اویند، مگر نمی بینی صبح گاهان خورشید به فرمان او از افق مشرق سر بر می آورد و شامگاهان به فرمانش در افق مغرب فرو می رود؟ اگر تو حکم روا بر پهنه جهان هستی می باشی، فردا این قضیه را عکس کن، تا خورشید از مغرب سر بر آورد، و در مشرق فرونشیند.

نمرود چنان مبهوت شد که توانایی سخن گفتن را در برابر او از دست داد. (1)

ص: 97

بدون شك ابراهيم می دانست که نمرود در ادعای قدرت بر حیات و مرگ سفسطه می کند، ولی مهارت او در استدلال اجازه نمی داد این مطلب که جای دستاویزی برای دشمن سفسطه باز در آن وجود دارد، تعقیب شود، لذا فوراً آن را رها کرد و به چیزی چسبید که هیچ گونه قدرت دست و پا زدن در آن نداشت!

هجرت حضرت ابراهيم (عليه السلام)

سرانجام دستگاه حکومت جبار نمرود که احساس کرد این جوان کم کم به صورت کانون خطری برای حکومت خود کامه او در آمده و زبان گویا و فکر توانا و منطق رسایش ممکن است سبب بیداری و آگاهی توده های تحت ستم گردد، و زنجیرهای استعمار او را سرانجام پاره کنند و بر او بشورند، تصمیم گرفت با دامن زدن به تعصبات جاهلانه بت پرستان، کار ابراهيم را یکسر کند و با مراسم خاصی که در سوره انبیاء خواهد آمد، او را در برابر دیدگان همه در میان دریای آتشی که به وسیله جهل مردم و جنایت نظام حاکم بر افروخته شده بود، بسوزاند و برای همیشه فکر خود را راحت کند.

اما هنگامی که آتش به فرمان خدا خاموش گشت و ابراهيم سالم از آن صحنه بیرون آمد چنان لرزه ای بر دستگاه نمرود وارد گشت که به کلی روحیه خود را باخت، چرا که دیگر ابراهيم يك جوان ماجراجو و تفرقه افکن - بر چسبی که دستگاه نمرود به او می زدند - نبود، بلکه به عنوان يك رهبر الهی و يك قهرمان شجاع که می تواند يك تنه و با دست خالی بر انبوه جباران قدرتمند یورش ببرد، در آمد! و به همین دلیل نمرود و درباریانش که هم چون زالو خون مردم بینوا را می مکیدند تصمیم گرفتند

برای ادامه حکومت خود با تمام قوا در برابر ابراهیم بایستند و تا او را نابود نکنند از پای نشینند.

از سوی دیگر ابراهیم سهم خود را از آن گروه گرفته بود، یعنی دل های آماده به او ایمان آورده بودند، او بهتر دید که با جمعیت مؤمنان و هوادارانش سرزمین بابل را ترك گوید، و برای گستردن دعوت حق به سوی شام و فلسطین و مصر سرزمین فراعنه روانه شود، و توانست در آن مناطق حقیقت توحید را تبلیغ نماید و مؤمنان فراوانی را به سوی پرستش خداوند یگانه بخواند.

آخرین مرحله رسالت ابراهیم (علیه السلام)

ابراهیم عمری را به مبارزه با بت پرستی در تمام اشکالش و مخصوصاً "انسان پرستی" گذراند، و توانست دل های آمادگان را به نور توحید روشن سازد، و در کالبد انسان ها جان تازه ای دمدم و گروه های زیادی را از زنجیر خود کامگان رهایی بخشید.

اکنون باید در آخرین مرحله عبودیت و بندگی خدا گام نهد و هر چه را دارد در طبق اخلاص بگذارد، و به پیش گاهش تقدیم کند.

تا از رهگذر آزمایش های بزرگ الهی با يك جهش بزرگ روحانی وارد مرحله امامت و پیشوایی انسان هاگردد.

و مقارن همین حال پایه های خانه توحید، خانه کعبه را برافرازد، و آن را به صورت يك کانون بی نظیر خدا پرستی در آورد، و از همه مؤمنان آماده، به کنگره عظیمی در کنار این خانه عظیم توحید، دعوت کند.

ماجرای حسادت «ساره» زن نخستینش با «هاجر» کنیزی که او را به همسری اختیار کرده بود و فرزندى به نام «اسماعیل» از او یافت، سبب شد که این مادر

و كودك شير خوار را به فرمان خدا از سرزمين «فلسطين» به بيابان خشك و تفتيده «مكه» در لابلای آن كوه های زمخت و خشن ببرد.

و آن ها را در آن سرزمين كه حتى يك قطره آب در آن پيدا نمى شد، به فرمان خدا، و به عنوان يك آزمایش بزرگ بگذارد و باز گردد.

پيدایش چشمه «زمزم» و آمدن قبیله «جرهم» به آن سرزمين و اجازه خواستن برای زندگی در آن منطقه از هاجر كه هر کدام ماجرای طولانی و مفصلی دارد، سبب آبادی این زمین شد.

ابراهيم از خدا خواسته بود كه آن نقطه را شهری آباد و پر برکت سازد، و دل های مردم را به فرزندانش كه در آن منطقه رو به فزونی بودند، متوجه گرداند(1).

جالب این كه بعضی از مورخان نقل کرده اند هنگامی كه ابراهيم هاجر و اسماعیل شير خوار را در مكه گذاشت، و می خواست از آن جا باز گردد، هاجر او را صدا زد كه ای ابراهيم چه كسی به تو دستور داد ما را در سرزمینی بگذاری كه نه گیاهی در آن وجود دارد، نه حیوان شير دهنده ای، و نه حتى يك قطره آب، آن هم بدون زاد و توشه و مونس؟! ابراهيم در يك جمله کوتاه پاسخ گفت: «پروردگارم مرا چنین دستور داده است».

هنگامی كه هاجر این جمله را شنید گفت اکنون كه چنین است، خدا هرگز ما را به حال خود رها نخواهد كرد!(2).

ابراهيم "كرارا" از فلسطين به قصد زیارت اسماعیل به مكه آمد، و در یکی از

ص: 100

1- . ابراهيم / 37 الی 41.

2- . ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاريخ، ج 1، ص: 103.

همین سفرها بود که مراسم حج را به جای آورد، و به فرمان خدا اسماعیل فرزندش را که به صورت نوجوان برومند و فوق العاده پاك و با ایمان بود به قربان گاه برد، و حاضر شد این بهترین میوه شاخسار حیاتش را با دست خود در راه خدا قربانی کند.

هنگامی که این مهم ترین آزمایش را به عالی ترین صورتی از عهده بر آمد و تا آخرین مرحله آمادگی خود را در این راه نشان داد خدا قربانیش را پذیرفت و اسماعیل را برای او حفظ کرد و گوسفندی به عنوان قربانی برای او فرستاد(1).

سرانجام ابراهیم با ادا کردن حق همه این امتحانات، و بیرون آمدن از کوره همه این آزمایش ها، به بلندترین مقامی که يك انسان ممکن است به آن برسد ارتقاء یافت و چنان که قرآن می گوید: «خداوند ابراهیم را به کلماتی آزمود و او همه آن ها را به انجام رساند، و به دنبال آن به او فرمود من تو را امام و پیشوا قرار می دهم، ابراهیم که از این مژده به وجد آمده بود تقاضا کرد که این مقام را به بعضی از فرزندان من نیز ببخش، دعای او مستجاب شد، ولی به این شرط که این مقام به کسی که ظلم و ستم و انحرافی از او سر زده باشد هرگز نخواهد رسید.»(2)

مقام والای ابراهیم در قرآن

بررسی آیات قرآن نشان می دهد که خداوند برای ابراهیم، مقام فوق العاده والایی قرار داده است، مقامی که برای هیچ يك از پیامبران پیشین قائل نشده است.

بزرگی مقام این پیامبر الهی را از تعبیرات زیر به خوبی می توان دریافت:

ص: 101

1- . صفات / 104 الی 107.

2- . بقره / 124.

1. خداوند از ابراهیم به عنوان يك "امت" یاد کرده، و شخصیت او را به منزله يك امت می ستاید. (1)

2. مقام خلیل اللهی را به او عطا فرموده است: «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيْلًا». (2) جالب این که در بعضی از روایات در تفسیر این آیه می خوانیم: «این مقام به خاطر آن بود که ابراهیم هرگز چیزی از کسی نخواست و هرگز تقاضا کننده ای را محروم نکرد!» (3)

3. او از نیکان (4)

صالحان (5)

قانتان (6)

صدیقان (7)

بردباران (8)

و وفا کنندگان به عهد بود (9).

4. ابراهیم فوق العاده مهمان نواز بود (10)

به طوری که در بعضی از روایات آمده است او را ابو اضیاف (پدر مهمانان یا صاحب مهمانان) لقب داده بودند (11).

5. او توکل بی نظیری داشت، تا آن جا که در هیچ کار و هیچ حادثه ای

ص: 102

1- . نحل / 120.

2- . نساء / 125.

3- . قمی، عباس، سفینة البحار، ج 1، ص: 74.

4- .، ص / 47.

5- . نحل / 122.

6- . نحل / 120.

7- . مریم / 41.

8- . توبه / 114.

9- . نجم / 37.

10- . ذاریات / 24 الی 27.

11- . قمی، عباس، سفینة البحار، ج 1، ص: 74.

نظری جز به خدا نداشت هر چه می خواست، از او می طلبید و جز در خانه او را نمی کوبید(1).

داستان پیشنهاد فرشتگان برای نجات او به هنگامی که قوم لجوج می خواستند او را در میان دریایی از آتش بیفکنند، و عدم قبول این پیشنهاد از ناحیه ابراهیم در تواریخ ضبط است، او می گفت: من سر تا پا نیازم اما نه به مخلوق بلکه تنها به خالق!(2).

6. او شجاعت بی نظیری داشت و در برابر سیل خروشان تعصب های بت پرستان يك تنه ایستاد و کم ترین ترس و وحشتی به خود راه نداد، بت های آن ها را به باد مسخره گرفت و از بتکده آن ها تل خاکی ساخت، و در برابر نمرود و دژخیماناش با شهامت بی نظیری سخن گفت که هر يك از آن ها در آیاتی از قرآن مجید آمده است.

7. ابراهیم منطق فوق العاده نیرومندی داشت، در عبارات کوتاه و محکم و مستدل پاسخ های داندان شکنی به گمراهان می داد، و با همان منطق رسایش بینی لجوجان را به خاک میمالید.

هرگز به خاطر شدت خشونت آن ها از کوره در نمی رفت، بلکه با خونسردی که حاکی از روح بزرگش بود با آن ها روبرو می شد، و با گفتار و رفتارش سند محکومیتشان را به دستشان می سپرد، که این مطلب نیز در داستان محاجه ابراهیم

ص: 103

1- . شعراء / 78 الی 82.

2- . ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج 1، ص: 99.

با نمرود، و با عمویش آزر، و با قضات دادگاه بابل، هنگامی که می خواستند او را به جرم خداپرستی و بت شکنی محکوم نمایند، به روشنی آمده است.

به آیات زیر که در سوره انبیاء آمده است خوب توجه کنید:

هنگامی که قضات از او پرسیدند آیا تو هستی که این بلا- را به سر خدایان ما آورده ای و این همه بت های کوچک و بزرگ را در هم شکست های؟ «قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ».

او در پاسخ برای آن که آن ها را در بن بست شدید قرار دهد، بن بستی که راه نجات از آن را نداشته باشند گفت: ممکن است این کار را بزرگ آن ها کرده باشد؟ از آن ها سؤال کنید اگر سخن می گویند؛ «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ».

با همین يك جمله دشمنان خود را در بن بست شدیدی قرار داد، اگر بگویند بت ها لال و بسته دهن هستند و قادر به تکلم نیستند، زهی رسوایی با این خدای گنگ و بی عرضه، و اگر قبول کنند که آن ها قادر به تکلمند باید پرسند و جواب بپسندند! این جا بود که وجدان خفته آن ها اندکی بیدار شد، و به خویشتن خویش بازگشتند، و از درون خویش فریادی شنیدند که به آن ها می گفت «شما ظالم و خود خواه و ستم گرید»، نه به خود رحم می کنید و نه به جامعه ای که به آن تعلق دارید؛ «فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ».

ولی به هر حال لازم بود پاسخی بگویند، لذا با کمال سرشکستگی گفتند تو که می دانی این ها سخن نمی گویند؛ «ثُمَّ نَكْسُوا عَلَى رُؤْسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ».

در این جا بود که گفتار کوبنده ابراهیم هم چون صاعقه ای بر سر آن ها فرود آمد، فریاد زد اف بر شما و بر آن چه غیر از خدا می پرستید، ای بی عقل ها! «أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ».

سرانجام چون یارای مقاومت در برابر منطق نیرومند ابراهیم در خود ندیدند-- آن چنان که شیوه همه زورگویان قلدر است-- متوسل به زور شدند، و گفتند او را باید بسوزانید.

و برای این کار از تعصبات جاهلانه بت پرستان کمک گرفتند و صدا زدند بشتابید به یاری خدایانتان اگر توان و قدرتی دارید؛ «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (1).

این يك نمونه از منطق رسا و مستدل و قاطع و برنده ابراهیم بود.

8. قابل توجه این که قرآن یکی از افتخارات مسلمان ها را این می شمرد که آن ها بر آئین ابراهیمند(2)

و او بود که نام "مسلمان" را بر شما گذارد(3).

حتی برای تشویق مسلمانان به انجام پاره ای از دستورات مهم به آنان گوشزد می کند که شما باید به ابراهیم و یارانش اقتدا جوید(4).

9. مراسم حج با آن همه عظمت و شکوهش به وسیله ابراهیم، و به فرمان خدا پایه گذاری شد و به همین جهت نام ابراهیم و خاطره ابراهیم با تمام مراسم

ص: 105

1- . انبیاء / 63 الی 67.

2- . حج / 78.

3- . حج / 78.

4- . ممتحنه / 4.

حج آمیخته است (1) و انسان در هر موقف و هر برنامه ای از این مراسم بزرگ به یاد این پیغمبر الهی می افتد و پرتو عظمت او را در دل خویش احساس می کند، اصولاً انجام مراسم حج بی یاد ابراهیم نامفهوم است!

10. شخصیت ابراهیم تا آن حد و پایه بود که هر گروهی کوشش داشتند او را از خود بدانند یهودیان و مسیحیان هر کدام بر پیوند خویش با ابراهیم تأکید داشتند، که قرآن در پاسخ آن ها این واقعیت را بیان داشت که او تنها يك مسلمان و موحد راستین بود یعنی کسی که در همه چیز تسلیم فرمان خدا بود، جز به او نمی اندیشید و جز در راه او گام بر نمی داشت (2). (3)

41. تبلیغ خدا شناسی با زبان خوش

اشاره

قرآن می فرماید:

«اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي * اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى * قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى * قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى»؛ (4)

«(اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید، و در یاد من کوتاهی نکنید! به سوی فرعون بروید؛ که طغیان کرده است! اما بترمی با او سخن بگوئید؛ شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد! (موسی و هارون) گفتند: پروردگارا! از این می ترسیم که

ص: 106

1- . حج / 27.

2- . آل عمران / 67.

3- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 10، ص: 270.

4- . طه / 42 الی 46.

بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد)؛ یا طغیان کند (و نپذیرد)؛ فرمود: نترسید! من با شما هستم؛ (همه چیز را) می شنوم و می بینم!»

تفسیر

در این جمله امر سابق تجدید می شود و در آن خطاب تنها متوجه موسی (علیه السلام) شده بود و می فرمود «اَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»، ولی در این جمله برادرش را هم به وی ملحق کرده، چون خود موسی قبلاً درخواست کرده بود که برادرش را در کار او شرکت دهد، به همین جهت در خطاب دوم او را هم مخاطب نمود.

دستورشان داد تا با آیات او نزد فرعون روند و در آن موقع دارای بیش از دو آیت نبود، و از همین که فرمود «با آیات من» خود وعده جمیلی است که به زودی در موقع لزوم با آیت های دیگری تأییدش خواهد کرد، و اما این که بگوییم مراد از آیات همان دو آیت است، زیرا گاهی جمع بر تنبیه اطلاق می شود، و یا بگوییم هر يك از آن دو آیت منحل به چند آیت است، سخن قابل اعتمادی نیست.

«وَلَا تَنبِئَا فِي ذِكْرِي»؛ کلمه «تنبیا» از «ونی» به معنای فتور و سستی است و مناسب تر به سیاق سابق این است که مراد از ذکر «دعوت به ایمان به خدای تعالی»، به تنهایی باشد، نه ذکر به معنای توجه به قلب یا زبان که بعضی (1) گفته اند.

«اَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى».

در این جا نیز برای بار دوم هر دو را مخاطب قرار داد و هم چنین در نهی قبلی نیز آن دو را با هم خطاب کرد، در حالی که قبل از آن نهی و این امر، در جمله «اَذْهَبْ»

ص: 107

أَنْتَ وَ أَخْرُوكَ» که جنبه زمینه چینی برای آن دو خطاب داشت هر دو را مخاطب نکرد، بلکه یکی را مخاطب کرد و دیگری را ملحق به او نمود، و از این جا می توان احتمال داد که آیه مورد بحث مشافهه و مخاطبه دیگری بوده که بعد از آن موقف میان خدا و آن دو یا با هم و یا جدای از هم واقع شده است و مؤید این احتمال این است که بعد از آن فرموده «قَالَا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا...»، چون هر دو با هم می گویند خدایا می ترسیم به ما ستم و تعدی کند و هم چنین در چند جای بعد همه خطاب به هر دو است، معلوم می شود این خطابها در محلی دیگر بوده.

و مراد از این که فرمود «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْتًا» این است که در گفتگوی با فرعون از تندی و خشونت خودداری کنند، که همین خویشتن داری از تندی، واجب ترین آداب دعوت است.

اظهار امید در کلام خدا، قائم به مقام است

بیان این که اظهار امید در کلام خدا (در مانند جمله «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى») قائم به مقام است و رد سخنی از فخر رازی در باره سر ارسال موسی (علیه السلام) به سوی فرعون با علم به ایمان نیاوردن او:

در جمله «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» تذکر و یا خشیت فرعون آرزو شده، و این امید، قائم به مقام محاوره است نه به خدای تعالی که عالم به همه حوادث است که پیش خواهد آمد.

کلمه «تذکر» به معنای قبول یادآوری و التزام به مقتضیات حجت یاد آورنده و ایمان به آن است و کلمه خشیت به معنای مقدمه آن قبول و ایمان است، پس

برگشت معنا به این می شود که «شاید او ایمان بیاورد و یا نزدیک به ایمان آوردن شود و حد اقل بعضی از خواسته های شما را اجابت کند».

بعضی (1)

از کسانی که معتقدند ایمان فرعون در حین غرق شدن قبول است، به کلمه «لعل» در آیه مذکور بر مدعای خود استدلال کرده اند، به این بیان که امید و آرزو از ناحیه خدای تعالی واجب الوقوع است، هم چنان که به ابن عباس و قدمای مفسرین هم نسبت داده اند که هر چه را خدا در باره اش امیدوار شود آن خواهد شد، پس از آیه بر می آید که یکی از دو امر تذکر و خشیت واقع شد که هر يك واقع شود نجات را به دنبال دارد، (پس فرعون که به حکایت قرآن، در حین غرق شدن ایمان آورد اهل نجات است).

لیکن این حرف مردود و ممنوع است، و کلمه «عسی» و «لعل» در کلام خدای تعالی بر همان معنایی دلالت می کند که در کلام غیر خدا دلالت می کند، و آن معنا عبارت است از امیدواری، چیزی که هست امید در غیر خدا قائم به شخص جاهل است، ولی در خدای تعالی قائم به او نیست، چون او منزله از جهل است بلکه قائم به مقام است، یعنی کسی که در چنین مقامی قرار گیرد و جوانب کلام را زیر نظر داشته باشد، می فهمد که جا دارد چنین و چنان شود، به خلاف امیدواری در غیر خدا که هم ممکن است قائم به نفس امیدوار باشد و هم قائم به مقام مخاطب و گفت و شنود.

امام فخر رازی در تفسیر خود گفته است: سر این که چرا خدای تعالی موسی

ص: 109

را نزد فرعون فرستاد، با این که می دانست او ایمان نمی آورد، به دست نیامده و در این گونه اسرار غیر از تسلیم و ترکاعتراض چاره ای نیست (1).

و این سخن از وی خیلی عجیب است برای این که اگر مقصود از سر فرستادن موسی وجه صحت امر به چیزی است با علم به این که در خارج تحقق نمی یابد و محال است تحقق یابد؟! جواب می گوئیم: محال بودن وقوع چیزی در خارج یا وجوب وقوع آن، خود حالت آن چیز است به قیاس بر علت تامه آن، که عبارت است از علت فاعلی به ضمیمه سایر عوامل خارجی، (که اگر مجموع این ها که همان علت تامه است، موجود باشد آن چیز و آن فعل، واجب و ضروری الوجود می شود و اگر علت تامه اش نبود و یا تامه نبود، وجود آن ممتنع می گردد) و اما به قیاس، به علت فاعلیش به تنهایی نه واجب می شود و نه ممتنع، و امر خدای تعالی هم هیچ وقت متعلق به فعلی به قیاس به تمامی اجزاء علت تامه اش نمی شود، بلکه تنها متعلق به فعل به قیاس به علت فاعلیش می گردد، که یکی از اجزاء علت تامه فعل است و نسبت فعل و عدم آن به قیاس به آن تنها ممکن است، (نه واجب و نه ممتنع) و به عبارت دیگر نسبت فعل و عدم فعل به فاعل نسبت امکان دائمی است، چون فاعل علت ناقصه است، که نه وجود فعل را واجب می کند و نه عدم آن را، پس بنا بر این، ارسال رسول و دعوت فرعون به وسیله رسول، و امر فرعون به اطاعت وی همه صحیح است، زیرا اجابت فرعون و اطاعتش از رسول، نسبت به خود او اختیاری و ممکن است، (نه واجب و نه ممتنع) هر چند که نسبت به او که علت فاعلی است، به ضمیمه سایر عوامل مانعه از اجابت محال و ممتنع است،

ص: 110

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 22، ص: 59.

این جواب کسانی است که قائل به اختیارند و اما جبری مذهب‌بان، که خود فخر رازی یکی از آن‌ها است، این شبهه نزد آن‌ها منحصر در تنها مسأله مورد بحث نیست، بلکه در تمامی موارد تکالیف جریان دارد، چون ایشان قائل به عموم جبر هستند و در مورد بحث گفته‌اند: امر به موسی تکلیفی است صوری که نتیجه آن اتمام حجت و قطع معذرت است.

و اما اگر مراد از «سر ارسال رسول» با علم به ایمان نیارودن فرعون پرسش از فائده این کار باشد چون خدای تعالی کار لغو نمی‌کند؟ در جواب می‌گوییم دعوت به دین حق هرگز و در هیچ موردی لغو نیست، برای این که در مردمی که آن را می‌پذیرند اثر گذاشته و ایشان را در سعادت تکمیل می‌کند و در مردمی که آن را نمی‌پذیرند نیز اثر گذاشته ایشان را در شقاوتشان تکمیل می‌کند، هم چنان که خدای تعالی فرمود: «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (1).

آری اگر تکمیل در طرف شقاوت لغو گردد، دیگر آزمایش در آن ناحیه معنایی نخواهد داشت، و حجت در آن تمام نمی‌شود، و عذر منقطع نمی‌گردد و اگر در يك طرف حجت تمام نشود، در طرف دیگر نیز تمام نمی‌گردد، و این خود روشن است (زیرا سعادت در جایی تحقق می‌یابد که شقاوت هم امکان داشته باشد).

«قالا- رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى»؛ کلمه «فراط» به معنای تقدم است و در این جا مراد از آن به قرینه مقابله اش با طغیان، تعجیل در عقوبت

ص: 111

1- «ما از قرآن چیزهایی نازل می‌کنیم که برای مؤمنین شفاء و رحمت است، و ظالمان را جز بر خسارتشان نمی‌افزاید.» (اسراء / 82)

است، به طوری که نگذارد دعوت تمام گردد و مهلت ندهد معجزات اظهار شود، و مراد از «طغیان» این است که در ظلم خود از حد تجاوز نموده و با تشدید عذاب بنی اسرائیل و جرأت بر ساحت مقدس ربوبی مقابله نموده و این بار کارهایی بکند که تا کنون نمی کرد، و اگر نسبت خوف به موسی (علیه السلام) و هارون داد اشکالی ندارد، چون در سابق در تفسیر جمله «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ» گفتیم که این خوف با مقام نبوت منافات ندارد.

بعضی (1)

بر این آیه اشکال کرده اند به این که خدای تعالی در جای دیگر به موسی وقتی درخواست شرکت دادن برادر را کرد فرمود: «قَالَ سَتَشِدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِيْلُونَ إِلَيْكُمَا»؛ (2) و با این که در این آیه قبلاً به او تأمین داده بود، دیگر جا نداشت موسی و هارون اظهار ترس کنند؟.

بعضی (3)

از این اشکال جواب داده اند به این که ترس قبلی موسی (علیه السلام) از جان خودش بود، به دلیل این که می گفت: «آن ها از من خونی طلب دارند و می ترسم مرا بکشند»، (4)

ولی در آیه مورد بحث همان طور که گذشت ترسشان از باز ماندن امر دعوت است.

علاوه بر این ممکن است خوفی که در این آیه حکایت شده همان ترس قبلی موسی باشد که در موقف مناجات اظهار کرده بود و ترس هارون باشد در هنگامی

ص: 112

-
- 1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 22، ص: 61.
 - 2- . «به زودی بازویت را به وسیله برادرت قوی می کنیم و برای شما نیرویی قرار می دهیم که آنان نتوانند به شما کاری کنند.» (قصص / 35)
 - 3- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص: 13.
 - 4- . قصص / 34.

که از مأموریت خود آگاه گشت، و با هم در این مورد جمع شده باشند، در سابق هم گذشت که احتمال دارد جمله «اذهباً إلی فرعون...»، حکایت کلامی باشد که هر دوی آن بزرگواران در مواقف متعددی گفته اند.

اشاره به وجه این که موسی و هارون از عقاب و طغیان فرعون اظهار نگرانی کردند

«قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسَّ مَعُ وَأَرَى»؛ یعنی از فرط و طغیان فرعون نترسید که من با شما حاضرم، و آن چه بگوید می شنوم و آن چه عمل کند می بینم و شما را یاری می کنم و تنهاتان نمی گذارم، و در حقیقت این آیه تأمینی است که با وعده نصرت به آن دو می دهد، پس این که فرمود: «لا- تخافا» تأمین است و این که فرمود: «إِنِّي مَعَكُمَا أَسَّ مَعُ وَأَرَى»، تعلیل آن تأمین است به این که با حضور و دیدن و شنیدن من دیگر جایی برای ترس شما نیست، و این خود دلیل بر این است که جمله مذکور کنایه است از مراقبت و نصرت، و گر نه صرف حاضر بودن و دیدن و شنیدن، و صرف آگاهی داشتن به آن چه که رخ می دهد باعث نترسیدن موسی و هارون نمی شود، چون خدای تعالی همه چیز را می بیند و می شنود و از هر چیزی آگاهی دارد.

بعضی (1)

از علما با این آیه استدلال کرده اند بر این که سمع و بصر در خدای تعالی دو صفتند زائد بر صفت علم، چون اگر آن دو نیز همان علم بوده باشند، باید آوردن جمله «أَسْمَعُ وَأَرَى» بعد از جمله «إِنِّي مَعَكُمَا» تکرار باشد و تکرار خلاف اصل است.

ص: 113

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 22، ص: 61.

و این استدلال موهون ترین استدلالی است که در این باره شده است، برای این که:

اولاً: در سابق هم تذکر دادیم که مفاد جمله «إِنِّي مَعَكُمْ» حضور و شهادت است و حضور و شهادت غیر از علم است.

و ثانیاً: ما برهانهای یقینی داریم بر این که صفات ذاتی خدای تعالی که عبارتند از «حیات»، «علم»، «قدرت»، «سمع» و «بصر» عین ذاتند و بعضی عین بعض دیگرند، و دیگر با بودن یقین ممکن نیست ظهور لفظی ظنی مخالف منعقد گردد.

و ثالثاً: برای این که مسأله از مسائل اصول معارف دینی است و در اصول، جز به علم نمی توان اعتماد و رکون نمود و دلیلی که با امثال "اصل عدم تکرار است" تمام و تکمیل شود، از چنین مباحثی اجنبی است. (1)

42. دعوت به توحید با زبان فصیح و بلیغ

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِيهُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَ مَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ»؛ (2) «و برادرم هارون زبانش از من فصیحتر است؛ او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند؛ می ترسم مرا تکذیب کنند! فرمود: به زودی

ص: 114

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 14، ص: 213.

2- . قصص / 34 و 35.

بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می کنیم، و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم؛ و به برکت آیات ما، بر شما دست نمی یابند؛ شما و پیروانتان پیروزید!»

تفسیر

در مجمع البیان" (1)

گفته: «وقتی گفته می شود «فلانی ردء فلانی» است، معنایش این است که: او را یاری و پشتیبانی می کند».

جمله «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذَّبُونِ» تعلیل درخواستی است که کرده، و آن این بود که:

برادرم هارون را با من بفرست، و از سیاق برمی آید که آن جناب از این ترس داشته که فرعونیان تکذیبش کنند، و او خشم گین شود، و نتواند حجت خود را بیان نماید، چون در حال خشم لکنتی که در زبانش بوده، بیش تر می شده، نه این که معنایش این است که: هارون را با من بفرست تا مرا تکذیب نکنند، زیرا آن هایی که وی را تکذیب می کردند باک نداشتند از این که هارون را هم همراه او تکذیب کنند، کسی که بخواهد زیر بار موسی نرود و او را تکذیب کند هارون هم با او باشد باز تکذیب خواهد کرد.

دلیل بر گفتار ما در معنای جمله، آیه «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذَّبُونِ وَ بَصِيْقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ»؛ (2) است، که سخن موسی (علیه السلام) را در همین مورد حکایت می کند.

ص: 115

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص: 253.

2- . «گفت: پروردگارا من می ترسم تکذیبم کنند، آن گاه حوصله ام سر رود، و عصبانی شوم، و آن وقت زبانه بند آید، پس بفرست به سوی من هارون را.» (شعراء / 13)

بنا بر این ما حاصل معنای آیه مورد بحث این می شود که برادرم هارون فصیح تر از من است، و زبانی گویاتر از من دارد، پس او را به یاریم بفرست، تا صدق مرا در مدعایم تصدیق کند، و وقتی مردم با من مخاصمه می کنند، قانعشان سازد، زیرا من می ترسم تکذیب کنند، آن وقت دیگر نتوانم صدق مدعایم را برایشان روشن سازم.

«قَالَ سَ شُدُّ عَضُدِكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ»؛ این که فرمود: بازویت را به وسیله برادرت محکم می کنم، کنایه است از این که: تو را به وسیله او تقویت خواهم کرد، و هم چنین عدم وصول فرعونیان به آن دو، کنایه است از این که آنان قدرت و تسلط بر کشتن شما نخواهند یافت، گویا آن دو بزرگوار را در يك طرف و فرعونیان را در طرف دیگر دو گروه فرض کرده، که با هم مسابقه دارند، آن گاه فرموده: گروه فرعونیان به شما نمی رسند، تا چه رسد به این که از شما سبقت گیرند.

و معنای آیه این است که: خدای تعالی فرمود: به زودی تو را به وسیله برادرت هارون تقویت و یاری خواهیم کرد، و برای شما تسلط و اقتدار و غلبه ای برایشان قرار خواهیم داد، تا به سبب آیاتی که ما شما دو نفر را به وسیله آن غلبه می دهیم، نتوانند بر شما مسلط شوند، آن گاه همین غلبه دادن آن دو بزرگوار را بر فرعونیان بیان نموده، و فرموده: «أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ»؛ «شما و هر کس که شما دو نفر را پیروی کند غالب خواهید بود». و این بیان را آورد تا بفهماند که نه تنها آن دو تن غالبند، بلکه پیروان ایشان نیز غالب خواهند بود.

از این بیان روشن می شود که: کلمه «سلطان» به معنای قهر و غلبه است،

ولی بعضی (1) از مفسرین گفته اند: به معنای حجت و برهان است، یعنی ما برای شما دو نفر حجت و برهان قرار می دهیم، و اگر سلطان به این معنا باشد بهتر آن است که بگوییم جمله «بآیاتنا» متعلق است به «غالبون» نه به جمله «فَلَا يَصِدُّونَ إِلَيْكُمَا» (توضیح این که: بنا بر وجه اول معنا این می شود که: فرعونیان به سبب آیات و معجزات ما بر شما غلبه نمی کنند و بنا بر وجه دوم این می شود که: شما به سبب حجت و برهان ما غالب خواهید بود). البته در معنای آیه شریفه وجوه دیگری نیز ذکر کرده اند، که چون فایده ای در تعرض آن ها ندیدیم از نقل آن ها خودداری نمودیم. (2)

43. عاقبت لجاجت، در مقابل گفتمان و مذاکره

اشاره

قرآن می فرماید: «وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ (3)

«ما پیامبران را، جز (به عنوان) بشارت دهنده و بیم دهنده، نمی فرستیم؛ آن ها که ایمان بیاورند و (خویشترن را) اصلاح کنند، نه ترسی بر آن هاست و نه غمگین می شوند. و آن ها که آیات ما را تکذیب کردند، عذاب (پروردگار) به خاطر نافرمانی ها به آنان می رسد.»

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حُدَّهِ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ

ص: 117

- 1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص: 253.
- 2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 16، ص: 48.
- 3- . انعام / 48 و 49.

مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ»؛ (1)

«هنگامی که رسولان نشان دلایل روشنی برای آنان آوردند، به دانشی که خود داشتند خوشحال بودند (و غیر آن را هیچ می شمردند)، ولی آن چه را (از عذاب) به تمسخر می گرفتند آنان را فراگرفت! هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم! اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آن ها سودی نداشت! این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده، و آن جا کافران زیان کار شدند!»

تفسیر

به هنگام نزول عذاب، ایمان بیهوده است

این آیات که آخرین آیات سوره مؤمن را تشکیل می دهد در حقیقت يك نوع نتیجه گیری از بحث های گذشته است، زیرا بعد از بیان آن همه آیات الهی در آفاق و انفس، و آن همه مواعظ لطیف و دلنشین و گفتگو پیرامون معاد و دادگاه بزرگ رستاخیز، منکران لجوج و کافران مستکبر را، با تهدیدهای شدید و توأم با استدلال و منطق مواجه ساخته، و پایان کار آن ها را به وضوح بیان می کند.

نخست می گوید: «آیا آن ها بر زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آن ها می زیستند چگونه شد؟!»، «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ».

ص: 118

اگر در اصالت تاریخ تدوین یافته و آن چه بر صفحات اوراق ثبت شده شك و تردید دارند در اصالت آثاری که بر صفحه زمین از کاخ های ویران شده شاهان، از استخوان های پوسیده در زیر خاک، و از ویرانه های شهرهای بلا زده، که با بیانی رسا ماجراهای خویش را شرح می دهند نمی توانند شك کنند.

«همان کسانی که از نظر تعداد نفرت از آن ها بیش تر، و از قوت و آثارشان در زمین از آن ها فزون تر بود»؛ «كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ».

کثرت نفرت آن ها از قبورشان می توان شناخت، و قدرت و آثارشان را در زمین از آن چه از آن ها به یادگار مانده! تعبیر به «آثاراً فی الأرض» ممکن است اشاره به پیشرفت گسترده کشاورزی آن ها باشد (چنان که در آیه 9 سوره روم آمده) و یا اشاره به ساختمان های عظیم و بناهای محکم اقوام پیشین در دل کوه ها و بر صحنه دشتها (چنان که در آیات 128 و 129 شعرا بیان شده است).

ولی به هر حال «نیروهایی را که به دست می آوردند هرگز به هنگام وزش طوفان بلا و عذاب الهی نتوانست آن ها را بی نیاز سازد و نجات دهد»؛ «فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (1).

بلکه تمام این قدرت ها در لحظاتی کوتاه در هم کوبیده شدند، کاخ ها روی هم ریختند و ویران گشتند، و لشکریان عظیم و قدرتمند هم چون برگ خزان بر زمین افتادند، و یا در میان امواج کوه پیکر دفن شدند! جایی که آن ها با آن همه قدرت

ص: 119

1- . در این که «ما» در جمله «ما اغنی» نافی یا استفهامیه است دو احتمال ذکر کرده اند، ولی ظاهر همان اول است، و در این که «ما» در «ما کانوا یکسبون» موصوله یا مصدریه است باز دو احتمال ذکر کرده اند، ولی معنی اول مسلماً ترجیح دارد.

چنین سرنوشتی پیدا کردند، این مشرکان ضعیف و ناتوان مکه که در برابر آن ها چیزی به حساب نمی آیند چه می اندیشند؟!

در آیه بعد به چگونگی برخورد آن ها با پیامبران و معجزات و دلایل روشن انبیاء اشاره کرده می گوید: «هنگامی که رسولان آن ها با معجزات و دلایل روشن به سراغ آن ها آمدند از آنان روی گرداندند، و تنها به معلوماتی که خود داشتند دل بستند و خوشحال بودند، و غیر آن را هیچ شمردند»؛ «فَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ».

و همین امر سبب شد تا «آن چه را از عذاب و تهدیدهای الهی به باد استهزا می گرفتند بر سر آنان فرود آید»؛ «و حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ».

در این که منظور از این علم و دانشی که آن ها به آن مغرور بودند، و خود را با داشتن آن بی نیاز از تعلیمات انبیا می دیدند، چه بوده است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند که همه با هم قابل جمع است:

1. شبهات واهی و سفسطه های بی اساسی را علم می پنداشتند و به آن تکیه می کردند که نمونه های متعددی از آن در آیات قرآن منعکس است. گاه می گفتند: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»؛ (1)

«چه کسی می تواند این استخوان های پوسیده را زنده کند؟».

و گاه می گفتند: «أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»؛ (2)

«آیا هنگامی که خاک شدیم و در زمین گم شدیم ممکن است بار دیگر آفرینش تازه ای بیابیم».

ص: 120

1- .یس / 78.

2- .سجده / 10.

گاه می افزودند: «ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»؛⁽¹⁾

«جز زندگی این دنیا چیزی در کار نیست، گروهی می میرند و گروهی متولد می شوند و جز طبیعت ما را هلاک نمی کند!».

و امثال این ادعاهای واهی و بدون دلیل که علمش می پنداشتند.

2. منظور علوم مربوط به دنیا و تدبیر زندگی است همان گونه که قارون مدعی آن بود، و می گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي»؛⁽²⁾

«این ثروت را به خاطر آگاهی خاصی که نزد من بوده است به دست آورده ام!».

3. منظور علوم و دانش هایی هم چون دلائل عقلی و فلسفی خواه در شکل رسمیش یا غیر رسمی که گروهی با داشتن این گونه علوم خود را از پیامبران بی نیاز می بینند، چه در گذشته چه در حال! و همان گونه که گفتیم این تفسیرها منافات با یکدیگر ندارد، هدف این است که با اتکای به علوم محدود بشری، خواه در معارف عقلی و اعتقادات یا در دنیا و یا شبهات واهی که آن را علم می پنداشتند، علومی را که از سرچشمه وحی صادر شده بود نفی می کردند و به باد استهزا می گرفتند، و به علوم اندک خود خوشحال بودند و خویشان را به کلی از انبیا بی نیاز می دیدند⁽³⁾.

اما قرآن نتیجه این خودخواهی و غرور را در آیات بعد چنین بیان کرده:

«هنگامی که شدت عذاب ما را دیدند، عذابی که برای ریشه کن کردن آن ها نازل

ص: 121

1- . جاثیه / 24.

2- . قصص / 78.

3- . بعضی از مفسران احتمال داده اند که ضمیر «جاءهم» به پیامبران برگردد، بنا بر این منظور از علوم، علوم پیامبران است، و مراد از «فرحوا» خنده و استهزای کفار به علوم انبیا است، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد.

شده بود و فرمان قطعی پروردگار را در زمینه نابودیشان به همراه داشت، از کرده خود پشیمان شدند، خود را موجودی ضعیف و ناتوان دیدند و رو به درگاه حق آوردند و فریادشان بلند شد و گفتند: اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم، و نسبت به معبودهایی که شریک او می شمردیم کافر شدیم!؛ «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةً وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ».

«اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمان آن ها به حالشان سودی نداشت»؛ «فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا».

چرا که به هنگام نزول «عذاب استیصال» درهای توبه بسته می شود، و اصولاً این گونه ایمان اضطراری فایده ایمان اختیاری را نمی تواند داشته باشد، و زائیده آن شرائط فوق العاده است، به همین دلیل هر گاه طوفان بلا فرو بنشیند راه گذشته خود را از سر می گیرند.

و نیز به همین دلیل ایمان فرعون به هنگامی که در میان امواج نیل افتاد پذیرفته نشد. این حکم مخصوص افراد یا اقوام معینی نیست، بلکه چنان که قرآن در دنبال همین سخن می گوید: «این سنت الهی است که در مورد بندگان گذشته نیز اجرا شده است»؛ «سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ».

سپس آخرین آیه مورد بحث را به این جمله پایان می دهد: «و در آن هنگام که عذاب الهی دامان شان را فرو گرفت خسران و زیان کافران آشکار شد»؛ «وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ».

آن روز فهمیدند که سرمایه ای جز مستی غرور و پندار نداشتند، و آن چه را

آب حیات خیال می کردند سرابی بیش نبود، سرمایه های وجود خود را همه در این بی راهه زندگی به هدر داده، و محصولی جز گناه و عذاب الیم الهی فراهم نساخته بودند، چه زیان و خسروانی از این برتر؟! و به این ترتیب سوره مؤمن که با توصیف حال کافران مغرور آغاز شده بود، با پایان زندگی در دناک آن ها خاتمه می یابد!

نکته

مغروران به علم

در آیات مختلف این سوره، چنان که شرح داده شد، سرچشمه اصلی انحراف و بدبختی گروه کثیری از مردم را کبر و غرور معرفی می کند. تکبری که گاه از داشتن امکانات مالی، و یا کثرت نفقات و نیروی نظامی سرچشمه می گیرد، و گاه از داشتن مختصر معلوماتی که آن را فراوان می پندارد.

نمونه زنده آن را در عصر و زمان خود، و بعد از پیروزی های علمی و صنعتی در جوامع پیشرفته مادی با چشم می بینیم، زیرا می دانیم یکی از عوامل مؤثر نفی مذهب و روی آوردن به مکتبهای الحادی همان غرور علمی است که در قرون اخیر برای جمعی از دانشمندان علوم طبیعی پیدا شده، آن ها با کشف اسراری از طبیعت و دست یافتن به روزنه هایی از علم آن چنان مست و مغرور شدند که تصور کردند چیزی در این عالم جز آن چه آن ها می دانند وجود ندارد، و چون خدا را در آزمایش گاه های خود حاضر ندیدند راه انکار پیش گرفتند! این غرور علمی به قدری گسترش پیدا کرد که اصلاً مذهب و وحی انبیاء را زائیده جهل یا ترس بشر پنداشتند و گفتند: با فرا رسیدن دوران شکوفایی علم دیگر نیازی به این مسائل

ص: 123

نیست! حتی گاه پا را از این فراتر نهادند و دوران زندگی بشر را از نظر فکری به چهار دوران تقسیم کردند:

1. دوران افسانه ها 2. دوران مذهب! 3. دوران فلسفه 4. دوران علم که منظورشان علوم طبیعی و تجربی بود! البته آکنده بودن مذاهبی که در محیط فعالیت این گروه از دانشمندان وجود داشت از خرافات بسیار، به این هدف باطل نیز کمک کرد، (منظور عمدتاً خرافات ارباب کلیسا است) و به این ترتیب به گمان خود برای همیشه مذهب و تعلیمات انبیا را از صحنه زندگی بشر بیرون ساختند.

ولی خوشبختانه این مستی و غرور دیری نپایید و عوامل دیگری دست به دست هم داد و بر این پندارهای بی اساس خط بطلان کشید و به مصداق آیات فوق "هنگامی که به علوم خود مغرور شدند باس الهی دامن شان را گرفت و فریادهای شان بجایی نرسید».

از يك سو جنگ های جهانی اول و دوم نشان داد که پیشرفت های علمی و صنعتی بشر نه تنها او را خوشبخت نکرده، بلکه او را از هر زمان به لبه پرتگاه نزدیک تر ساخته است.

از سوی دیگر بروز انواع مفاسد اخلاقی و اجتماعی، و بروز انواع نابسامانی ها، قتل ها و کشتارها و بیماری های روانی و انواع تجاوزهای مالی و ناموسی، نشان داد که علوم انسانی هرگز نتوانسته است به تنهایی جلو نابسامانی ها را بگیرد، بلکه بد آموزی هایی که معمولاً از آن جدا نیست گاهی بر دامنه آن افزوده است.

از سوی سوم معماهای فراوانی که در علوم پیدا شد و انسان خود را از حل آن عاجز دید، و دنیاها و وسیعی که در برابر دیدگان او خودنمایی کرد (چه عوالم بسیار

بزرگ و چه فوق العاده کوچک) و خود را از شناخت آن ناتوان مشاهده کرد، سبب شد که بار دیگر دست به دامان تعلیمات انبیا بزند، و گروه عظیمی دوباره به سایه وحی باز گردند، و درمان این بیماری های جانکاه را در دستورات انبیاء جستجو کنند. کلیسای رونق گرفت تعلیمات مذهبی جزء برنامه زندگی بسیاری شد.

در این میان «اسلام» با تعلیمات ویژه و مترقی و جامع خود بروز و ظهور تازه ای یافت، و حرکتها به سوی شناخت اسلام اصیل شروع شد.

امید است پیش از آن که باس الهی بار دیگر دامان گروهی از مردم این جهان را بگیرد این بیداری همگانی شود، و آثار آن غرور محو و نابود گردد تا به خسران و زیان منتهی نگردد.

پروردگارا! ما را از مرکب غرور فرود آور، و از کبر و لجاجت و خود خواهی که مایه هلاکت و بدبختی و شرمساری است حفظ فرما.

خداوند! دنیای ما را نیز بیدار کن، و پیش از آن که باس شدیدت دامان مردم عصر ما را فرو گیرد به سایه پر مهر تعلیمات پیامبرانت باز گردان. (1)

قرآن نیز می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ (2) «و اگر اهل شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آن ها می گشودیم، ولی (آن ها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.»

ص: 125

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 20، ص: 194.

2- . اعراف / 96.

قرآن می فرماید:

«قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ * قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ * قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ * قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ * قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ * فَجَمَعَ السَّحَرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ * وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ * لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ * فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَا أَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ * قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ * قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ * فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ * فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ»؛ (1)

«(فرعون خشم گین شد و) گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی، تو را از زندانیان قرار خواهم داد! (موسی) گفت: حتی اگر نشانه آشکاری برای تو بیاورم (باز ایمان نمی آوری)؟! گفت: اگر راست می گویی آن را بیاور! در این هنگام موسی عصای خود را افکند، و ناگهان مار عظیم و آشکاری شد؛ و دست خود را (در گریبان فرو برد و) بیرون آورد، و در برابر بینندگان سفید و روشن بود. (فرعون) به گروهی که اطراف او بودند گفت: این ساحر آگاه و ماهری است! او می خواهد با سحرش شما را از سرزمینتان بیرون کند! شما چه نظر می دهید؟ گفتند: او و برادرش را مهلت ده؛ و مأموران را برای بسیج به تمام شهرها اعزام کن، تا هر ساحر ماهر و دانایی را نزد تو آورند! سرانجام ساحران برای وعده گاه روز معینی جمع آوری شدند. و به مردم گفته شد: آیا شما نیز

ص: 126

(در این صحنه) اجتماع می کنید... تا اگر ساحران پیروز شوند، از آنان پیروی کنیم؟! هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، پاداش مهمی خواهیم داشت؟ گفت: (آری) و در آن صورت شما از مقرّبان خواهید بود! (روز موعود فرار رسید و همگی جمع شدند؛) موسی به ساحران گفت: آن چه را می خواهید بيفکنید، بيفکنید! آن ها طناب ها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: به عزّت فرعون، ما قطعاً پیروزیم! سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آن ها را بلعید!»

تفسیر

این منطق نیرومند و شکست ناپذیر، فرعون را سخت خشم گین ساخت و سرانجام به حربه ای متوسل شد که همه زورمندان بی منطق به هنگام شکست و ناکامی به آن متوسل می شوند و چنین «گفت: اگر معبودی غیر من انتخاب کنی تو را از زندانیان قرار خواهم داد»؛ «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ».

من این سخنان تو را نمی فهمم، همین می دانم که يك اله و معبود بزرگ وجود دارد و آن منم! و هر کس غیر از این بگوید محکوم به مرگ، یا زندان مرگ آفرین است!

بعضی از مفسران معتقدند که الف و لام در «المسجونين» الف و لام عهد است، و اشاره به زندان مخصوصی است که هر کس را به آن می افکندند، برای همیشه در آن می ماند تا جنازه او را از زندان بیرون آورند (1).

در واقع فرعون با این سخن تند و تهدید ظالمانه می خواست موسی (علیه السلام) را

ص: 127

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ذیل آیه مورد بحث.

خاموش کند چرا که ادامه این بحث ها سبب بیداری مردم می شد، و برای جباران چیزی خطرناکتر از بیداری و هشیاری مردم نیست!

کشور شما در خطر است به پاخیزید!

در آیات قبل دیدیم که چگونه موسی (علیه السلام) برتری خود را از نظر منطق بر فرعون حفظ کرد، و به حاضران نشان داد که تا چه حد آئین او متکی به منطق و عقل اوست، و ادعای فرعون، سست و واهی است، گاهی مسخره کردن، گاه نسبت جنون دادن و سرانجام تکیه بر قدرت و تهدید به زندان و مرگ نمودن.

این جا است که صحنه برمی گردد و موسی (علیه السلام) نیز باید روش تازه ای در پیش گیرد که فرعون در این صحنه نیز ناتوان و در مانده شود.

موسی نیز باید تکیه بر قدرت کند قدرتی الهی که از معجزه ای چشم گیر سرچشمه می گیرد، رو به سوی فرعون کرد و گفت: «آیا اگر من نشانه آشکاری برای رسالتم ارائه دهم باز مرا زندان خواهی کرد؟!»، «قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ».

فرعون در این جا سخت در بن بست واقع شد چرا که موسی (علیه السلام) اشاره سر بسته ای به يك برنامه فوق العاده کرده و فکر حاضران را متوجه خود ساخته است، اگر فرعون بخواهد سخن او را نادیده بگیرد همه بر او اعتراض می کنند، و می گویند باید بگذاری موسی (علیه السلام) کار مهمش را ارائه دهد، اگر توانایی داشته باشد که معلوم می شود، نمی توان با او طرف شد، و الا گزافه گویش آشکار می گردد، در هر حال نمی توان از این سخن موسی (علیه السلام) به سادگی گذشت.

ناچار «گفت اگر راست می گویی آن را بیاور!»، «قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ».

«در این هنگام موسی (علیه السلام) عصائی را که به دست داشت افکند، و (به فرمان پروردگار) مار عظیم و آشکاری شد»؛ «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ».

«سپس دست خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد ناگهان در برابر بینندگان سفید و روشن بود!»؛ «و نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ».

در حقیقت این دو معجزه بزرگ، یکی مظهر بیم بود و دیگری مظهر امید اولی مناسب مقام انذار است، و دومی بشارت، یکی بیان گر عذاب الهی است و دیگری نور است و نشانه رحمت، چرا که معجزه باید هماهنگ با دعوت پیامبر باشد.

«ثعبان» به معنی مار عظیم است که از آن در فارسی تعبیر به «اژدها» می شود.

«راغب» در «مفردات» احتمال داده که این واژه از ماده «ثعب» به معنی جریان آب گرفته شده باشد، زیرا حرکت این حیوان به نهرهایی شباهت دارد که به صورت مارپیچ حرکت می کند.

تعبیر به «مبین» ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که راستی عصا تبدیل به مار عظیم شده بود و چشم بندی و تردستی و عملی هم چون سحر ساحران در کار نبود.

ذکر این نکته نیز لازم است که در این جا تعبیر به «ثعبان» شده، و در آیه 10 سوره نمل و 31 قصص تعبیر به «جان» (مارهای کوچکی که با سرعت و چابکی حرکت می کنند) و در سوره طه آیه 20 تعبیر به «حیة» (به معنی مار است و از ماده حیات گرفته شده).

این تفاوت تعبیرها در به دو نظر سؤال انگیز است، ولی در واقع برای بیان یکی از دو مطلب است:

ممکن است اشاره به حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز «عصا» به صورت مار کوچک و باریکی در می آمد و تدریجاً بزرگ می شد و مبدل به اژدهایی می گشت.

و یا این که هر يك از این لغات سه گانه به یکی از خصائص آن مار اشاره می کند "ثعبان" اشاره به عظمتان، و «جان» اشاره به سرعت و چابکی، و «حیه» اشاره به زنده بودن آن می باشد.

فرعون از مشاهده این صحنه، سخت جا خورد و در وحشت عمیقی فرو رفت اما برای حفظ قدرت شیطانی خویش که با ظهور موسی (علیه السلام)، سخت به خطر افتاده بود و هم چنین برای حفظ اعتقاد اطرافیان و روحیه دادن به آن ها در صدد توجیه معجزات موسی برآمد، نخست «به اطرافیان خود چنین گفت: این مرد ساحر آگاه و ماهری است!»؛ «قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ».

همان کسی را که تا چند لحظه قبل مجنونش می خواند اکنون به عنوان «علیم» از او نام می برد! و چنین است راه و رسم جباران که گاه در يك جلسه چندین بار چهره عوض می کنند، و هر زمان برای رسیدن به مقصد خود به دستاویز تازه ای متشبث می شوند.

فرعون فکر می کرد چون در آن زمان سحر رایج بود، این اتهام و برچسب بهتر از هر چیز به موسی بعد از نشان دادن این معجزات می چسبد.

سپس برای این که جمعیت را بر ضد او بسیج کند چنین ادامه داد: «او می خواهد شما را از سرزمینتان با سحرش بیرون کند!»؛ «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ».

«شما چه می اندیشید و چه دستور می دهید؟!»، «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ».

این همان فرعونى است که قبلاً تمام مصر را ملك مسلم خود می دانست، و می گفت «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ»؛ «آیا حکومت و مالکیت این سرزمین مصر از آن من نیست؟» اکنون که پایه های تخت خود را لرزان می بیند، مالکیت مطلقه این سرزمین را به کلی فراموش کرده، و آن را ملك مردم می شمرد می گوید: سرزمین شما به خطر افتاده، چاره ای بیندیشید! فرعونى که تا يك ساعت پیش از این حاضر نبود گوش به سخن کسی بدهد و همیشه فرمان دهنده مطلق العنان بود و آمر بلا منازع، اکنون چنان در مانده شده است که به اطرافیان می گوید شما چه امر می کنید؟! مشورتى بسیار عاجزانه و از موضع ضعف!

از آیه 110 سوره اعراف چنین بر می آید که اطرافیان نیز در میان خود به مشورت پرداختند، و آن چنان دستپاچه شده بودند که قدرت تفکر را از دست داده و هر يك رو به دیگری می کرد و می گفت: تو چه دستور می دهی؟! آری چنین است سنت جباران در هر عصر و هر زمان، به هنگامی که بر اوضاع مسلطند همه چیز را مال خود می شمردند، و همه را بردگان خویش، و جز منطق استبداد چیزی نمی فهمند.

اما به هنگامی که پایه های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر بینند موقتا از تخت استبداد پائین آمده دست به دامن مردم و آراء و افکار آن ها می شوند، مملکت را مملکت مردم، و آب و خاک را از آنان دانسته، و آراء آن ها را محترم می شمردند، اما با فرو نشستن طوفان باز همان کاسه است و همان آش.

در عصر و زمان خود نیز باز مانده سلاطین پیشین را دیدیم که چگونه زمانی که دنیا به کامش می گشت سراسر کشور را ملك طلق خود می دانست، و حتی به

کسانی که مایل نبودند در حزب او وارد شوند فرمان خروج از مملکت می داد که زمین خدا وسیع است و هر کجا می خواهید بروید، این جا همین برنامه است که من می گویم و لا غیر! اما دیدیم به هنگام وزیدن طوفان انقلاب تا چه حد در پیش گاه مردم سر تعظیم فرود آورد و حتی از گناهان گذشته خویش توبه و تقاضای عفو کرد، ولی در برابر مردمی که سالیان دراز او را به خوبی شناخته بودند، سودی نداد.

بعد از مشورت ها سرانجام اطرافیان به فرعون «گفتند: موسی و برادرش را مهلتی ده و در کار آن ها عجله مکن و به تمام شهرهای مصر مأموران برای بسیج اعزام کن»؛ «قَالُوا أَزِجُّهُ وَ أَخَاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ» (1).

«تا هر ساحر ماهر و کهنه کاری را نزد تو آورند»؛ «يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ».

در واقع اطرافیان فرعون یا اغفال شدند و یا آگاهانه تهمت او را به موسی پذیرا گشتند، و برنامه را چنین تنظیم کردند که او «ساحر» است، و در مقابل ساحر باید دست به دامان «سحار» یعنی ساحران ماهرتری زد! و گفتند خوشبختانه در کشور پهناور مصر، اساتید فن سحر بسیارند، اگر موسی ساحر است ما «سحار» در برابر او قرار می دهیم، و آن قدر ساحران وارد به فوت و فن سحر را جمع می کنیم تا راز موسی را افشا کنند! «حاشرین» از ماده «حشر» به معنی بسیج کردن گروهی از مردم به سوی میدان جنگ یا مانند آن است، و به این ترتیب مأموران می بایست ساحران را به هر قیمتی که ممکن است برای مبارزه با موسی (علیه السلام) بسیج کنند.

ص: 132

1- «ارجء» از ماده «ارجاء» به معنی به تاخیر انداختن و عجله نکردن در قضاوت است، و ضمیر در آخر آن به موسی برمی گردد و در اصل «ارجئه» بوده و همزه برای تخفیف حذف شده است.

در این آیات صحنه دیگری از این داستان پر ماجرا نشان داده می شود:

به دنبال پیشنهاد اطرافیان فرعون جمعی از مأموران زبده به شهرهای مختلف مصر روان شدند و در هر جا ساحران ماهر را جستجو کردند، «سرانجام جمعیت ساحران برای وعده گاه روز معین جمع آوری شدند»؛ «فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ».

و به تعبیر دیگر آن ها را برای چنان روزی از قبل آماده کردند تا در موعد معین به میدان مبارزه گسیل شوند.

منظور از «يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» آن چنان که از آیات سوره اعراف استفاده می شود یکی از روزهای عید معروف مصریان بوده که موسی (علیه السلام) آن را برای مبارزه تعیین کرد، و هدفش این بود که مردم فرصت بیش تری برای حضور در صحنه داشته باشند، زیرا اطمینان به پیروزی خود داشت، و می خواست قدرت آیات الهی، و ضعف فرعون و دستیارانش بر همگان آشکار گردد، و نور ایمان در دل های گروه بیش تری بدرخشد.

از مردم نیز برای حضور در این میدان مبارزه دعوت شد: «و به مردم گفته شد آیا شما در این صحنه اجتماع می کنید؟!»، «وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ».

این تعبیر نشان می دهد که مأموران فرعون در این زمینه بسیار حساب شده کار می کردند، آن ها می دانستند اگر مردم را اجبار به حضور کنند، ممکن است واکنش منفی نشان دهند، چرا که هر کس فطرتاً از اجبار گریزان است، لذا گفتند چنان که تمایل داشته باشید در این جلسه حضور پیدا کنید و قطعاً این طرز بیان افراد زیادتری را به آن جلسه کشانید.

و به مردم گفته شد «هدف این است که اگر ساحران پیروز شوند که پیروزی آن‌ها پیروزی خدایان ما است ما از آنان پیروی کنیم»، و آن چنان صحنه را گرم و داغ نمائیم که دشمن خدایان ما برای همیشه از میدان بیرون رود! «لَعَلَّنَا تَتَّبِعُ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ».

روشن است که وجود تماشاچیان بیش تر که ارتباط و پیوند با يك طرف مبارزه دارند هم مایه دل گرمی آن‌ها است و به آن‌ها روحیه می‌دهد، و هم سبب می‌شود که آنان نهایت کوشش خود را به کار گیرند، و هم در موقع پیروزی توانایی دارند چنان جنجالی بر پا کنند که حریف برای همیشه منزوی شود، و هم می‌توانند از آغاز مبارزه در طرف مقابل ایجاد وحشت کنند.

آری مأموران فرعون با این امیدها مایل بودند مردم را در صحنه حاضر کنند و موسی نیز حضور چنین جمعی را از خدا می‌خواست که بتواند منظور خود را به عالی‌ترین وجهی پیاده کند.

اینها همه از يك سو، از سوی دیگر «هنگامی که ساحران نزد فرعون آمدند و او را سخت در تنگنا دیدند به این فکر افتادند که برترین بهره‌گیری را کرده و امتیازهای مهمی از او بگیرند، به فرعون گفتند: آیا برای ما پاداش قابل ملاحظه‌ای خواهد بود اگر پیروز شویم؟» «فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَيْنَ لَنَا لِأَجْرٍ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ».

فرعون که سخت در این بن بست گرفتار و درمانده بود حاضر شد برترین امتیازها را به آن ها بدهد، بلا فاصله «گفت: آری هر چه بخواهید می دهم، به علاوه شما در این صورت از مقربان درگاه من خواهید بود!»؛ «قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ».

در واقع فرعون به آن ها گفت شما چه می خواهید؟ یا مال است و یا مقام من هر دورا در اختیار شما می گذارم!

این تعبیر نشان می دهد که قرب به فرعون تا چه حد در آن محیط و جامعه دارای اهمیت بوده که او به عنوان يك پادشاه بزرگ از آن یاد می کند، و در حقیقت پاداشی از این بالاتر نیست که انسان به قدرت مطلوبش نزدیک گردد.

اگر گمراهان قرب فرعون را برترین پاداش می شمردند، خدا پرستان آگاه پاداشی را بالاتر از قرب پروردگار نمی شمردند، حتی بهشت با تمام نعمت هایش را با يك جلوه ذات پاك او، معامله نمی کنند.

به همین دلیل شهیدان راه «الله» که باید برترین پاداش ها را در برابر آن ایثار بزرگشان دریافت دارند بهگواهی قرآن پاداش قرب الهی را می یابند، و تعبیر «عِنْدَ رَبِّهِمْ» شاهد گویای این واقعیت است.

و نیز به همین دلیل هر مؤمن پاکدل به هنگام انجام عبادت تنها چیزی را که می طلبد «قربة الى الله» است.

نور ایمان در قلب ساحران درخشیدن گرفت

هنگامی که ساحران قول و قرارهای خود را با فرعون گذاردند او وعده پاداش و تقرب به درگاهش به آنان داد و آن ها را دل گرم و مطمئن ساخت، به دنبال تهیه مقدمات کار رفتند، و در خلال مدتی که فرصت داشتند، طناب ها و عصاهای بسیار فراهم ساختند که ظاهراً درون آن ها را خالی کرده و ماده شیمیایی مخصوصی (هم چون جیوه) که در برابر تابش آفتاب سبک و فرار می شود در آن ریختند.

سرانجام یوم موعود فرا رسید، و انبوه عظیمی از مردم در آن صحنه جمع شدند

تا شاهد این مبارزه تاریخی باشند، فرعون و اطرافیانش از يك سو و ساحران از سوی دیگر، و موسی و برادرش هارون از سوی سوم، در آن جا حضور یافتند.

اما همان گونه که معمول قرآن است، این مقدمات را که از لابلاي بحث های آینده روشن می شود حذف کرده وارد اصل سخن می گردد، در این جا به ترسیم این صحنه سرنوشت ساز پرداخته می گوید:

«موسی رو به سوی ساحران کرد و گفت: آن چه را می خواهید بیفکنید بیفکنید و هر چه دارید به میدان آورید»؛ «قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ».

از آیه 115 سوره اعراف استفاده می شود این سخن را موسی هنگامی گفت که ساحران به او گفتند آیا تو پیش قدم می شوی و می افکنی یا ما؟!.

این پیشنهاد موسی (علیه السلام) که از اطمینان خاطر او به پیروزی سرچشمه می گرفت و دلیل خونسردی او در برابر انبوه دشمنان و حامیان سرسخت فرعون بود، نخستین ضربه را بر پیکر ساحران وارد ساخت و نشان داد که موسی از آرامش روانی خاصی بهره مند است و به جای دیگری دل بسته و پشتگرم است.

ساحران که غرق غرور و نخوت بودند و حد اکثر توان خود را به کار گرفته و به پیروزی خود امیدوار بودند «طناب ها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: به عزت فرعون ما قطعاً پیروزیم!»؛ «فَالْقُوا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ» (1).

آری آن ها همانند همه متملقان چاپلوس با نام فرعون شروع کردند و تکیه بر قدرت پوشالی او نمودند.

در این هنگام چنان که قرآن در جایی دیگر بیان کرده، عصاها و طناب های

ص: 136

1- «حبال» جمع «حبل» (بر وزن طبل) به معنی طناب است، و «عصی» جمع «عصا» می باشد.

مخصوص به صورت مارهای کوچک و بزرگ به حرکت در آمدند (سوره طه آیه 66)، آن ها مخصوصاً بخشی از وسائل سحر خود را از عصاها انتخاب کرده بودند تا به پندارشان با عصای موسی رقابت کنند و طناب ها را هم بر آن افزوده بودند که برتری خود را به ثبوت رسانند! در این هنگام غریو شادی از مردم برخاست و برق امید در چشمان فرعون و اطرافیانش درخشیدن گرفت، به گونه ای که از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند و از مشاهده این صحنه لذت بخش به وجد و سرور آمده بودند!

اما موسی چندان مهلت نداد که این وضع ادامه یابد، جلو آمد «و عصای خود را افکند، ناگهان ثعبان و مار عظیمی شد و با سرعت شروع به بلعیدن وسائل دروغین ساحران کرد! و آن ها را یکی بعد از دیگری در کام خود فرو برد!»؛ «فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» (1).

در این جا نخست سکوت زود گذری بر مردم حکم فرما شد، دهانها از تعجب بازماند چشم ها از حرکت ایستاد، گویی در آن جا خشک شده بودند، ولی به زودی جای این سکوت را فریادهای وحشتناک گرفت، گروهی پا به فرار گذاشتند، گروهی منتظر بودند پایان کار به کجا می رسد، و جمعی بی هدف فریاد می کشیدند و دهان ساحران از تعجب بازمانده بود. (2)

ص: 137

-
- 1- «تلقف» از ماده «لقف» (بر وزن سقف) به معنی برگرفتن چیزی به سرعت است خواه با دست باشد یا با دهان، و معلوم است که در این جا منظور گرفتن با دهان است، و «یافکون» از ماده «افک» (بر وزن کذب) به معنی دروغ است، و در این جا اشاره به وسائل دروغین است که آن ها آن را به جای مارهای کوچک و بزرگ غالب کرده بودند.
 - 2- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 15، ص: 214.

قرآن می فرماید:

«فَأَلْفِي السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ * قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ * قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَا لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَسَوْفَ نَعْلَمُونَ لَا تُقِطِعَنَّ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ وَلَا أَصْهَ لِمَبْتَنِّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا لَا صَدِيرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ * وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُتَّبِعُونَ * فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ * وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ * وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ * فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ * فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ * فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ * قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ * فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اصْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ * وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ * وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ»؛ (1)

«فورا همه ساحران به سجده افتادند. گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون! (فرعون) گفت: آیا پیش از این که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته (و این يك توطئه است)! اما به زودی خواهید دانست! دست ها و پاهای شما را به عکس یکدیگر قطع می کنم، و همه شما را به دار می آویزم! گفتند: مهم نیست، (هر کاری از دست ساخته است بکن)! ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم! ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم! و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان را (از مصر) کوچ

ص: 138

ده، زیرا شما مورد تعقیب هستید! فرعون (از این ماجرا آگاه شد و) مأموران بسیج نیرو را به شهرها فرستاد، (و گفت:) این ها مسلماً گروهی اندکند؛ و این ها ما را به خشم آورده اند؛ و ما همگی آماده پیکاریم! (سرانجام فرعونیان مغلوب شدند،) و ما آن ها را از باغها و چشمه ها بیرون راندیم، و از گنج ها و قصرهای مجلل! (آری،) این چنین کردیم! و بنی اسرائیل را وارث آن ها ساختیم! آنان به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند، و به هنگام طلوع آفتاب به آن ها رسیدند. هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم! (موسی) گفت: چنین نیست! یقیناً پروردگارم با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد! و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن! (عصایش را به دریا زد،) و دریا از هم شکافته شد، و هر بخشی هم چون کوه عظیمی بود! و در آن جا دیگران [الشکر فرعون] را نیز (به دریا) نزدیک ساختیم! و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم! سپس دیگران را غرق کردیم!»

تفسیر

در این جا همه چیز عوض شد، ساحران که تا آن لحظه در خط شیطنت و هم کاری با فرعون و مبارزه با موسی (علیه السلام) قرار داشتند یک مرتبه به خود آمدند و چون از تمام ریزه کاریها و فوت و فن سحر با خبر بودند، یقین پیدا کردند که این مسأله قطعاً سحر نیست، این یک معجزه بزرگ الهی است «ناگهان همه آن ها به سجده افتادند»؛ «فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ».

جالب این که قرآن تعبیر به «القی» می کند که مفهومی «افکنده شدند» می باشد، اشاره به این که آن چنان تحت تأثیر جاذبه معجزه موسی (علیه السلام) قرار گرفتند که گویی بی اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند.

و همراه با این عمل که دلیل روشن ایمان آن‌ها بود با زبان نیز «گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم!»؛ «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ».

و برای این که جای هیچ ابهام و تردید باقی نماند و فرعون نتواند این سخن را تفسیر دیگری کند، اضافه کردند «به پروردگار موسی و هارون»؛ «رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ».

و این نشان می‌دهد که برنامه افکندن عصا و گفتگوی با ساحران را هر چند موسی انجام داد اما برادرش هارون در کنار او ایستاده و آماده هر گونه پشتیبانی از برادر بود.

این دگرگونی عجیب که در روحیه ساحران پیدا شد، و در يك لحظه کوتاه از ظلمت مطلق به روشنایی خیر کننده ای گام نهادند، و به تمام منافعی که از فرعون انتظار داشتند پشت پا زدند - سهل است - جان خود را نیز به خطر افکندند، همه به خاطر این بود که آن‌ها علم و دانشی داشتند، و در پرتو آن توانستند حق را از باطل‌شناسند و دست به دامن حق زنند.

آن‌ها باقیمانده راه را با پای "عقل" نمی‌پیمودند که بر مرکب راهوار «عشق» سوار شده بودند، و بوی گلشان آن چنان مست کرده بود که دامن از دست داده بودند، و خواهیم دید به همین دلیل در برابر شدیدترین تهدیدهای فرعون شجاعانه‌ترین استقامت را نشان دادند!

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم:

«ما من قلب الا بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء اقامه و ان شاء ازاعه؛ هر دلی در پنجه قدرت خداوند رحمان است، اگر بخواهد آن را به راه راست می‌دارد و اگر اراده

کند منحرف می سازد.»(1) (بدیهی است خواست خدا در این دو مرحله از آمادگی های افراد سرچشمه می گیرد، و این توفیق و سلب توفیق به خاطر زمینه های مختلف دل ها است و بی حساب نیست).

در این هنگام فرعون که از يك سو روحیه خود را پاك باخته بود، و از سوی دیگر تمام قدرت و موجودیت خویش را در خطر می دید، و مخصوصاً می دانست ایمان آوردن ساحران چه تأثیر عمیقی در روحیه مردم خواهد گذارد و ممکن است گروه عظیمی به پیروی از ساحران به سجده بیفتند، به گمان خود دست به ابتکار تازه ای زد رو به ساحران کرد و گفت: «آیا به او ایمان آوردید پیش از آن که من به شما اجازه دهم»؛ «قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ».(2)

او که سالیان دراز بر تخت استبداد تکیه کرده بود نه تنها انتظار داشت که مردم بی اذن او عملی انجام ندهند بلکه انتظارش این بود که قلب و عقل و فکر مردم نیز به اختیار و اجازه او باشد تا او فرمان ندهد نیندیشند، و تا اجازه ندهد تصمیم نگیرند! و چنین است راه و رسم جباران.

این مغرور سرکش حاضر نبود حتی نام پروردگار یا نام موسی را بر زبان جاری کند، بلکه تنها با ضمیر «له» که در این جا به منظور تحقیر است اکتفاء می کرد.

ولی فرعون به این هم قناعت نکرد، و دو جمله دیگر گفت تا هم موقعیت

ص: 141

1- . قطب، سید، فی ظلال القرآن، ج 6، ص: 208.

2- . در این جا و در سوره طه آیه 71 تعبیر «آمَنْتُمْ لَهُ» آمده در حالی که در سوره اعراف آیه 123 «آمَنْتُمْ بِهِ» ذکر شده، و به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته اند ایمان در صورتی که با «لام» متعدی شود معنی خضوع را می رساند و در صورتی که با باء متعدی شود معنی تصدیق را.

خویش را به پندار خود تثبیت کند، و هم جلو افکار بیدار شده مردم را سد نماید و بار دیگر به خواب فرو برد:

نخست ساحران را متهم ساخت که این يك تبانی و توطئه قبلی است که میان شما و موسی صورت گرفته، توطئه ای است بر ضد تمام مردم مصر! گفت: «او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته، و شما همگی سخر را از مکتب او فرا گرفته اید!»؛ «إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ».

شما با قرار قبلی این صحنه سازی را به وجود آورده اید تا ملت بزرگ مصر را گمراه سازید و زیر سیطره حکومت خود در آورید!، شما می خواهید صاحبان اصلی این کشور را از شهر و دیارشان آواره کنید و بردگان را به جای آن بنشانید.

اما من به شما اجازه نخواهم داد که در این توطئه پیروز شوید، من این توطئه را در نطفه خفه می کنم! «به زودی خواهید دانست شما را چنان مجازاتی می کنم که درس عبرتی برای همگان گردد، دست ها و پاهای شما را به طور مختلف قطع می کنم (دست راست و پای چپ یا دست چپ و پای راست) و همگی را بدون استثناء به دار می آویزم!»؛ «فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ».

یعنی نه تنها همه شما را به قتل می رسانم بلکه قتلی توأم با زجر و شکنجه آن هم در ملا عام و بر فراز درختان بلند نخل، زیرا بریدن دست و پا به طور مخالف سبب می شود که احتمالاً انسان دیرتر بمیرد و زجر و شکنجه بیش تر شود.

و چنین است طریقه زمام داران زورگو و ستم کار در هر عصر و زمان، نخست مردان مصلح الهی را متهم به توطئه بر ضد مردم می کنند، و پس از استفاده از حربه

تهمت، حربه شمشیر را به کار می برند، تا موقعیت حق طلبان و پشتوانه مردمی آن‌ها نخست تضعیف شود، سپس آن‌ها را از سر راه خود بردارند.

اما فرعون در این جا کور خوانده بود، زیرا ساحران يك لحظه پیش، و مؤمنان این لحظه، آن چنان قلبشان به نور ایمان روشن شده بود و در آتش عشق خدا داغ گشته بودند که این تهدید فرعون را در حضور جمعیت به طرز بسیار قاطعی پاسخ گفتند و نقشه شیطانی او را نقش بر آب کردند. «گفتند: هیچ مانعی ندارد، و هیچ گونه زبانی از این کار به ما نخواهد رسید هر کار می خواهی بکن ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم»؛ «قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ».

تو با این کار نه تنها چیزی از ما کم نمی کنی، بلکه ما را به لقای معشوق حقیقی و معبود واقعی می رسانی، آن روز که این تهدیدها در ما اثر می گذاشت ما خویشتن را نمی شناختیم، با خدای خود آشنا نبودیم، و راه حق را گم کرده در بیابان زندگی سرگردان بودیم، اما امروز گم شده خود را یافته ایم، هر کار می توانی بکن!

سپس افزودند ما در گذشته گناهای مرتکب شده ایم و در این صحنه سردمدار مبارزه با پیامبر راستین خدا موسی (علیه السلام) شدیم، و در ستیز با حق پیش قدم بودیم، اما «ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم»؛ «إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ».

ما امروز از هیچ چیز وحشت نداریم، نه از تهدیدهای تو، و نه از دست و پا زدن در خون بر فراز شاخه های بلند نخل!

اگر ترسی داشته باشیم تنها از گناهان گذشته خویش است و امیدواریم آن نیز در سایه ایمان و امید به لطف حق بر طرف گردد.

این چه نیرویی است که وقتی در قلب انسان پیدا می شود بزرگ ترین قدرت ها در نظرش کوچک، و در برابر سخت ترین شکنجه ها مقاوم، و نسبت به ایثار جان سخاوتمند می گردد؟ این نیروی ایمان است.

این شعله چراغ فروزان عشق است، که شهد شهادت در راه خدا را در کام انسان شیرینتر از عسل می کند، و وصال محبوب را برترین هدف می سازد.

این همان نیرویی بود که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از آن کمک گرفت و مسلمانان نخستین را با آن پرورش داد و به سرعت ملتی عقب افتاده را به اوج افتخار رسانید، مسلمانانی که تاریخشان مایه اعجاب جهانیان شد.

ولی به هر حال این صحنه برای فرعون و دستگاهش بسیار گران تمام گشت هر چند طبق بعضی از روایات تهدیداتش را عملی نمود و ساحران مؤمن را شهید کرد، اما این کار نه تنها عواطف مردم را که به نفع موسی (علیه السلام) تحریک شده بود خاموش نکرد، بلکه به آن دامن زد.

همه جا سخن از پیامبر نو ظهور در میان بود، و همه جا از نخستین شهیدان با ایمان بحث می شد، گروهی به این وسیله ایمان آوردند که بعضی از یاران نزدیک فرعون و حتی همسرش در این صف قرار گرفتند.

در این جا سؤالی مطرح است که ساحران توبه کار و مؤمن چگونه خود را نخستین مؤمنان نامیدند؟

آیا منظورشان این بوده که نخستین مؤمنان در آن صحنه بودند؟ یا نخستین مؤمنان از حامیان فرعون؟ یا نخستین مؤمنانی که شربت شهادت نوشیدند؟ همه این ها محتمل است و در عین حال منافاتی با یکدیگر ندارد.

این تفاسیر در صورتی است که ما معتقد باشیم قبل از آن‌ها کسان دیگری از بنی اسرائیل یا غیر بنی اسرائیل به موسی ایمان آورده باشند، اما اگر بگوئیم آن‌ها پس از بعثت مأموریت یافتند که مستقیماً با خود فرعون تماس گیرند و نخستین ضربه را بر پیکر او وارد کنند، بعید نیست که این گروه به راستی اولین مؤمنان بوده‌اند و نیاز به تفسیر دیگری نیست.

آن‌ها را از گنج‌ها و قصرهای مجللشان بیرون راندیم!

در آیات گذشته دیدیم که سرانجام موسی در آن صحنه سرنوشت ساز پیروز از میدان بیرون آمد. گرچه فرعون و فرعونیان به او ایمان نیاوردند، ولی این ماجرا چند اثر مهم داشت که هر کدام پیروزی مهمی محسوب می‌شد:

1. بنی اسرائیل به رهبر و پیشوای خود مؤمن و دل‌گرم شدند، و یک‌دل و یک‌جان گرد او را گرفتند، چرا که بعد از سال‌ها بدبختی و تیره‌روزی و دربدری پیامبری آسمانی در میان خود می‌بینند که هم‌ضامن هدایت آن‌ها است، و هم رهبر انقلاب و آزادی و پیروزی آنان خواهد شد.

2. موسی در میان مردم مصر و قبطیان جایی برای خود باز کرد، جمعی به او تمایل پیدا کردند و یا لا اقل از مخالفت با او وحشت داشتند، و صدای دعوت موسی در تمام مصر پیچید.

3. از همه مهم‌تر این که فرعون نه از نظر افکار عمومی، نه از نظر وحشت بر جان خود، قدرت مزاحمت با مردی که عصائی این چنین در دست دارد و زبانی آن چنان گویا در دهان، در خود نمی‌دید.

مجموع این امور زمینه مساعدی را برای این که موسی بتواند در میان آن مردم بماند و به دعوت و تبلیغ پردازد و اتمام حجت کند فراهم ساخت.

سالیان دراز به این منوال گذشت، و موسی معجزات دیگری که در سوره اعراف ذیل آیات 130 تا 135 به آن اشاره کردیم- در کنار منطق و بیان خود به آن ها نشان داد، و حتی خداوند مردم مصر را سال ها به قحطی و خشکسالی مبتلا ساخت تا آن ها که شایسته بیداری اند بیدار شوند.

هنگامی که موسی (علیه السلام) حجت را بر آن ها تمام کرد، و صفوف مؤمنان و منکران مشخص شد، دستور کوچ کردن بنی اسرائیل به موسی داده شد، آیات مورد بحث این صحنه را مجسم می سازد.

نخست می گوید: «ما به موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگان مرا کوچ ده، و (از مصر) خارج کن و آن ها شما را تعقیب خواهند کرد»؛ «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ».

این يك برنامه الهی است که شما شبانه حرکت کنید و آن ها نیز آگاه شوند و به تعقیب شما پردازند و آن چه باید در این میان بشود، بشود.

تعبیر «عبادی» (بندگان من) با این که قبل از آن جمله «او حینا» (وحی فرستادیم) به صورت جمع آمده برای بیان نهایت محبت خدا به بندگان با ایمان است.

موسی (علیه السلام) این فرمان را اجرا کرد، و دور از چشم دشمنان، بنی اسرائیل را بسیج کرده فرمان حرکت داد، و مخصوصاً شب را به دستور خدا برای این کار انتخاب نمود تا برنامه اش حساب شده تر باشد.

اما بدیهی است حرکت يك گروه با این عظمت، چیزی نیست که بتوان آن را برای مدت زیادی پنهان نگه داشت، به زودی جاسوسان فرعون، مطلب را به او گزارش دادند، و چنان که قرآن می گوید: «فرعون مأموران به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کنند»؛ «فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ».

البته در شرائط آن روز، رسیدن پیام فرعون به همه شهرهای مصر، زمان قابل ملاحظه ای لازم داشت، ولی طبیعی است که این خبر به شهرهای نزدیک به سرعت می رسد و نیروهای آماده فوراً حرکت می کنند و مقدمه لشکر و گروه ضربت را تشکیل می دهند، اما نیروهای دیگر تدریجاً به آن ها می پیوندند.

ضمناً برای این که زمینه روانی مردم برای این بسیج عمومی آماده شود دستور داد اعلان کنند «این ها گروه اندکی هستند» (اندک از نظر تعداد در مقابل فرعونیان و اندک از نظر قدرت)؛ «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ».

بنا بر این در مبارزه با این گروه با آن همه قدرتی که ما داریم جای هیچ گونه نگرانی نیست که برنده مائیم.

«شرذمة» در اصل به معنی گروه اندک و باقیمانده چیزی است، و به لباس پاره پاره، «شراذم» گفته می شود، بنا بر این علاوه بر معنی اندک بودن، پراکندگی نیز در مفهوم آن افتاده است، گویا فرعون با این تعبیر می خواست عدم انسجام بنی اسرائیل را از نظر نفقات لشکر نیز مجسم کند.

سپس افزود: ما چقدر حوصله کنیم؟ و تا چه اندازه با این بردگان سرکش مدارا نمائیم؟! «این ها ما را به خشم و غضب آورده اند»؛ «وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ».

فردا مزارع مصر را چه کسی آبیاری می کند؟ خانه های ما را چه کسی مرمت می کند؟ بارهای سنگین را در این کشور پهناور چه کسی از زمین برمی دارد؟

چه کسی خدمتکار ما خواهد بود؟

به علاوه نما از توطئه این گروه (چه در این جا باشند و چه بروند) بیمناکیم، و برای مقابله با آن ها آمادگی کامل و هوشیاری لازم داریم؛ «وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ».

بعضی از مفسران «حاذرون» را از ماده «حذر» به معنی خوف و ترس از توطئه آن ها تفسیر کرده اند، و بعضی از «حذر» به معنی هوشیاری و بیداری و آمادگی از نظر نیرو و سلاح، ولی این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، ممکن است فرعونیان هم بیمناک بودند و هم آمادگی برای مقابله داشتند.

سپس قرآن به ذکر نتیجه کار فرعونیان می پردازد، و به طور اجمال زوال حکومت آن ها و زمام داری بنی اسرائیل را بیان می کند، می گوید: «ما آن ها را از باغهای سرسبز و چشمه های پر آب بیرون راندیم»؛ «فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ».

«و از گنج ها و قصرهای زیبا و مسکن مرفه خارج ساختیم»؛ «وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ».

آری «این چنین کردیم و آن ها را بدون زحمت به بنی اسرائیل دادیم و آن ها را وارث فرعونیان ساختیم»؛ «كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ».

در تفسیر «مَقَامٍ كَرِيمٍ» در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به معنی قصرهای مجلل و مسکن پر ارزش دانسته اند، و بعضی مجالس پر سرور و نشاطانگیز و بعضی مجالس حکمرانان و زمام داران که اطرافشان را مأموران سر بر فرمان گرفته بودند، و بعضی نیز آن را به معنی منبرهایی که خطیبان بر آن سخنرانی می کردند

تفسیر نموده اند (منابری که در آن به نفع فرعون و حکومت و دستگاه او تبلیغات و سخنرانی می شد).

البته معنی اول از همه مناسب تر به نظر می رسد، هر چند این معانی با هم تضادی ندارند، و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشند، هم قصرهای شان از آن ها گرفته شد و هم موقعیت حکومت و قدرتشان، و هم جلسات جشن و سرورشان.

نکته ها

1. آیا بنی اسرائیل در مصر حکومت کردند؟

بر اساس تعبیری که در آیات بالا گذشت که خداوند می فرماید: «ما بنی اسرائیل را وارث فرعونیان ساختیم» جمعی از مفسران بر این عقیده اند که آن ها به مصر بازگشتند و زمام حکومت را در دست گرفتند، و مدتی بر آن سرزمین حکمرانی کردند(1).

البته ظاهر آیات فوق با این تفسیر مناسب است.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند که آن ها بعد از هلاک فرعونیان راهی سرزمین های مقدس شدند، ولی بعد از مدتی به مصر بازگشتند و حکومتی در آن جا تشکیل دادند(2).

ص: 149

1- «مجمع البیان» و «قرطبی» ذیل آیات مورد بحث، و «آلوسی» در «روح المعانی» نیز این موضوع را به عنوان يك تفسیر قابل ملاحظه نقل می کند.

2- آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ذیل آیات مورد بحث.

فصول تورات کنونی که مربوط به این قسمت است با این تفسیر مطابقت دارد.

بعضی دیگر احتمال داده اند که بنی اسرائیل دو گروه شدند، گروهی از آنان در مصر باقی ماندند و حکومت کردند، و گروهی همراه موسی (علیه السلام) به سوی سرزمین های مقدس روانه شدند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از وارث شدن بنی اسرائیل این است که آن ها بعد از موسی (علیه السلام) و در زمان سلیمان بر سرزمین پهناور مصر حکمرانی کردند.

ولی با توجه به این که موسی (علیه السلام) يك پیامبر انقلابی بزرگ بود، بسیار بعید به نظر می رسد که چنین سرزمینی را که ارکان حکومتش فرو ریخته و در بست در اختیار او قرار داشت به کلی رها سازد، و بی آن که تصمیمی برای آن جا بگیرد روانه به سوی بیابان ها شود، به خصوص این که سالیان دراز صدها هزار نفر از بنی اسرائیل در آن جا ساکن بودند و با مسائل آن محیط آشنایی داشتند.

بنا بر این از دو حال خارج نیست یا بنی اسرائیل همگی به مصر بازگشتند و حکومتی را تشکیل دادند، و یا جمعی از آن ها به فرمان موسی (علیه السلام) در آن جا ماندند و این برنامه را اجرا کردند، در غیر این صورت بیرون راندن فرعونیان و وارث ساختن بنی اسرائیل که در آیات آمده مفهوم روشنی نخواهد داشت.

2. ترتیب آیات

قرآن در آیات بعد چگونگی غرق فرعونیان را شرح می دهد، این امر سبب این سؤال می شود که چرا قرآن، نخست بیرون راندن فرعونیان را از قصرها و کاخ ها و

املاکشان و وارث شدن بنی اسرائیل را ذکر کرده، سپس چگونگی غرق فرعونیان را، در حالی که ترتیب طبیعی غیر از آن است.

این امر ممکن است از قبیل بیان «اجمال» و «تفصیل» باشد، یعنی نخست مطلب را به طور سرریسته بازگو کرده و بعد به شرح آن در آیات بعد پرداخته است.

و نیز ممکن است از قبیل ذکر نتیجه و سپس شرح مقدمات بوده باشد.

عاقبت دردناک فرعونیان!

در این آیات آخرین صحنه از این بخش از داستان موسی و فرعون مطرح است، و آن چگونگی نابودی فرعونیان و پیروزی و نجات بنی اسرائیل است.

چنان که در آیات گذشته خواندیم، فرعون مأموران خود را به شهرهای مصر گسیل داشت، و به اندازه کافی لشکر و نیرو آماده ساخت، بعضی از مفسران نوشته اند ششصد هزار نفر را به عنوان مقدمه لشکر فرستاد و خود با يك مليون نفر به دنبال آن ها به راه افتاد! شب را با سرعت به دنبال آن ها حرکت کردند، و به هنگام طلوع آفتاب به لشکر موسی رسیدند چنان که نخستین آیه مورد بحث می گوید: «فرعونیان آن ها را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب به آن ها رسیدند»؛ «فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ» (1).

«هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: به طور قطع ما در چنگال

ص: 151

1- . بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از «مشرقین» حرکت بنی اسرائیل به سوی شرق و پیروزی فرعونیان از آن ها در همین جهت بوده است، زیرا می دانیم سرزمین «بیت المقدس» نسبت به مصر منطقه شرقی محسوب می شود.

فرعونیان گرفتار شدیم و راه نجاتی وجود ندارد!؛ «فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ».

در پیش روی ما دریا و امواج خروشان آب، و در پشت سر ما دریایی از لشکر خون خوار با تجهیزات کامل، جمعیتی که سخت از ما خشم گینند و امتحان خون خواری خود را در کشتن فرزندان بی گناه ما سالیان دراز داده اند و خود فرعون نیز بقدر کافی مردی خیره سر و ستم گر و خون خوار است، بنا بر این به سرعت همه ما را محاصره می کنند و از دم تیغ و شمشیر می گذرانند، یا اسیر کرده و با شکنجه باز می گرداند و تمام قرائن نشان می داد که مطلب همین گونه است.

در این جا لحظات دردناکی بر بنی اسرائیل گذشت، لحظاتی که تلخی آن غیر قابل توصیف است، شاید جمع زیادی در ایمان خود متزلزل شده، و سخت روحیه خود را باخته بودند.

اما موسی (علیه السلام) هم چنان آرام و مطمئن بود، و می دانست وعده های خدا درباره نجات بنی اسرائیل و نابودی قوم سرکش تخلف ناپذیر است.

لذا با يك دنیا اطمینان و اعتماد رو به جمعیت وحشتزده بنی اسرائیل کرد، و «گفت: چنین نیست آن ها هرگز بر ما مسلط نخواهند شد، چرا که پروردگار من با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد»؛ «قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ».

این تعبیر ممکن است اشاره به همان وعده ای بوده باشد که خداوند به هنگام مأموریت دادن به موسی و هارون فرمود: «إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى»؛ [\(1\)](#) «من همه جا با شما هستم می شنوم و می بینم».

ص: 152

او می داند خدا همه جا با او است مخصوصاً تکیه روی نام "رب" (خداوند مالک و مصلح) نشان می دهد که او می دانست که این راه را نه با پای خود می پیماید که با لطف خداوند قادر مهربان طی می کند.

در این هنگام که شاید بعضی با ناباوری سخن موسی را شنیدند و هم چنان در انتظار فرا رسیدن آخرین لحظات زندگی بودند فرمان نهایی صادر شد، چنان که قرآن می گوید: «ما به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا زن!»؛ «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ».

همان عصائی که يك روز آیت انذار است و روز دیگر نشانه رحمت و نجات.

موسی (علیه السلام) چنین کرد و عصا را به دریا زد، در این جا صحنه عجیبی نمایان گشت که برق شادی در چشم های و دل های بنی اسرائیل نمایان گردید: «ناگهان دریا شکافته شد، آب ها قطعه قطعه شدند، و هر بخشی هم چون کوهی عظیم روی هم انباشته گشت!» و در میان آن ها جاده ها نمایان شد؛ «فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ».

«انفلق» از ماده «فلق» (بر وزن فرق) به معنی شکافته شدن است، و «فرق» (بر وزن رزق) از ماده «فرق» (بر وزن حلق) به معنی جدا شدن است، به تعبیر دیگر (به گونه ای که راغب در مفردات گوید) فرق «فلق» و «فرق» این است که اولی اشاره به شکافتن می کند و دومی جدا شدن، و لذا «فرقه» و «فرق» به قطعه یا جماعتی گفته می شود که از بقیه جدا گردد.

«طود» به معنی کوه عظیم است، و توصیف مجدد آن به عظیم در آیه فوق تأکیدی بر این معنی است.

به هر حال خداوندی که فرمانش بر همه چیز نافذ است و آب ها اگر طغیان می کنند به فرمان او است، و طوفان ها اگر به حرکت در می آیند به امر او است همان خدایی که نقش هستی نقشی از ایوان او است، و آب و باد و خاک سرگردان او است، چنین فرمانی را به امواج دریا داد، و امواج به سرعت پذیرا گشتند و روی هم انباشته شدند، و در میان آن ها جاده ها نمایان گشت و هر گروهی از بنی اسرائیل در جاده ای روان شدند.

فرعون و فرعونیان که از دیدن این صحنه، مات و مبهوت شده بودند و چنین معجزه روشن و آشکاری را می دیدند باز هم از مرکب غرور پیاده نشدند، باز هم به تعقیب موسی و بنی اسرائیل پرداختند و به سوی سرنوشت نهایی خود پیش رفتند، چنان که قرآن می گوید: «و در آن جا دیگران را نیز به دریا نزدیک ساختیم»؛ «وَأَزَلُّنَا تَمَّ الْآخِرِينَ».

و به این ترتیب فرعونیان نیز وارد جاده های دریایی شدند، و هم چنان مغرورانه به دنبال بردگان قدیمی خود که سر به طغیان برافراشته بودند می دویدند، غافل از این که لحظات آخر عمر آن ها فرا رسیده و فرمان عذاب به زودی صادر می شود.

آیه بعد می گوید: «ما موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم»؛ «وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ».

درست هنگامی که آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد و آخرین نفر از فرعونیان داخل دریا شد فرمان دادیم آب ها به حال اول بازگردند، امواج خروشان يك مرتبه فرو ریختند و سر بر هم نهادند، فرعون و لشکرش را هم چون پره های کاه با خود به هر جا بردند، در هم کوبیدند و نابود کردند.

قرآن در يك عبارت کوتاه این ماجرا را بیان کرده می گوید: «سپس دیگران را غرق کردیم»؛ «ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ».

و به این ترتیب همه چیز در يك لحظه پایان گرفت، بردگان اسیر آزاد شدند و جباران مغرور گرفتار و نابود گشتند، تاریخ ورق خورد، تمدنی خیره کننده که بر ویرانه های خانه های مستضعفان پی ریزی شده بود از صفحه عالم محو گشت، دوران آن مستکبران پایان گرفت و مستضعفان وارث ملك و حکومت آن ها شدند.

آری «در این ماجرا نشانه روشن و درس عبرت بزرگی است، اما اکثر آن ها ایمان نیاوردند» گویی چشم ها بسته و گوش ها کر و قلب ها در خواب فرو بسته است؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ».

جایی که فرعونیان با دیدن آن صحنه های عجیب ایمان نیاوردند از این قوم مشرك تعجب مکن، و از عدم ایمانشان نگران مباش که تاریخ از این صحنه ها بسیار به خاطر دارد.

تعبیر به «اکثر» اشاره به این است که گروهی از فرعونیان دست به دامن آئین موسی زدند و به جمع یاران او پیوستند، نه تنها «آسیه» همسر فرعون و دوست با وفای موسی که در قرآن از او به عنوان «مؤمن آل فرعون» یاد شده، بلکه جمع دیگری همانند ساحران توبه کار به او پیوستند.

آخرین آیه مورد بحث در يك جمله کوتاه و پر معنی به قدرت و رحمت بی پایان خدا اشاره کرده می گوید: «پروردگار تو هم عزیز است و هم رحیم»؛ «وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ».

از «عزت» او است که هر زمان اراده کند فرمان نابودی اقوام یاغی را صادر

می کند، و برای نابود کردن يك قوم جبار نیاز به این ندارد که لشکر فرشتگان را از آسمان اعزام کند به همان ابی که مایه حیات آن ها است فرمان مرگ آن ها را می دهد، و همان دریای نیل که مایه ثروت و قدرت فرعونیان بود قبرستان آن ها می شود!

و از «رحمت» او است که در این کار هرگز عجله نمی کند، بلکه سال ها مهلت می دهد، معجزه می فرستد، اتمام حجت می کند، و نیز از رحمت او است که این بردگان ستمدیده را از چنگال آن اربابان قلدر و زورگورهایی می بخشد. (1)

46. لزوم روابط حسنه و عطفوت اسلامی بین مذاهب

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي أُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ (2) «محمد(صلی الله علیه و آله) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آن ها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آن ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد؛ این برای آن

ص: 156

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 15، ص: 228.

2- . فتح / 29.

است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آن ها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.»

تفسیر

در آخرین آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آن ها که در خط او بودند از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آن ها که در «حدیبیه» و مراحل دیگر پای مردی به خرج دادند، و هم درس آموزنده ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار.

در آغاز می فرماید: «محمد فرستاده خدا است»؛ «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ».

خواه شب پره هایی هم چون «سهیل بن عمرو» بپسندند یا نپسندند؟

و خود را از این آفتاب عالمتاب پنهان کنند یا نکنند؟ خدا گواهی به رسالت او داده و همه آگاهان گواهی می دهند.

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آن ها را طی پنج صفت چنین بیان می کند: «کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند»؛ «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ».

و در دومین وصف می گوید: «اما در میان خود رحیم و مهربانند»؛ «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ».

آری آن ها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم کیشانند، و آتشی سخت و سوزان، و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان.

در حقیقت عواطف آن ها در این «مهر» و «قهر» خلاصه می شود، اما نه جمع میان این دو در وجود آن ها تضادی دارد، و نه قهر آن ها در برابر دشمن و مهر آن ها در برابر دوست سبب می شود که از جاده حق و عدالت قدمی بیرون نهند در سومین

صفت که از اعمال آن ها سخن می گوید می افزاید: «پیوسته آن ها را در حال رکوع و سجود می بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند»؛
«تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا».

این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش «رکوع» و «سجود» ترسیم شده، به عنوان حالت دائمی و همیشگی آن ها ذکر می کند، عبادتی که که رمز تسلیم در برابر فرمان حق، و نفی کبر و خود خواهی و غرور، از وجود ایشان است.

در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آن ها بحث می کند می فرماید:

«آن ها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند»؛ «يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا».

نه برای تظاهر و ریا قدم بر می دارند، و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده، و انگیزه حرکت آن ها در تمام زندگی همین است و بس.

حتی تعبیر به «فضل» نشان می دهد که آن ها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کم تر از آن می دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می گویند خداوند! اگر فضل توبه یاری ما نیاید وای بر ما! و در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آن ها بحث کرده می گوید: «نشانه آن ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است»؛ «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»⁽¹⁾.

«سیما» در اصل به معنی علامت و هیئت است، خواه این علامت در صورت

ص: 158

1- . «سیماهم» مبتدا، و «فِي وُجُوهِهِمْ» خبر آن است، و «مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» یا بیان «سیما» است، یا حال است برای «سیما» ولی بهتر این است که «من» را نشویه بدانیم و معنی جمله چنین می شود: «علامت آن ها در صورتشان است و این علامت از اثر سجود است».

باشد یا در جای دیگر بدن، هر چند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می شود.

به تعبیری دیگری «قیافه» آن ها به خوبی نشان می دهد که آن ها انسان هایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند، نه تنها در صورت آن ها که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است.

گرچه بعضی از مفسران آن را به اثر ظاهری سجده در پیشانی، و یا اثر خاک در محل سجده گاه تفسیر کرده اند، ولی ظاهراً آیه مفهوم گسترده تری دارد که چهره این مردان الهی را به طور کامل ترسیم می کند.

بعضی نیز گفته اند: این آیه اشاره به سجده گاه آن ها در قیامت است که هم چون ماه به هنگام بدر می درخشد! البته ممکن است پیشانی آن ها در قیامت چنین باشد، ولی آیه از وضع ظاهری آن ها در دنیا خبر می دهد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز آمده است که در تفسیر این جمله فرمود:

«هو السهر فی الصلاة؛ منظور بیدار ماندن در شب برای نماز خواندن است.» (که آثارش در روز در چهره آن ها نمایان است (1)). البته جمع میان این معانی کاملاً ممکن است.

به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می افزاید: «این توصیف آن ها (یاران محمد صلی الله علیه و آله) در تورات است»؛ «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ»؛ این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است.

ص: 159

ولی نباید فراموش کرد که تعبیر «وَالَّذِينَ مَعَهُ» (آن ها که با او هستند) سخن از کسانی می گوید که در همه چیز با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند، در فکر و عقیده و اخلاق و عمل، نه تنها کسانی که همزمان با او بودند هر چند خطشان با او متفاوت بود.

سپس به توصیف آن ها در يك کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی «انجیل» پرداخته، چنین می گوید: «توصیف آن ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وا می دارد»؛ «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَازْرَهُ فَاسْتَعْلَظَ فَاَسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ» (1).

«شطأ» به معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه هایی که از پائین ساقه و کنار ریشه ها بیرون می آید.

«آزر» از ماده «موازره» به معنی معاونت است.

«استغلظ» از ماده «غلظت» به معنی سفت و محکم شدن است.

جمله «استوی علی سوقه» مفهومش این است به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده (توجه داشته باشید که «سوق» جمع «ساق») است).

ص: 160

1- . در این که جمله «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» جمله مستقلی است و توصیف جداگانه ای را برای یاران محمد (صلی الله علیه و آله) غیر از توصیفی که در تورات آمده بیان می کند، و یا عطف بر جمله «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ» می باشد به طوری که از هر دو توصیف در هر دو کتاب آسمانی خبر می دهد، در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر آیه این است که این دو توصیف جداگانه در دو کتاب آسمانی بوده است، و لذا کلمه «مثل» تکرار شده، در حالی که اگر عطف بر یکدیگر بود فصاحت ایجاب می کرد که بگوید: ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ.

تعبیر "يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ" یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه های زیاد، و محصور وافر، رسیده، که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می روند.

جالب این که: در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد(صلی الله علیه و آله) ذکر شده است (جوانه زدن- کمک کردن برای پرورش- محکم شدن- بر پای خود ایستادن- نمو چشم گیر اعجاب انگیز).

در حقیقت اوصافی که در تورات برای آن ها ذکر شده اوصافی است که ابعاد وجود آن ها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیان گر حرکت و نمو و رشد آن ها در جنبه های مختلف است.

آری آن ها انسان هایی هستند با صفات والا که آتی از «حرکت» باز نمی ایستند، همواره جوانه می زنند، و جوانه ها پرورش می یابد و بارور می شود.

همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند.

آری آن ها هرگز از پای نمی نشینند و دائماً روبه جلو حرکت می کنند، در عین عابد بودن مجاهدند، و در عین جهاد عابدند، ظاهری آراسته، باطنی پیراسته، عواطفی نیرومند، و نیاتی پاک دارند، در برابر دشمنان حق مظهر خشم خدایند، و در برابر دوستان حق نمایانگر لطف و رحمت او.

سپس در دنباله آیه می افزاید: این اوصاف عالی، این نمو و رشد سریع، و این

حرکت پر برکت، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می آورد سبب خشم کفار می شود «این برای آن است که کافران را به خشم آورد»؛ «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» (1).

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند کسانی از آن ها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است»؛ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا».

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنا بر این تکرار این دووصف اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد(صلی الله علیه و آله) داده که در خط او باقی بمانند، و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند، و گرنه کسانی که يك روز در زمره دوستان و یاران او بودند، و روز دیگر از او جدا شدند و راهی بر خلاف آن را در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده ای نیستند.

تعبیر به «منهم» (با توجه به این نکته که اصل در کلمه «من») در این گونه موارد این است که برای "تبعیض" باشد، و ظاهر آیه نیز همین معنی را می رساند دلیل بر این است که یاران او به دو گروه تقسیم خواهند شد: گروهی به ایمان و عمل صالح ادامه می دهند، و مشمول رحمت واسعه حق و اجر عظیم می شوند اما گروهی جدا شده و از این فیض بزرگ محروم خواهند شد.

معلوم نیست چرا جمعی از مفسران اصرار دارند که «من» در «منهم» در آیه فوق حتماً «بیانیه» است، در حالی که به فرض که مرتکب خلاف ظاهر شویم، و

ص: 162

1- . لام در جمله «لیغیظ» را بسیاری از مفسران لام علت گرفته اند، بنا بر این مفهوم جمله چنین است: «این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب یاران محمد(صلی الله علیه و آله) کرد، تا کافران به خشم آیند».

«من» را برای «بیان» بگیریم قرائن عقلی را که در این جا وجود دارد چگونه می توان کنار گذاشت، زیرا هیچ کس مدعی نیست که یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه معصوم بودند، و در این صورت احتمال عدم تداوم در خط ایمان و عمل صالح در مورد هر يك از آن ها می رود، و با این حال چگونه ممکن است خداوند وعده مغفرت و اجر عظیم را بدون قید و شرط به همه آن ها دهد، اعم از این که راه ایمان و صلاح را بپیمایند، یا از نیمه راه برگردند و منحرف شوند.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله «وَالَّذِينَ مَعَهُ» (کسانی که با او هستند) مفهومی هم نشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از «معه» به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است.

بنا بر این ما هرگز نمی توانیم از آیه فوق يك حکم کلی در باره همه معاصران و هم نشینان پیامبر (صلی الله علیه و آله) استفاده کنیم.

نکته ها

1. داستان تنزیه صحابه!

معروف در میان علما و دانشمندان اهل سنت این است که صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) دارای این امتیاز خاص بر افراد دیگر از امت هستند که همگی پاك و پاکیزه اند، و از آلودگی ها بدورند، و ما حق انتقاد از هیچ يك از آن ها نداریم، و بد گویی از آن ها مطلقاً ممنوع است، حتی به گفته بعضی موجب کفر می شود! و برای اثبات این مقصود به آیاتی از قرآن مجید استناد کرده اند، از جمله آیه مورد بحث که

ص: 163

می گوید: «خداوند به کسانی از آن ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده مغفرت و اجر عظیم داده است».

و هم چنین به «آیه 100 سوره توبه» که بعد از ذکر عنوان «مهاجرین» و «انصار» می گوید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»؛ «خداوند از آن ها خشنود، و آن ها نیز از خدا خشنود شدند».

ولی هر گاه خود را از پیشداوریهها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می سازد:

1. جمله «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار «الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آن ها پیروی می کنند.

همان گونه که «تابعان» اگر يك روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می شوند عین همین مطلب در باره «صحابه» نیز می آید، زیرا آن ها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر يك روز این عنوان از آن ها سلب شود از دائره رضایت الهی بیرون خواهند رفت.

و به تعبیر دیگر تعبیر به «احسان» هم در مورد «تابعان» است، و هم در مورد «متبوعان» بنا بر این هر کدام از این دو، «خط احسان» را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود.

2. از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر چند

امتیاز مصاحبت آن بزرگوار را داشتند، ولی کسانی که در دوران های بعد می آیند و از ایمان راسخ و عمل صالح برخوردارند از يك نظر از صحابه افضلند، چرا که آن ها شاهد انواع معجزات بوده اند، ولی دیگران بدون مشاهده آن ها، و با استفاده از دلایل دیگر، در همان راه گام نهاده اند. چنان که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که یارانش عرض کردند:

«نحن اخوانك يا رسول الله؟! قال: لا اتم اصحابي، و اخواني الذين ياتون بعدی، آمنوا بی و لم یرونی، و قال: للعامل منهم اجر خمسين منكم، قالوا بل منهم يا رسول الله؟! قال: بل منكم! ردوها ثلاثا، ثم قال: لانکم تجدون علی الخیر اعوانا! آیا ما برادران تویم ای رسول خدا؟ فرمود: نه! شما اصحاب من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که بعد از من می آیند و به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند».

سپس افزود: «افرادی از آن ها که اهل عمل صالحند اجر پنجاه نفر از شما را دارند! عرض کردند پنجاه نفر از خودشان ای رسول خدا؟! فرمود:

نه! پنجاه نفر از شما!! و سه بار آن ها این سخن را تکرار کردند (و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نفی کرد) سپس فرمود: این به خاطر آن است که شرایطی در اختیار دارید که شما را در کارهای خیر یاری می کند.» (1)

در صحیح مسلم نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده که روزی فرمود:

«وددت انا قد رأينا اخواننا؛ دوست می داشتم برادرانمان را می دیدیم!»

«قالوا: ا و لسنا اخوانك يا رسول الله؟!؛ گفتند: آیا ما برادران تو نیستیم ای رسول خدا؟!»

ص: 165

1- . حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، ج 9، ص: 61.

«انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا بعد؛ شما اصحاب من هستید، اما برادران ما هنوز نیامده اند!»⁽¹⁾

عقل و منطق نیز همین را می گوید که دیگران که تحت پوشش تعلیمات مستمر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شب و روز نبوده اند و در عین حال همانند یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا بیش از آن ها ایمان و عمل صالح داشته اند برترند.

3. این سخن از نظر تاریخی نیز بسیار آسیب پذیر است چرا که بعضی از صحابه را می بینیم که بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و یا حتی در عصر خود او راه خطا پیمودند.

ما چگونه می توانیم کسانی را که آتش جنگ جمل را فروختند و آن همه مسلمانان را به کشتن دادند و بر روی خلیفه به حق پیامبر (صلی الله علیه و آله) شمشیر کشیدند از گناه تبرئه کنیم؟! یا کسانی که در «صفین» و «نهروان» اجتماع کردند و سر به شورش در برابر وصی و جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و برگزیده مسلمین برداشتند، و خونهای بی حساب ریختند، مشمول رضای خدا بدانیم، و بگوئیم گرد و غبار عصیان نیز بر دامن آن ها نشسته است؟! و از این عجیب تر عذر کسانی است که تمام این مخالفت ها را به عنوان این که آن ها «مجتهد» بودند و مجتهد معذور است توجیه می کنند! اگر بشود چنین گناهان عظیمی را به وسیله "اجتهاد" توجیه کرد دیگر هیچ قاتلی را نمی توان ملامت نمود، و یا حدود الهی را در باره او اجرا کرد، چرا که ممکن است اجتهاد کرده باشد.

ص: 166

1- . ابی الحسین مسلم بن الحجاج ، الجامع الصحیح ، ج 1 ، کتاب الطهارة ، ح 39.

و به تعبیر دیگر در میدان جمل یا صفین و یا نهروان دو گروه در مقابل هم ایستادند که قطعاً هر دو بر حق نبودند، چرا که جمع بین ضدین محال است، با این حال چگونه می توان هر دو را مشمول رضای خدا دانست، در حالی که مسأله از مسائل پیچیده و مشکلی نبود که تشخیص آن ممکن نباشد؟، زیرا همه می دانستند علی (علیه السلام) یا بر طبق نص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا با انتخاب مسلمین خلیفه بر حق او است، در عین حال بر روی او شمشیر کشیدند، این کار را چگونه می توان از طریق اجتهاد توجیه کرد؟! چرا شورش "اصحاب رده" را در زمان ابو بکر از طریق اجتهاد توجیه نمی کنند و رسماً آن ها را مرتد می شمرند، اما شورشیان "جمل" و «صفین» و «نهروان» را مبرای از هر گونه گناه می دانند؟! به هر حال به نظر می رسد که مسأله تنزیه صحابه به طور مطلق یک حکم سیاسی بوده که گروهی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای حفظ موقعیت خود روی آن تکیه کردند، تا خود را از هر گونه انتقادی مصون و محفوظ دارند و این مطلبی است که نه با حکم عقل می سازد، و نه با تواریخ مسلم اسلامی، و شعری است که ما را در قافیه خود گرفتار خواهد کرد.

چه بهتر که ما در عین احترام به صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و کسانی که همواره در خط او بودند معیار قضاوت در باره آن ها را اعمال و عقائدشان در طول زندگانشان از آغاز تا انجام در نظر بگیریم، همان معیاری که از قرآن استفاده کرده ایم و همان معیاری که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) یارانش را با آن می سنجید.

47. محبت متقابل اسلامی در میان مسلمین

اشاره

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است تأکید فراوانی روی اصل «رحماء بینهم» دیده می شود.

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:

«المسلم اخو المسلم، لا يظلمه، ولا يخذله، ولا يخوفه، ويحق على المسلم الاجتهاد في التواصل، والتعاون على التعاطف، و المواساة لاهل الحاجة، و تعاطف بعضهم على بعض، حتى تكونوا كما امركم الله عز و جل: رحماء بينكم، متراحمين، مغتمين لما غاب عنكم من امرهم، على ما مضى عليه معشر الانصار على عهد رسول الله (صلى الله عليه و آله)؛ مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی کند، تنهایش نمی گذارد، تهدیدش نمی کند، و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند، و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند "رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید، و حتی در غیاب آن ها نسبت به امورشان دل سوزی کنید، آن گونه که انصار در عصر رسول الله بودند.»⁽¹⁾

ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی هایی که برای مؤمنان راستین و یاران رسول الله (صلى الله عليه و آله) نقل می کند فاصله گرفته اند، گاه آن چنان به جان هم می افتند و کینه توزی و خونریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام آن چنان نکردند! گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می بندند که گویی برادرانی از يك اصل و نسبند.

نه خبری از آن رکوع و سجود است، و نه آن نیت پاك، و «ابتغاء فضل الله» و نه آثار سجود در چهره ها نمایان، و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن.

و عجب این که هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته ایم به درد و رنج و ذلت

ص: 168

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 77، ح 91.

و نکبت بیش تری گرفتار شده ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می خوریم؟ باز «حمیت های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.

خداوندا! به ما توفیقی رحمت کن که ویژگی های اخلاقی یاران راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اصحاب خالص او را که در این آیات آمده است در خود زنده کنیم.

بار الها! شدت در مقابل دشمنان، محبت در برابر دوستان، تسلیم در برابر فرمان تو، توجه به عنایات خاص تو، و تلاش و کوشش برای بارور ساختن جامعه اسلامی، و پیشرفت و گسترش آن را به ما عنایت فرما.

پروردگارا! از توفیق مبینی می خواهیم که جامعه اسلامی ما در سایه آن به حرکت در آید، و در عصر و زمانی که نیاز به معنویت از هر وقت دیگر بیش تر است تعلیمات این آئین حیاتبخش را به مردم جهان عرضه کنیم، هر روز قلوب تازه ای را در تسخیر اسلام در آوریم، و کشور تازه ای از کشور دل ها را فتح نمائیم (آمین یا رب العالمین).⁽¹⁾

و در تفسیر مجمع البیان آمده است:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»؛ این جا خداوند صریحاً نام پیامبر را برده است تا هر نوع شك و شبه های را بر طرف سازد، در این جا سخن تمام شده، سپس خداوند مؤمنین را مورد مدح خود قرار داده می فرماید:

«وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ حسن گوید: شدت مؤمنین بجایی رسیده بود که حتی از لباس مشرکین دوری میجستند که بلباس آنان

ص: 169

1- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 22، ص: 114.

نچسبد، و نیز بدنهای خود را از بدنهای آنان دور می‌گرفتند که بدن آنان تماس پیدا نکند، و مهربانی آنان در بین یکدیگر بجایی رسیده بود که هیچ مؤمنی برادر دینی خود را نمیدید مگر آن که با او روبوسی کرده دست میداد، و مثل این آیه است؛ «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَءَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ یعنی: مؤمنین نسبت به یکدیگر متواضع و نسبت به کافران مغرور و سرسخت می‌باشند.

«تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»؛ این قسمت از بسیار نماز خواندن آنان و مداومت آنان بر نماز خبر می‌دهد.

«يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»؛ یعنی: و بدین وسیله از درگاه خداوند زیادی نعمت هایش و رضایت او را می‌خواهند.

«سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»؛ از ابن عباس و عطیه نقل شده است که علامت آنان روز قیامت آن ست که محل سجده آنان بسیار سفید خواهد بود.

شهر بن حوشب گوید: محل سجده آنان مانند ماه شب چهاردهم خواهد بود. از عکرمة و سعید بن جبیر و ابی العالیه آمده است که اثر سجده در پیشانی مؤمنین اثر خاکی است که جای می‌ماند، زیرا مؤمنین بر خاک سجده می‌کنند نه روی لباس و فرش.

از ضحاک نقل شده است یعنی: زردی چهره و لاغری و رنجوری مؤمنین اثر سجده‌های آنان است.

حسن گوید: مؤمنان طوری هستند که وقتی آنان را می‌بینی فکر می‌کنی بیمار هستند در صورتی که بیمار نیستند.

عطاء خراسانی گوید: تمام کسانی که نمازهای پنج‌گانه را می‌خوانند در این آیه وارد هستند.

«ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ»؛ یعنی: آن چه که در قرآن از وصف آنان گفته شده است همان اوصافی است که در باره آنان در تورات آمده است، سپس صفت آنان را در انجیل بیان کرده می‌فرماید.

«وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ»؛ از ضحاک نقل شده است اخراج شطأه یعنی: مانند زرعی که جوانه‌های خود را بیرون داده است.

از مجاهد نقل شده است که بین این دو توصیف وقفی نیست، بلکه معنی این ست که این مثل آنان است در تورات و انجیل هر دو، و معنی آن ست که مانند زراعتی که جوانه‌های خود را بیرون داده است.

«فَأَزْرَهُ»؛ یعنی آن را محکم ساخته و نیرو بخشیده است، مبرد گفته است یعنی: این جوانه‌ها به شاخه‌های مادر پیوسته و مانند آن‌ها شده است.

«فَأَسْتَعْلَظُ»؛ یعنی این زراعت قوت گرفته و رشد نموده است.

«فَأَسَدَتْ عَلَى سُوقِهِ»؛ یعنی: این کشت بر ریشه‌ها و شاخه‌های استوار گشته به طوری که جوانه‌ها با اصله‌ها بیک حد رسیده‌اند، و سوق جمع ساق است، و معنی آن ست که این زراعت رشد نهایی خود را یافته است.

«يُعْجِبُ الزَّرْعَ»؛ یعنی این زراعت طوری است که کشاورزان خود را که آن را کاشته‌اند شادمان و شگفت زده نموده است.

واحدی گوید: این يك مثال است که خداوند برای حضرت محمد و یارانش، زده است که منظور از زراعت حضرت محمد است، و منظور از جوانه‌ها یاران او و

مؤمنین است که دور او هستند، که در ابتداء ضعیف و ناتوان بودند همان گونه که هر زراعتی در اول ضعیف است و سپس قوت یافته رشد می کند، همین طور هم مؤمنین بعضی دیگران را یاری نمودند تا آن جا که قدرت یافته بر کارها مسلط شدند.

«لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ»؛ یعنی: این که خداوند مؤمنین را بسیار و نیرومند ساخته است تا با فراوانی و تظاهر و انفاق و اتحادشان بر طاعت خدا موجب خشم کافران شوند، سپس خداوند می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ یعنی: خداوند کسانی که بر ایمان و فرمان برداری خداوند استقامت ورزیده اند وعده فرموده است (1).

ص: 172

1- سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند که در باره قوله خدا «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» از او سؤال شد گفت: در این باره مردمی از پیامبر پرسیدند و گفتند: یا رسول الله این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟ حضرت فرمودند: هنگامی که روز قیامت می رسد پرچمی از نور سفید نصب می گردد آن گاه ندا کننده ای فریاد میزند آقای مؤمنین و همراهانش که پس از بعثت محمد به او ایمان آورده اند پیا خیزند، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر می خیزد و پرچمی که از نور سفید است به دست او داده می شود، که زیر این پرچم تمامی گذشتگان اولین از مهاجرین و انصار هستند که دیگران با آنان مخلوط نخواهند شد، تا آن که علی (علیه السلام) روی منبری از نور پروردگار با عظمت قرار می گیرد، و تمامی مردم يك يك بر آن عرضه می شوند و هر کس پاداش و سهم نور خود را بر می گیرد، پس از آن که همگی آمدند به آنان گفته می شود شما منزلهای خود را از بهشت دانستید، خداوند بزرگ شما می فرماید: برای شما نزد آمرزش و پاداشی بزرگ موجود است - یعنی بهشت - آن گاه علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر می خیزد در حالی که تمام مردم زیر پرچم او هستند تا این که آنان را وارد بهشت می کند، سپس بطرف منبر خود باز می گردد، و هم چنان دسته دسته تمامی مؤمنین (بر او عرضه می شوند و هر يك سهم خود را گرفته روانه بهشت می شوند، و کسانی هم برای جهنم باقی می مانند، و این ست معنی قول خدا که می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ»؛ یعنی گذشتگان اولین و اهل ولایت و قوله: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»؛ یعنی کسانی که به ولایت و حق علی کافر شدند، و حق علی بر تمام جهانیان واجب است؛ «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»؛ و اینان کسانی هستند که علی (علیه السلام) جهنم را میان آنان تقسیم کرده، شایسته جهنم و عذاب الهی شده اند. (حا کم حسکا نی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل، ج 2، ص: 182)

«مِنْهُمْ مَغْفِرَةً»؛ یعنی: به منظور پوشاندن گناهان گذشته آنان.

«وَ أَجْرًا عَظِيمًا»؛ یعنی: پاداشی مهم و همیشگی. (1) و در تفسیر المیزان است:

این آیه خاتمه سوره است و پیامبر را توصیف می کند، و نیز آن هایی را که با اویند به اوصافی می ستاید که در تورات و انجیل ستوده. و مؤمنین را که عمل صالح انجام داده اند وعده جمیل می دهد. این آیه متصل به آیه قبل است، چون در آن آیه می فرمود که او رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاده.

اوصاف کسانی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ...»؛ ظاهراً این جمله مرکب است از مبتدا و خبر، و کلامی است تمام. بعضی (2)

گفته اند:

«محمد» خبر مبتدایی است که حذف شده و آن ضمیری است که به کلمه «رسول» در آیه سابق برمی گردد و تقدیرش «هو محمد» می باشد، و «رسول الله» عطف بیان و یا صفت و یا بدل است. بعضی (3)

دیگر گفته اند: «محمد» مبتدا، و «رسول الله» عطف بیان، یا صفت و یا بدل است، و «الَّذِينَ مَعَهُ» هم عطف بر مبتدا و جمله «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...» خبر مبتدا است.

«وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ این جمله نیز مرکب است از

ص: 173

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 23، ص: 177.

2- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 26، ص: 123.

3- . همان.

مبتدا و خبر. پس کلام در این صدد است که مؤمنین به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را توصیف کند، و «شدت» و «رحمت» که دو صفت متضاد است از صفات ایشان شمرده شده. و جمله «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» را مقید کرد به جمله «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» تا توهمی که ممکن بود بشود دفع کرده باشد، و دیگر کسی نپندارد که شدت و بی رحمی نسبت به کفار، باعث می شود مسلمانان به طور کلی و حتی نسبت به خودشان هم سنگدل شوند لذا دنبال «اشداء» فرمود: «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ یعنی در بین خود مهربان و رحیمند. و این دو جمله مجموعاً افاده می کند که سیره مؤمنین با کفار شدت و با مؤمنین رحمت است.

«تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»؛ کلمه «رکع» و هم چنین کلمه «سجد» جمع راکع و ساجد است. و مراد از این که فرمود: مؤمنین را راکع و ساجد می بینی این است که مؤمنین نماز می خوانند. و کلمه «تراهم» استمرار را می رساند. و حاصل معنای جمله این است که:

مؤمنین مستمر در خواندن نمازند. و جمله مورد بحث خبر دوم است برای مبتدای گذشته، یعنی کلمه «و الَّذِينَ مَعَهُ».

«يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»؛ کلمه «ابتغاء» که مصدر «یبتغون» است به معنای طلب است. و کلمه «فضل» به معنای عطیه است که در این جا منظور از آن ثواب است. و کلمه «رضوان» به معنای خشنودی است، هم چنان که کلمه «رضا» به این معنا است، ولی کلمه رضوان در رساندن این معنا بلیغ تر است.

در جمله مورد بحث دو احتمال هست: یکی این که بیانی باشد برای نتیجه ای که از رکوع و سجود خود در نظر دارند که در این صورت مناسب تر آن است

که جمله، حال از ضمیر مفعول یعنی ضمیر «هم» در جمله «تراهم» باشد. دیگر این که بیانی باشد برای نتیجه زندگی مؤمنین به طور کلی، هم چنان که ظاهرش هم همین است، آن وقت در این صورت این جمله نیز خبر سوم می شود برای «وَالَّذِينَ مَعَهُ».

«سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»؛ کلمه «سیما» به معنای علامت است. و جمله «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ» روی هم مبتدا و خبر، و جمله «مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» حال ضمیری است که در باطن خبر است و به سیما بر می گردد. و یا بیان است برای سیما، و معنایش این است که: سجده آنان برای خدا به عنوان تذلل و تخشع برای او است و این سجده در چهره آنان اثری گذاشته، و آن اثر سیمای خشوع برای خداست، که هر کس ایشان را ببیند با آن سیما ایشان را می شناسد. و قریب به این معناروایتی است از امام صادق (علیه السلام) که فرموده: «منظور شب زنده داری به نماز است». و روایت را صدوق در کتاب فقیه (1)،

و مفید در روضة الواعظین (2)

بدون ذکر سند از عبد الله بن سنان از آن جناب نقل کرده اند.

بعضی از مفسرین (3)

گفته اند: مراد از سیما، اثر خاکی است که در پیشانی دارند، چون مؤمنین همواره بر خاک سجده می کنند، نه بر فرش و جامه.

بعضی (4)

دیگر گفته اند: مراد، سیمای مؤمنین در روز قیامت است که محل سجده آنان در آن روز مانند چراغ می درخشد و نور می دهد.

ص: 175

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص: 473، ح 366.

2- حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 78.

3- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 127.

4- همان.

«ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ»؛ کلم «مثل» به معنای صفت است، یعنی این توصیفی که ما از ایشان کردیم و گفتیم اشداء بر کفار و مهربانان در بین خود هستند... همان وصفی است که ما در دو کتاب تورات و انجیل ایشان را به آن اوصاف ستوده ایم.

پس جمله «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» عطف است بر جمله «مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ»، ولی بعضی از مفسرین (1)

گفته اند: جمله «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» عطف بر ما قبل نیست، بلکه آغاز کلامی دیگر است، و مبتدایی است که خبرش جمله «كَزَرَ عِ أَخْرَجَ شَطَأَهُ...» می باشد، در نتیجه وصف مؤمنین در تورات همان است که فرمود: «أَنْشِدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» تا جمله «مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ». و وصفشان در انجیل این است که: ایشان مانند زرع هستند که در اطرافش جوانه زده باشد...

«كَزَرَ عِ أَخْرَجَ شَطَأَهُ فَأَرْزَهُ فَاسَدَ تَغْلَطَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ»؛ «شطا گیاه» به معنای آن جوانه هایی است که از خود گیاه به وجود می آید و در اطراف آن می روید، و کلمه «ایزار» که مصدر «ازره» است، به معنای اعانت و یاری است. و کلمه «استغلاظ» به معنای رو به غلظت نهادن است. و کلمه «سوق» جمع «ساق» است. و کلمه «زارع» جمع «زارع» است.

و معنای آیه این است که: مثل مؤمنین مثل زراعت و گیاهی است که از کثرت برکت جوانه هایی هم در پیرامون خود رویانده باشد، و آن را کمک کند تا آن نیز قوی و غلیظ شده، مستقلا روی پای خود بایستد، به طوری که بزرگان از خوبی رشد آن به شگفت درآمده باشند.

ص: 176

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 26، ص: 126.

و این آیه به این نکته اشاره می کند که خدای تعالی در مؤمنین برکت قرار داده، و روز بروز به عده و نیروی آنان اضافه می شود. و به همین جهت دنبال این کلام فرمود: «لِيُعْطِيَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» تا خداوند به وسیله آنان کفار را به خشم آورد.

و عده خدا به مغفرت و اجر عظیم شامل همه کسانی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند (صحابه) نمی شود

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ ضمیر «منهم» به «الذین معه» برمی گردد. و کلمه «من» به طوری که از ظاهر چنین کلامی برمی آید تبعیض را می رساند، و از این کلام استفاده می شود که مغفرت و اجر عظیم در حدوث و بقائش هم مشروط به ایمان است و هم مشروط است به عمل صالح. پس اگر از کسانی که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند افرادی بوده باشند که در باطن ایمان نداشته اند، و مانند منافقین ایمانشان زبانی بوده، و توانسته اند نفاق خود را از دیگران پنهان بدارند، (چون بعضی از منافقین معروف به نفاق بودند، و بعضی از آن ها معروف به ایمان)، چنین کسانی مغفرت و اجر عظیم ندارند، هم چنان که آیه شریفه «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»؛ (1) از وجود چنین منافقینی خبر می دهد.

و نیز اگر کسانی که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند در آغاز ایمان آوردند، ولی بعداً به شرك و کفر گرائیدند، آنان نیز مغفرت و اجر عظیم ندارند، هم چنان که آیه شریفه

ص: 177

1- «بعضی از اهل مدینه به سوی نفاق گرائیدند، تو ایشان را نمی شناسی، ما می شناسیم.» (توبه / 101)

«إِنَّ الَّذِينَ أَزْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ ... وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلاَعْرِفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ (1) از وجود آنان خبر می دهد.

و نیز اگر کسی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد- و واقعا هم ایمان آورد- و به سوی کفر و شرک برگشت، ولی عمل صالح هم نکرد، او نیز مغفرت و اجر عظیم ندارد. هم چنان که از آیات افک هم این معنا استفاده می شود، چون بعضی از کسانی که در این واقعه دست داشتند صحابی بودند، بدری هم بودند، و در عین حال خدای تعالی در باره شان می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ (2) با این حال آن هایی که نسبت زنا به عایشه دادند، جزء مؤمنین بودند، ولی در عین حال، مغفرت و اجر عظیم ندارند. و نیز از آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ «اگر فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید» که در باره ولید بن عقبه است برمی آید که در عین این که صحابی بود و جزء مؤمنین به شمار می رفت، ولی فاسق شده، و به حکم آیه «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»؛ (3) خدا از مردم فاسق راضی نمی شود.

و نظیر این اشتراط، یعنی شرط ایمان واقعی و عمل صالح، اشتراط وفاء است، که در آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»

ص: 178

- 1- «به درستی، کسانی که مرتد شدند و به سوی شرک و کفر قبلی خود برگشتند، بعد از آن که هدایت برایشان روشن گردید... و اگر می خواستیم آنان را معرفی می کردیم، ولی تو خودت ایشان را با سیمایشان شناختی.» (محمد / 30)
- 2- «کسانی که زنان بی گناه و بی خیال از گناه را نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده و عذابی عظیم دارند.» (نور / 23)
- 3- . توبه / 96.

فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَ يَؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» گذشت. و ابن عباس هم در روایتی که آن نیز گذشت از آیه «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» این طور فهمید و گفت: سکینت بر کسی نازل می شود که خدا در دل او وفایی سراغ داشته باشد. (1) باز نظیر آیه مورد بحث در اشتراط، شرایط مذکور در آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ... وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ (2) است که می فرماید «خدای تعالی به کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح کردند، وعده داده که ایشان را در زمین جانشین کند... و هر کس بعد از ایمان آوردن کفر بورزد، آنان فاسقانند».

نقل ورد این سخن که وعده مغفرت و اجر عظیم در آیه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ...» شامل همه صحابه است

بعضی از مفسرین (3)

گفته اند: کلمه «من» در آیه شریفه بیانیه است، نه تبعیضی، و در نتیجه "وعده" در آیه یعنی وعده مغفرت و اجر عظیم، شامل تمامی افرادی که با پیامبر بودند، یعنی شامل تمامی صحابه آن جناب، می شود، هر چند که منافق شناخته شده، یا منافق شناخته نشده و یا فاقد عمل صالح و یا فاسق بوده باشند.

این حرف صحیح نیست: زیرا به طوری که دیگران هم گفته اند کلمه «من» اگر بیانیه باشد به هیچ وجه داخل بر ضمیر نمی شود، و در کلام عرب چنین

ص: 179

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 74.

2- . نور / 55.

3- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 26، ص: 128.

چیزی سابقه ندارد. و اگر این مفسرین به آیه «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ» استشهاد کنند که کلمه «من» با این که بیانیه است بر ضمیر «هم» داخل شده، جواب می گوئیم این استشهاد وقتی درست است که ضمیر در «تزیلوا» تنها به مؤمنین برگردد، و ضمیر «منهم» به کفار برگردد، و حال آن که در تفسیر آیه گفتیم هر دو ضمیر به مجموع مؤمنین و کفار مکه برمی گردد، و در نتیجه کلمه «من» در آن جا نیز تبعیضی است، نه بیانیه، پس استشهاد درست نیست.

و بعد از همه این حرف ها اگر وعده مغفرت یا خود مغفرت شامل همه نام بردگان، به طور مطلق بشود و هیچ شرطی از ایمان و عمل صالح در کار نباشد، و همه آمرزیده باشند- چه ایمان داشته باشند، و چه مشرک باشند، چه عمل صالح کرده باشند و چه عمل فسق انجام داده باشند- باید به طور قطع و به روشنی ملتزم شویم به این که تمامی تکالیف دینی در باره غیر مؤمنین لغو و بیهوده بوده، و اصلاً تکلیف از آنان برداشته شده. و این مطلبی است که قرآن و سنت آن را به شدت دفع می کند.

پس اشتراط مذکور اشتراطی است صحیح که فی نفسه هر چند آیه و روایتی آن را نگفته باشد واقعیت دارد. خدای تعالی حتی در باره انبیایش فرموده: «وَلَوْ أَنَّهُ رَكُوعًا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛⁽¹⁾ و اشتراط ایمان را حتی در مورد انبیایش با این که معصوم بودند اثبات کرده، آن وقت چگونه می توانیم در دیگران آن را معتبر بشماریم.

حال اگر بگوییم: اشتراط وعده مغفرت و اجر عظیم به ایمان و عمل صالح، اشتراطی است عقلی، که بیانش گذشت، و نمی شود آن را انکار کرد، و لیکن

ص: 180

1- «اگر انبیاء هم شرک بورزند تمامی مساعیشان بی نتیجه می شود.» (انعام / 88)

سیاق آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ» شهادت می دهد به این که اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم ایمان داشته اند و هم عمل صالح، و خلاصه واجد شرط بوده اند.

مخصوصاً با در نظر گرفتن این که کلمه «منهم» را بعد از جمله «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» آورد که می فهماند عمل صالح. جدای از آنان نبوده، به خلاف آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ»؛ (1) که به قول بعضی از مفسرین (2)

چنین دلالتی ندارد. باز مؤید این حرف، مدحی است که از مؤمنین کرده، و فرموده: «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» چون از این تعبیر استمرار در رکوع و سجود استفاده می شود.

در پاسخ می گوئیم: اما این که کلمه «منهم» در آیه شریفه بعد از جمله «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» آمده، برای این نیست که دلالت کند بر این که عمل صالح منفک از اصحاب رسول خدا نبوده، بلکه برای این است که موضوع حکم مجموع دو طائفه «الَّذِينَ آمَنُوا» و «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بود، و اثر مغفرت و اجر بر صرف ایمان و بدون عمل صالح مترتب نمی شود، و کلمه «منهم» هم از آنجایی که متعلق به مجموع موضوع است، لذا جا دارد که بعد از تمام شدن موضوع یعنی بعد از ذکر «الَّذِينَ آمَنُوا» و نیز «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» گفته شود.

و اما در آیه شریفه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» که ضمیر «منکم» بعد از ذکر ایمان و قبل از ذکر عمل صالحات آمده، برای این

ص: 181

1- . نور / 55.

2- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 26، ص: 128.

بوده که وجهه کلام و هدف آن بشارت دادن مؤمنین است، و در چنین زمین های مناسب تر آن ست که در مخاطب قرار دادن مؤمنین شتاب شود، تا زودتر خرسند گشته و از شنیدن بشارت خوشحال گردند. پس نمی توان گفت آیه مذکور دلالت دارد بر این که موضوع در آن تنها ایمان است، هر چند عمل صالح نداشته باشند، ولی در آیه مورد بحث دلالت دارد بر این که مؤمنین مورد نظر آن منفک از عمل صالح نیستند.

و اما این که گفتند (1): جمله «تَرَاهُمْ رُكْعًا سَدِّجَدًا...»، دلالت بر استمرار دارد، ما نیز در آن حرفی نداریم، اما استمرار تا روز نزول آیه، نه تا چندی که زنده اند، پس ممکن است افراد مورد نظر آیه تا روز نزول آیه، هم ایمان داشته باشند و هم عمل صالح، ولی بعدا ایمان خود و یا عمل صالح را از دست داده باشند، و اشکالی که در کار است مربوط است به لغویت احکام در آینده آنان، نه در گذشته، چون آموزش گناهان گذشته منافات ندارد با این که همان آمرزیدگان در آینده نیز مکلف باشند، نه تنها منافات ندارد، بلکه مؤکد آن نیز هست، به خلاف این که مغفرت مطلق باشد، و گناهان آینده را نیز شامل شود که دیگر با بقای تکلیف مولوی نمی سازد و دیگر معنا ندارد تکلیف باز هم معتبر باشد، ناگزیر باید بگوییم مشمولین این آیه بعد از نزول آیه، دیگر تکلیفی نداشته اند، و بطلان این حرف قطعی است. علاوه بر این که ارتقاع تکلیف مستلزم آن ست که دیگر معصیتی نباشد، و حتی بزرگ ترین گناهان، معصیت و نافرمانی نباشد، چون دیگر فرمانی نیست تا مخالفتش نافرمانی

ص: 182

1- . همان.

باشد، و وقتی نافرمانی نبود، مغفرت معنا ندارد، پس مغفرت این طوری مستلزم عدم مغفرت است. (1)

48. گفتن امام علی (علیه السلام) با عثمان

از سخنان آن حضرت (علیه السلام) است هنگامی که (فساد و تباہکاری عثمان و کارگردانان او در مدینه و سائر شهرها شیوع پیدا نمود جمعی از اهل مدینه صحابه رسول خدا و دیگران به مردم شهرها نوشتند:

«إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدْ اسْتَسْفَرُونِي إِبْنِكَ وَبَيْنَهُمْ وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ مَا أَعْرِفُ شَيْئاً تَجْهَلُهُ وَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ مَا سَدَّ بَقْتَاكَ إِلَيَّ سَبِيٍّ فَنُخِرَكَ عَنْهُ وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغُكَهُ وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْتَنَا وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كَمَا صَحَبْنَا وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ [الْخَيْرِ] الْحَقِّ مِنْكَ وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَيَّ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَشَيْبَةَ إِرْحَمٍ مِنْهُمَا وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صِدْقِهِ مَا لَمْ يَنَالَا فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا تُبْصِرُ مِنْ عَمَى وَلَا تُعْلَمُ مِنْ جَهْلِ وَإِنَّ الطَّرِيقَ لَوَاضِحَةٌ وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَهُدًى فَاقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَأَمَاتَ بِدْعَةَ مَجْهُولَةٍ وَإِنَّ السُّنَنَ لَنُيِّرُهُ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَأْخُودَةٍ وَأَحْيَا بِدْعَةَ مَتْرُوكَةٍ وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَازِرٌ فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا وَإِنِّي أَنشُدُكَ اللَّهَ [أَنْ] أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ

ص: 183

1- . مكارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 22، ص: 114.

الْمُقْتُولَ فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقِتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَلْبَسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا وَيَبِثُّ الْفِتْنَ فِيهَا فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ يَمْوُجُونَ فِيهَا مَوْجاً وَيَمْزُجُونَ فِيهَا مَرْجاً إِفْلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً إِسْوَفَكَ حَيْثُ سَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَتَقْضِي الْعُمُرَ فَقَالَ لَهُ عَثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَلِّمِ النَّاسَ فِي أَنْ يُوجِّلُونِي حَتَّى أُخْرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ فَقَالَ (عليه السلام) مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ وَمَا غَابَ فَأَجَلُهُ وَصَوْلُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ؛ (1) شما که می خواهید در راه خدا جهاد کرده با دشمنان دین بجنگید، با شتاب نزد ما بیایید که خلیفه شما دین را تباه کرده و از بین برده، پس دل های مردم از او برگشت و در صدد خلعش برآمدند، و گروه بسیاری از اهل مصر و بصره و کوفه به مدینه آمدند، و نزد آن بزرگوار گرد آمده از کردارهای ناپسند عثمان شکایت کردند، و درخواست نمودند تا حضرت از جانب ایشان با او گفتگو نماید، و بخواهد که رضای آن ها را فراهم نماید (از بد رفتاری دست برداشته بدعت هائی که در دین نهاده از بین ببرد و به اصحاب پیغمبر اکرم این همه ظلم و ستم روا ندارد، و مردم درست کار را به حکم فرمائی شهرها بفرستد) پس امام (علیه السلام) نزد عثمان رفته فرمود: مردم در پشت سر من می باشند و مرا بین تو و خودشان سفیر و واسطه قرار داده اند (از من درخواست نموده اند که پیغام ایشان را رسانیده فساد را از بین ببرم) و سوگند به خدا به تو نمی دانم چه بگویم؟! (به چه زبانی سخن بگویم که در تو اثر بخشد) چیزی (از بدعت ها و کردار زشتت) نمی دانم که تو خود آنرا ندانی، و تو را به کاری (حرمت آن چه به جا می آوری) راهنما نیستم که آنرا نشناسی (بلکه رفتارت را می دانی حرام و بر خلاف دین است) و می دانی آن چه ما می دانیم (زشتی کارهایی که مرتکب می شوی بر تو پوشیده نیست، چنان که بر ما آشکار است) در چیزی از تو پیشی نگرفتیم که تو را به آن

ص: 184

آگاه سازیم، و در هیچ حکمی خلوت نمودیم تا آنرا به تو برسانیم (ما و تو هر دو پیغمبر اکرم را درك کرده رفتارش را با مردم دیده و احکامش را شنیده ایم، پس لازم نیست تو را به روش آن حضرت تبلیغ نماییم) و تو دیدی آن چه ما دیدیم، و شنیدی آن چه که ما شنیدیم، و با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمیزش داشتی چنان که ما آمیزش داشتیم، و پسر ابی قحافه و پسر خطاب به درست کاری سزاوارتر از تو نبودند (با این که بر خلاف گفتار پیغمبر اکرم رفتار کرده به بهانه خلافت را غصب نمودند، مانند تو بدعت هائی در دین احداث نکرده با مسلمین این گونه ظلم و ستم روا نداشتند) در حالیکه تو از جهت خویشی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آن ها نزدیک تری (چون عثمان پسر عفّان ابن ابی العاص ابن امیة ابن عبد شمس بن عبد مناف می باشد، و عبد مناف جدّ سوّم حضرت رسول: محمّد ابن عبد الله بن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف ابن قصّی ابن کلاب ابن مرّة ابن کعب است، و امّا ابو بکر عبد الله پسر ابی قحافه عثمان ابن عامر ابن عمر ابن کعب ابن سعد ابن تیم ابن مرّة ابن کعب می باشد، و مرّة جدّ ششم پیغمبر اکرم است، و امّا عمر پسر خطاب ابن نفیل ابن عبدالعزّی ابن ریاح ابن عبد الله ابن قرط ابن زراح ابن عدیّ ابن کعب بوده، و کعب جدّ هفتم رسول خدا است، پس خویشاوندی عثمان از ابو بکر و عمر به پیغمبر اکرم نزدیک تر است) و به دامادی پیغمبر مرتبه ای یافته ای که ابو بکر و عمر نیافتند (عثمان رقیه و امّ کلثوم را که بنا بر مشهور دختران پیغمبر بودند به همسری خود در آورد، در اوّل رقیه را و بعد از چندگاه که آن مظلومه وفات نمود امّ کلثوم را به جای خواهر باو دادند، و از اینرو است که در پیش عامه و سنیها به ذی النورین ملقب گشته) پس در باره خود از خدا بترس، از خدا بترس، زیرا سوگند به خدا تو از کوری بینا و از نادانی تعلیم داده نمی شوی (براه حقّ گمراه نبوده ای تا تو را راهنمایی نمایم، و به رفتار درست نادان نیستی تا تو را دانا گردانم، بلکه دانسته بر خلاف رفتار می نمایی) و به تحقیق

راه‌ها (احکام خدا) آشکار، و نشانه‌های دین (قرآن و اهل بیت) برپا و برقرار است، پس (اگر تو را غفلت گرفته) بدان برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادل و درست کاری است که (براه حق) هدایت شده، و (دیگران را) راهنما باشد، و سنت و طریقه دانسته شده (از پیغمبر اکرم) را برپا دارد (طبق آن رفتار نماید) و بدعت باطل و نادرست را بمیراند (از بین برده مردم را به نادرستی آن آگاه سازد) و به تحقیق سنت‌ها روشن و هویدا است و برای آن‌ها نشانه‌هایی است، و (هم‌چنین) بدعت‌ها آشکار است و آن‌ها (نیز) نشانه‌هایی دارد، و بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستم‌کاری است که گمراه باشد و دیگران هم به وسیله او گمراه شوند، بمیراند سنتی را که (از رسول خدا) گرفته شده، و زنده گرداند بدعتی که از بین رفته (از حق دست برداشته به ترویج باطل بکوشد) و من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، شنیدم که می‌فرمود: روز قیامت پیشوای ستم‌کار را می‌آورند که با او یاری‌کننده‌ای نیست (تا از آتش دوزخ رهانش دهد) و نه عذر خواهی (تا عذاب را از او برطرف نماید) پس در آتش دوزخ انداخته می‌شود و در آن می‌گردد چنان‌که آسیا‌گردش می‌نماید، بعد در گودی و ته دوزخ حبس و باز داشته می‌شود.

و تو را به خدا درخواست نموده سوگند می‌دهم که مبادا پیشوای این امت باشی که کشته شوی، زیرا پیش از این گفته می‌شد (پیغمبر اکرم فرمود): که در این امت پیشوایی کشته می‌شود که (بر اثر کشته شدنش راه) خونریزی و جنگیدن تا روز قیامت گشوده می‌گردد، و کارها را برایشان مشتبه می‌نماید، و تباہکاری‌ها را در آنان نشر می‌دهد، و آن‌ها حق را از باطل امتیاز نمی‌دهند، در آن تباہکاری‌ها آشوب بسیار کرده از حق دست برمی‌دارند، و به سختی مضطرب و نگران می‌گردند، پس بعد از سالیان دراز (که متجاوز از هشتاد سال است) و بسر رسیدن عمر برای مروان (ابن حکم که نویسنده و کارگردان تو است) مانند شتری که دشمن آنرا غارت کرده و به تندی میراند، مباش تا بهرجا که خواهند تو را براند.

عثمان به آن حضرت گفت: با مردم گفتگو کن تا مرا مهلت دهند که ستم هایی که بر آنان وارد شده برطرف نمایم. پس امام(علیه السلام) فرمود:

آن چه در مدینه است مهلتی در آن لازم نیست، و آن چه در آن نمی باشد مهلت آن تا رسیدن فرمان تو است به آن (برای کسی که در مدینه حاضر است شروع به اصلاح نما مهلت نمی خواهد، و برای آن که حاضر نیست تا رسیدن فرمان تو عذری نمی باشد. گفته اند عثمان بر اثر فریب خوردن از مروان به ستم گری بر مسلمانان دلیر گردیده گوش به فرمایشهای امیر المؤمنین نداد تا جائی که اهل مصر و دیگران او را در خانه اش محاصره نموده به سختی کشتند.)⁽¹⁾

49. گفتن امام حسین(علیه السلام) و قتل کربلا در روز عاشورا

اشاره

« وَرَكِبَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لِعَنْهُمْ اللَّهُ فَبَعَثَ الْحَسَنُ بْنُ (علیه السلام) بُرَيْرَ بْنَ خُضَيْرٍ فَوَعظَهُمْ فَلَمْ يَسْتَمِعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا فَرَكَبَ الْحَسَنُ بْنُ (علیه السلام) نَاقَتَهُ وَقِيلَ فَرَسُهُ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَأَبْلَغَ فِي الْمَقَالِ ثُمَّ قَالَ تَبَّأَ لَكُمْ أَيَّتُهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأَ حِينَ اسْتَصَصَ رَحْتُمُونَا وَالْهَيْنَ فَأَصَبَ رَحْنَاكُمْ مُوجِفِينَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ وَحَسَسْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا افْتَدَحْنَاهَا عَلَى عَدُونَا وَعَدُوكُمْ فَأَصَبَ بِحَتْمِ أَلْبَا لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدَلٍ أَفْسُوهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ أَصَبَ لَكُمْ فِيهِمْ فَهَلَّا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ تَرَكَتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَشِيْمٌ وَالْجَأْسُ طَامِنٌ وَالرَّامِي [الرَّأْيِ] لَمَّا يُسْتَحْصَفُ وَ لَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الدَّبِيِّ وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفَرَاشِ فَسُحِقًا لَكُمْ يَا عِبِيدَ الْأُمَّةِ وَشُدَّادًا

ص: 187

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: فیض الإسلام، ج 3، ص: 528.

الأحزابِ وَبَدَّةِ الْكِتَابِ وَ مُحَرِّفِي الْكَلِمِ وَ عَصْبَةِ الْإِثْمِ وَ نَفْثَةِ الشَّيْطَانِ وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ أَهْوَلاءِ تَعْصُدُونَ وَ عَنَّا تَتَخَذُونَ أَجْلُوا اللَّهَ غَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ وَشَجَتْ إِلَيْهِ أَصُولُكُمْ وَ تَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ فَكُنْتُمْ أَحْبَبَ ثَمَرِ سَجَا لِلنَّاطِرِ وَ أَكْذَلَةَ لِلْغَاصِبِ أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدُّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدُّلَّةُ يَأْبَى اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أُتُوفَ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ أُبِيَّةٌ مِنْ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّهِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا وَ إِنِّي زَاحِفٌ بِهِذِهِ الْأَسْرَةَ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ وَ خِذْلَةِ النَّاصِرِ ثُمَّ أَوْصَلَ كَلَامَهُ بِأَيَّاتِ فِرْوَةَ بْنِ مُسَدِّيكِ الْمُرَادِيِّ:

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَّامُونَ قَدَمَا *** وَ إِنْ نَغْلَبَ فَغَيْرُ مُغْلَبِينَا

وَ مَا إِنْ طُبْنَا جُبْنٌ وَ لَكِنْ *** نَايَانَا وَ دَوْلَةٌ آخِرِينَا

إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنَاسٍ *** كَلَاكِلَهُ أَنَاخَ بِآخِرِينَا

فَأَفَنَى ذَلِكَمُ سِرْوَاةٍ [سَرَوَاتٍ] قَوْمِي *** كَمَا أَفَنَى الْقُرُونَ الْأَوْلِينَا

فَلَوْ خَلَدَ الْمُمْلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا *** وَ لَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا

فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفَيْقُوا *** سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا

ثُمَّ أَيُّمَ اللَّهِ لَا تَلْبُثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٌ مَا يُرَكَّبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَ تَقْلُقُ بِكُمْ فَلَقَ الْمَحْوَرِ عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ أَفْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنْظَرُونَ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اللَّهُمَّ احْسِبْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ تَقِيْفٍ فَيَسُومَهُمْ كَأَسَاءَ مُصْبِرَةً فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَ خَذَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أَتَيْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.

ثُمَّ نَزَلَ (عليه السلام) وَ دَعَا بِفَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) الْمُرْتَجِزِ فَرَكَبَهُ وَ عَبَّى أَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ.

فَرَوِي عَنِ الْبَاقِرِ (عليه السلام) أَنَّهُمْ كَانُوا حَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةَ رَاجِلٍ وَرُؤِي غَيْرُ ذَلِكَ.

روز عاشورا

راوی گوید: لشکر ابن سعد، بر مراکب خود برنشستند، حسین (علیه السلام) بریر بن حصین را به سوی آنان فرستاد تا مردم را پند دهد که پند و تذکر او مفید نیفتاد.

حسین (علیه السلام) بر ناقة یا اسبش سوار شد و در مقابل دشمن قرار گرفت و آنان را به سکوت دعوت کرد، همگان سکوت کردند، پس امام خدای را حمد و ثنا گفت و از صفات او برشمرد و بر محمد (صلی الله علیه و آله) و بر فرشتگان و انبیاء درود فرستاد و سخنرانی رسایی کرد و فرمود: «نابود بادید ای جمعیت و همواره قرین رنج و اندوه، در کمال اضطرار نزد ما داد خواهی کرده فریادرس خواستید، و ما سرعت به فریادرسی شما قیام کردیم، این شمشیرها که در دست شماست باید با ما می بود نه بر ما، و این آتش که به زیان ما افروختید می بایست دشمن ما و شما را فرا گیرد، هم اکنون با دشمنانتان دوست شدید در برابر دوستانتان، بدون آن که از دشمن عدلی دیده باشید یا از آن ها امیدی برید.

هلا- وایها بر شما- ما را رها کردید در حالی که شمشیرها از نیام برنیامده، و طوفان ظلم فرو ننشسته و خرد به بار ننشسته، و لیکن چونان ملخ بیابان به سوی آن شتاب گرفتید، و چون پروانه گردش جمع آمدید.

دور بادید ای بندگان کنیزک و بدان احزاب، و راندگان کتاب، و تحریف تحریف گران سخن، و جرثومه های گناه، و دمش شیطان، و فرو نشانندگان سنت ها:

آیا دشمن را بازوی توانا دانستید و از ما روی گردانیدید؟! آری و الله که نیرنگ

و بی وفایی شما قدیم بوده که ریشه های شما بر آن بالید و شاخه های شما از آن پوشش یافت، شما بدترین غم برای بیننده و ناگوارترین لقمه برای غاصب باشید.

الا، همانا زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو چیز قرار داده یا مرگ با شرافت و جنگ، یا پذیرفتن ذلت و خواری، چه دور است ذلت از ما، خدا ذلت را برای ما روا ندارد، و هکذا رسول او و مؤمنان، و دامنهای پاک و پاکیزه، و شخصیت‌های والا و جان‌های گرانمایه از این که طاعت فرومایگان بر شهادت ارجمندان ترجیح یابد.

الا همانا من با این خانواده ام با قلت عدد و یاران اندکم به سوی شهادت و خدا می روم.» بعد امام اشعار فروة بن مسیك مرادی (1) را با سخنش پیوند می دهد:

فإن نهزم فهزّامون قدما *** وإن نغلب فغير مغلبینا

اگر هزیمت دهیم از پیش تر هزیمت دهندگان بودیم، و اگر مغلوب شویم هرگز مغلوب نگردیم

و ما أن طَبْنَا جَبین و لکن *** منایانا و دولة آخرینا

و ترس را در وجود ما راهی نیست و لیکن مرگ ما دولت دیگران را در پی دارد

إذا ما الموت رَفَع عن اناس *** کلا کله أناخ بآخرینا

هر گاه مرگ سایه خود را از مردمی بردارد بر سر دیگران فرو افکند

فأفنی ذلکم سروات قومی *** کما أفنی القرون الأُولینا

مرگ جوانمردان قوم مرا به فنا داد همچنان که از پیشینیان را بر باد داد

ص: 190

1- . فروة بن مسیك یا مسیكة بن حارث بن سلمه غطیفی مرادی، ابو عمرو، صحابی، از والیان شاعر، یمنی، در جاهلیت هوا خواه ملوک کننده بوده، سال نهم یا دهم به مکه هجرت و مسلمان شد، در آخر عمر ساکن کوفه شد و در سال 30 ق. مرد.

فلو خلد الملوک إذا خلدنا *** ولو بقي الکرام إذا بقینا

اگر ملوک جاودانه بودند ما نیز بودیم، و اگر کریمان باقی بودند ما نیز بودیم

فقل للشّامتین بنا افیقوا *** سیلقی الشّامتون کما لقینا

بگو به شماتت گران به ما آرام باشید، چه هر چه به ما رسید به شماتت گران خواهد رسید بعد فرمود:

«أما و اللّٰه لا تلبثون بعدها إلّا کریث ما یرکب الفرس حتّٰی یدور بکم دور الرّحی و یقلق بکم قلق المحور، عهد عهده إلیّٰ أبی عن جدّی، فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا یَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَیْكُمْ غَمَةً، ثُمَّ أَقْضُوا إِلَیَّ وَلَا تُنظِرُونِ؛ به خدا که به شما مهلتی چون درنگ زمان یک سوار شدن اسب بیش ندهند تا آن که آسیاب زمان شما را در زیر چرخش خرد و ریز کند. آری این عهده است از پدرم و از جدّم، پس کارتان را با شرکایتان جمع کنید تا بعد از آن بر شما اندوهی نباشد آن گاه به من تاخته و مهلت ندهید».

حقّا که من بر کسی توکل کردم که پروردگار من و شماست، هیچ جنبنده ای نباشد جز آن که در چنبر قدرت اوست، حقّا که پروردگارم بر صراط مستقیم باشد.

خداوندا باران آسمان را از اینان دریغ فرما، و به قحطی ای چون قحطی زمان یوسف اینان را مبتلا فرما، خداوندا غلام ثقیف (حجاج بن یوسف) را بر آنان مسلّط فرما تا جام آکنده از بلا و ظلم (ذلت و خواری) را به این ها بچشانند، چه آنان ما را تکذیب کرده بی یارمان گذاشتند، تویی پروردگار ما، بر تو توکل و به سویت انابه کنیم، و مصیر به سوی توست».

سپس امام فرود آمد و اسب مرتجز رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله) را بخواست و بر آن نشست و

یارانش را آماده جنگ نمود، از امام باقر (علیه السلام) روایت شده: «یاران امام چهل و پنج سوار و یک صد نفر پیاده بودند».

«قَالَ الرَّاوي فَتَمَّ لَدَمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَرَمَى نَحْوَ عَسَاكِرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) بِسَهْمٍ وَقَالَ اشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى وَأَقْبَلَتْ السَّهْمُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ - فَقَالَ (عليه السلام) لِأَصْحَابِهِ قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهْمَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ.

فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَحَمَلَةً حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) جَمَاعَةٌ.

قَالَ: فَعِنْدَهَا ضَرَبَ رَبُّ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمِ اتَّقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ أَمَا وَاللَّهِ لَا أُحْيِيهِمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي فَرُوي عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لَمَّا التَّمَى الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَامَتِ الْحَرْبُ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ حَتَّى رَفُرَفَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) ثُمَّ خَيْرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ رَوَاهَا أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّرْسِيُّ فِي كِتَابِ مَعَالِمِ الدِّينِ (1)

راوی گوید: عمر بن سعد به پیش تاخت و تیری سوی لشکر حسین (علیه السلام) انداخت و گفت: نزد امیر شهادت دهید: من اول تیر را انداختم، تیرها چون قطرات باران روان شد.

ص: 192

1- . ابن طاووس، احمد، اللهوف على قتلى الطفوف، مترجم: فهري زنجاني، ص: 97.

امام(علیه السلام) به اصحاب فرمود: «خدای رحمت کند شما را برخیزید برای مرگ، مرگی که از آن گریزی نیست، چه این تیرها پیکهای دشمن به سوی شماست». و در روز عاشورا ساعتی چند حمله همگانی صورت گرفت که جمعی از اصحاب امام شهید شدند.

این گاه بود که امام حسین(علیه السلام) دست مبارك را بر محاسن شریفش نهاده فرمود: - «غضب خدا بر یهودیان آن گاه شدت گرفت که برای خدا پسر قرار دادند، و بر نصاری آن زمان که خدای را سه گانه دانستند و بر مجوس وقتی که شمس و قمر را پرستش کردند، خشم خدا بر امتی سخت شد که برای کشتن پسر دختر پیامبر خود هم داستان شدند».

«نه به خدا هرگز تسلیم خواسته شان نشوم تا خدای را با بدن خون آلود ملاقات کنم».

امام صادق(علیه السلام) فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: چون امام حسین(علیه السلام) با عمر بن سعد تلافی نمودند و جنگ بر پا شد، خداوند نصرت خود را فرو فرستاد تا آن جا که بر سر حسین(علیه السلام) سایه گسترد، و آن گاه امام مخیر شد بین پیروزی بر دشمنانش و بین ملاقات و لقای پروردگارش، او لقای پروردگارش را برگزید.

«وَ نَدَبَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَاتَّبَعُوهُ... فَصَيَّقُوا عَلَيَّ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَامَ (علیه السلام) وَ اتَّكَأَ عَلَيَّ قَائِمٍ سَيْفِهِ وَ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ فَقَالَ (علیه السلام) أُنشِدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْرِفُونَنِي قَالُوا نَعَمْ أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ سَبُطُهُ قَالَ أُنشِدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أُنشِدُكُمُ

اللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمَّي فاطمة الزهراء بنت محمد المصطفى ص قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خديجة بنت خويلد أول نساء هذه الأمة إسمائلاً قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي أَبِي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفراً الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَنَا مَقْلُدُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَنَا لِابْنِهِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيّاً (عليه السلام) كَانَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْمَ لَاماً وَأَعْلَمَهُمْ عِلْماً وَأَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَأَنَّهُ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَأَبِي ص الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ يَذُودُ عَنْهُ رَجَالاً كَمَا يَذُودُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ وَلِوَاءِ الْحَمْدِ فِي يَدِ أَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكِكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشاً...»

خطبه امام در مواجهه با سپاه عمر بن سعد

راوی گوید: ابن زیاد اصحابش را برای جنگ با حسین (علیه السلام) فرا خواند و آن ها پیرویش کردند و با آن که سبکشان می شمرد باز هم فرمانش بردند، دین و دنیای عمر بن سعد را خرید و به فرماندهی سپاه برگزیدش، و او پذیرفت. عمر بن سعد با چهار هزار سوار برای جنگ با امام از کوفه بیرون شد، و ابن زیاد پیایی برایش نیرو می فرستاد و تا آن که در کربلا تا شب ششم محرم بیست هزار لشکر وارد شدند، ابن سعد عرصه را بر حسین (علیه السلام) تنگ کرد و آب را بر روی او و اصحابش بست، و آنان را گرفتار تشنگی کرد.

امام (علیه السلام) برخاست و به قائمه شمشیرش تکیه داد، با صدای بلند ندا در داد

و فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا مرا می‌شناسید؟» گفتند: آری تو فرزند رسول الله و سبط اوئی.

فرمود: «شما را به خدا آیا می‌دانید که رسول الله (صلی الله علیه و آله) جدّ من است؟» گفتند: خداوندا آری.

فرمود: «شما را به خدا آیا می‌دانید که مادرم فاطمه دختر محمد است؟» گفتند: آری.

فرمود: «شما را به خدا آیا می‌دانید که پدرم علی بن ابی طالب است؟»

گفتند: خداوندا آری.

فرمود: «شما را به خدا آیا می‌دانید که جده ام خدیجه دخت خویلد(1) اوّل زن مسلمان امّت است؟» گفتند: آری.

فرمود: «شما را به خدا آیا می‌دانید که حمزه سید الشهداء(2) عموی پدرم است؟» گفتند: چنین است.

ص: 195

-
- 1- . خدیجه دخت خویلد بن اسد بن عبد العزی، قریشی، اوّل همسر پیامبر که از و پانزده سال مسن تر بود، زادگاهش مکه، ثروت فراوان داشت و به شام کالا می‌فرستاد و رجال را در استخدام خود داشت. پیامبر چون بیست و پنج ساله شد، با سرمایه خدیجه به تجارت رفت و با سود بازگشت، قبل از نبوت با او ازدواج نمود، بعد او را به اسلام فرا خواند و او اوّل زن مسلمان است که با پیامبر در پنهان نماز می‌گزارد. سه سال قبل از هجرت در مکه وفات یافت. (شعرانی، عبد الوهاب بن احمد، الطبقات الکبری، ج 8، ص: 11)
 - 2- . حمزة بن عبد المطلب بن هاشم ابو عماره، سید الشهداء، در سال سه هجری به شهادت رسید، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و یکی از صناید و سادات قریش در جاهلیت و اسلام است، با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه هجرت کرده، در جنگ بدر حاضر بوده، در جنگ احد شهید و در مدینه دفن شد. (ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، صفة الصفوة، ج 1، ص: 144)

فرمود: «شما را به خدا آیا می دانید جعفری (1) که در بهشت توان پرواز دارد عمویم است؟»

گفتند: خداوندا بله.

فرمود: «شما را به خدا آیا می دانید که این شمشیر رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که آن را آخته ام و در دست دارم؟» گفتند: بله.

فرمود: «شما را به خدا آیا این عمامه رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که بر سر دارم؟» گفتند: آری.

فرمود: «شما را به خدا آیا می دانید علی (علیه السلام) اول انسان است که اسلام آورد، او که علمش از همه فراگیرتر و حلمش از همه برتر بوده و این که او، ولی هر مؤمن و مؤمنه می باشد؟» گفتند: خداوندا آری.

فرمود: «پس چرا ریختن خونم را روا می دانید با آن که پدرم صلوات الله علیه در فردای قیامت مدافع حوض است، و مردم را آن چنان که شتر را از آب برانند از حوض براند، و لواء الحمد در روز قیامت به دست پدرم باشد؟!» گفتند: همه این ها را می دانیم، و تو را رها نکنیم تا مرگ را با تشنگی بچشی.

ص: 196

1- . جعفر بن ابی طالب، کنیه: أبو عبد الله، أبو المساکین، صحابی، هاشمی، از شجاعان بنام بنی هاشم، اول شهید از طالبیان در اسلام است، او پس از طالب و عقیل سومین پسر پدرش بوده، و بعد از جعفر علی (علیه السلام) به دنبال آمد، مادر همه فاطمه دخت اسد بن هاشم می باشد، در سال 8 ه در جنگ مؤته شهید شد، از اسبش فرود آمد و جنگید، پرچم را به دوش کشیده در پیش روی صفوف مسلمین بوده، دست راستش قطع و پرچم را به دست چپ گرفت. آن نیز قطع شد، رأیت را به سینه فشرد تا شهید شد در پیکرش حدود 90 اثر تیر و نیزه بود. (ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ج 6، ص: 18)

چون خطبه امام رازینب و زنان بشنیدند گریستند و نوح و ندبه کرده و تپان چه بر چهره نواخته صداها ی شان به ناله بلند شد.

«ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَإِذَا الْحُرُّ بْنُ يَرِيدٍ قَدْ أَقْبَلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ أَمْ قَاتِلٌ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ قَالَ إِي وَ اللَّهِ قِتَالًا أَيْسَرُهُ أَنْ تَطِيرَ الرُّعُوسُ وَ تَطِيحَ الْأَيْدِي قَالَ فَمَضَى الْحُرُّ وَ وَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَخَذَهُ مِثْلُ الْأَفْكَلِ فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ وَ اللَّهِ إِنْ أَمَرَكُ لَمُرِيبٌ وَ لَوْ قِيلَ لِي مَنْ أَشَدَّ جَعِ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَمَّا عَدَوْتُكَ فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَى مِنْكَ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنِّي أُخَيْرٌ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَوَ اللَّهِ لَا أُخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَ لَوْ قُطِعَتْ وَ أُحْرِقَتْ ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا إِلَى الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَنْبَتُ فُتِبَ عَلَيَّ فَقَدْ أُرْعَبْتُ قُدُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَوْلَا دِينِكَ وَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَ جَعَجَعَ بِكَ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ مِنْكَ مَا أَرَى وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَانزِلْ فَقَالَ أَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي لَكَ رَاجِلًا وَ إِلَى النَّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي ثُمَّ قَالَ فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ فَأَذِّنْ لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ لَعَلِّي أَكُونُ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَ غَدًا فِي الْقِيَامَةِ.

قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ رَهْ إِنَّمَا أَرَادَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْآنَ لِأَنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ.

فَأَذِنَ لَهُ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ أَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَ أَبْطَالٍ ثُمَّ اسْتَشْهِدَ فَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَجَعَلَ يَمَسُحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمُّكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ...»

آن گاه حسین (علیه السلام) فریاد بر آورد: «آیا فریادرسی هست که برای خدا به دادمان برسد، آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله (صلی الله علیه و آله) دفاع کند؟»

این زمان بود که حر بن یزید ریاحی رو به عمر بن سعد کرد و گفت: آیا با این مرد می جنگی؟

گفت: آری به خدا جنگی که آسانترین شکل آن پراندن سر و قطع دست هاست.

حر رفت و در جایگاهش بین همگنان ایستاد و او را رعه و لرزه ای افتاد که چونان لرزه ای که بر بید می افتد.

مهاجر بن اوس (1) بدو گفت: به خدا که کارت عجیب و شبهه بر انگیز است، اگر پرسیده می شد: اشجع کوفیان کیست، از تو چشم نمی پوشیدم، این چه وضعی است که در تو می بینم؟ حر گفت: به خدا خود را در گزینش بهشت و دوزخ مخیر می بینم، به خدا قسم که جز بهشت را بر نگزینم گر چه قطعه قطعه و سوزانده شوم. سپس اسب خود را به سوی حسین (علیه السلام) رانده و دست ها بر سر نهاده می گفت:

خداوندا به سویت باز گشته و توبه نمودم، توبه ام را بپذیر، چه من دل های دوستانت و فرزندان رسول الله را به وحشت و اضطراب افکندم.

او به حسین (علیه السلام) عرض کرد: فدایت گردم، من همانم که تو را از بازگشت به

ص: 198

1- . در کتاب «تسمیة من قتل مع الامام»، صفحه 155، مهاجرین اوس از بجیله را در زمره شهدا می شمارد و من نمی دانم آیا دو مهاجر بن اوس در آن جا حضور داشته اند یا یکی بیش نبوده که در آغاز در اردوگاه ابن سعد حضور داشته و سپس به اردوگاه امام پیوسته است و با امام به شهادت رسیده است.

مدینه باز داشته و کار را بر تو سخت گرفتیم، به خدا گمانم این نبود، که این مردم با تو چنین کنند، من نزد خدا تائبم، آیا می بینی که توبه ام پذیرفته گردد؟

حسین(علیه السلام) فرمود: «آری خدا توبه ات را می پذیرد، فرود آی».

عرض کرد: در خدمت تو سواره بهتر می توانم عرض خدمت کنم تا پیاده، و فرود آمدن آخر کار من «شهادت» است.

حال که من اول کسی هستم که بر تو خروج کردم، پس اجازت فرمای که اول شهید در پیش گاه تو باشم، باشد که در فردای قیامت از آنان باشم که با جدّت محمد(صلی الله علیه و آله) مصافحه کرده باشم.

جامع کتاب گوید: منظور حرّ از اول شهید از آن لحظه به بعد باشد، زیرا جماعتی پیش از او طبق روایات به شهادت رسیده بودند.

امام اجازتش فرمود، حرّ به جنگ پرداخته و جنگی زیبا نمود و جمعی از شجاعان و ابطال دشمن را به خاک هلاکت افکند و بعد شهید گردید، پیکر پاکش را نزد حسین(علیه السلام) آوردند و امام خاک از چهره اش پاک می کرد و می فرمود: «تو حرّی آن گونه که مادرت حرّ نام نهاد، تو حرّی - آزاد مردی - در دنیا و آخرت».

«وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَأَحْبَبَهُ عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ وَنَادَى هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَدُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هَلْ مِنْ مَوْحِدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عَدَدَ اللَّهُ فِي إِعَانَتِنَا فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ فَتَقَدَّمَ إِلَى الْخَيْمَةِ وَقَالَ لِرَزِينِ بْنِ نَازِلِ بْنِ الصَّغِيرِ حَتَّى أُوَدِّعَهُ فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقَبِّلَهُ فَرَمَاهُ حَرْمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ فَقَالَ لِرَزِينِ بْنِ خُذِيهِ ثُمَّ تَلَّقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ

قَالَ هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ. قَالَ الْبَاقِرُ (عليه السلام) فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ.»

شهادت علی اصغر (علیه السلام)

چون حسین (علیه السلام) قتلگاه جوانان و یارانش را نگریست، برای جنگ با دشمن با نفس نفیس خود عزیمت فرمود، و ندا در داد: «آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله دفاع کند؟ آیا خداشناسی هست که در حق ما هراس خدا را در پیش گیرد؟»

آیا فریادرسی هست که به امید رحمت خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یآوری هست که به امید آن چه در نزد خداست ما را یاری رساند؟».

در این وقت ناله زنان بلند شد، و امام به باب خیمه آمد و فرمود: خواهرم زینب، بچه کوچک (1) مرا بیاور تا با وی وداع گویم، امام او را گرفت تا ببوسد، حرمله بن کاهل (2) تیری انداخت که آن گلوگاه کودک را سوراخ کرد، امام به زینب فرمود: او را بگیر».

ص: 200

-
- 1- . او عبد الله بن الحسين بن علي بن ابي طالب و مادرش رباب دختر امرئ القيس بن عدی بن اوس است. در نام قاتل او اختلاف است برخی حرمله را قاتل او دانسته اند و بعضی عقبه بن بشر را. (ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ج 89، ص: 90)
 - 2- . حرمله بن کاهل، فرو مایه ای بود پست و چون حرمله گرفتار شد و مختار وی را بدید، گریست و گفت وای بر تو این همه جنایت بس نبود که طفل صغیر را نیز بکشتی، ای دشمن خدا ندانستی که او از فرزندان پیامبر بود، دستور داد او را تیر باران کردند تا هلاک شد. در روایت دیگر، چون نظر مختار به حرمله افتاد گفت: ای دشمن خدا حمد مر خدای را که مرا بر تو مسلط ساخت، بعد جزار را احضار کرد و دستور داد تا دست و پایش را قطع کرده، بعد آتش خواست و عمودی از آهن در آتش فرو برد تا سرخ و بعد سپید شد، پس آن عمود را بر گردن او قرار داد تا جایی که گردش از آتش به جوشش درآمد، او آن قدر فریاد کرد تا گردش قطع شد.

بعد خون صغیر را با دو کف دست بگرفت تا پر شدند و آن خون را به سوی آسمان پاشید و فرمود: «چه آسان است آن چه در محضر خدا بر من وارد می آید!».

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: از آن خون قطره ای به زمین فرود نیامد. «قَالَ الرَّاوي وَ اَشَدُّ تَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَرَكِبَ الْمَسْنَاءَ يُرِيدُ الْفُرَاتَ وَ الْعَبَّاسُ أَخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَعْتَرَضَهُ حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ الشَّرِيفِ فَأَنْتَرَعَ صَ وَ بَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنْكِهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ ثُمَّ رَمَى بِهِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ ثُمَّ اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ وَ أَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَبَكَى الْحُسَيْنُ (علیه السلام) لِقَتْلِهِ بُكَاءً شَدِيداً وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ-

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ *** فَتَى أَبِكِي الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ

أَخُوهُ وَ ابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ *** أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجِ بِالْدمَاءِ

وَ مَنْ وَاسَأَهُ لَا يُثْنِيهِ شَيْءٌ *** وَ جَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ.

شهادت ابا الفضل العباس (علیه السلام)

راوی گوید: تشنگی بر حسین (علیه السلام) سخت شد، و بر مرکب مسنّات نشسته و اراده فرات را نمود و این در حالی بود که برادرش عباس در پیش رویش، قرار داشت.

لشکر عمر بن سعد متعرّض آنان شدند، مردی از بنی دارم تیری به سوی حسین (علیه السلام) گشود که به زیر زنج امام اصابت کرد، امام تیر را کشید و دست زیر زنج گرفت تا دو کف دست از خون آکنده شد و آن را پرتاب کرد و گفت: «خداوندا حقّاً از آن چه به فرزند دختر پیامبر شده و می شود نزدت شکایت دارم».

بعد عباس را از حسین (علیه السلام) جدا کردند و او را احاطه نمودند تا آن که وی را

شهید نمودند- قدس الله روحه- حسین (علیه السلام) در مرگ برادر به شدت گریست و شاعر در این باره می گوید:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يَبْكِيَ عَلَيْهِ *** فَتَى أَبِكِي الْحُسَيْنِ بَكْرِبْلَاءِ

سزاوارترین مردم به این که برادر گریسته شود جوانمردی است که (شهادتش) حسین را به گریه آورد.

أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٌّ *** أَبُو الْفَضْلِ الْمَضْرُجِ بِالْذَّمَاءِ

برادرش و پسر پدرش علی، ابو الفضلی که با خورش سرخ رو گردید.

وَمِنْ وَسَائِهِ لَا يَثْبِيهِ شَيْءٌ *** وَجَادَلَهُ عَلِيٌّ عَطَشَ بِمَاءِ

او که با حسین مساوات و موااسات کرد حتی در تشنگی با او موااسات کرد.

«قَالَ الرَّأْيِيُّ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَام) دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ

الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ *** وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَوَلَدُهُ وَاهْلُ بَيْتِهِ وَاصَّةً حَابُهُ أَرْبَطَ جَاشًا مِنْهُ وَإِنْ كَانَتْ الرَّجَالُ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَيَنْكَشِفُ عَنْهُ انْكَشَافَ الْمِعْرَى إِذَا شَدَّ فِيهِ الذَّنْبُ وَ لَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ وَ لَقَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا فَيَهْزُمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَانَتْهُمْ الْجَرَادُ الْمُنْسَرُّ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

قَالَ الرَّأْيِيُّ وَ لَمْ يَزَلْ (عَلَيْهِ السَّلَام) يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْتَهُ وَ بَيْنَ رَحْلِهِ - فَصَاحَ وَيَلِكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَ ارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ قَالَ:

فَنَادَاهُ شَ مَرُّ لَعْنَةُ اللَّهِ مَا تَقُولُ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ فَقَالَ إِنِّي أَقُولُ أَقَاتِلُكُمْ وَ تَقَاتِلُونِي وَ النَّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاْمَنْعُوا عُنَاتِكُمْ وَ جُهَّالِكُمْ وَ طُغَاتِكُمْ مِنْ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي

مَا دُمْتُ حَيًّا - فَقَالَ شَيْءٌ مَرُّ لَعْنَةِ اللَّهِ لَكَ ذَلِكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ فَقَصَدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَيَحْمِلُونَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يُجِدِي حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوَقَّفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَقَدْ صَدَّ عُنْفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَا هُوَ واقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ.

فَقَالَ (عليه السلام) بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ - وَقَالَ إِلَهِي أَنْتَ تَعَلَّمْتَ أَنَّهُمْ يَمْتَلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِهِ ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَأَنْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ فَضَدَّ عُنْفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ فَكَلَّمَا أَتَاهُ رَجُلٌ انْصَرَفَ عَنْهُ كِرَاهَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ الْيَسْرِ فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) وَ ضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ.»

نبرد امام (عليه السلام) با سپاه دشمن

راوی گوید: و آن گاه حسین (عليه السلام)، دشمن را به مبارزه فرا خواند، و همواره هر کس که به مبارزت با حضرتش قدم پیش می نهاد به دست او راهی جهنم می گردید تا آن جا که کشتار عظیمی بنمود و در همان حال می فرمود:

القتل أولى من ركوب العار *** و العار أولى من دخول النار

شهادت از پذیرش ننگ اولی، و ننگ از ورود در آتش اولی است یکی از راویان گوید: به خدا سوگند ندیدم مردی را که فرزندان و اهل بیت و یارانش کشته شده بار این همه دردها و رنج ها را به دوش کشیده مع الوصف این گونه دلیرانه در صحنه نبرد ابراز شجاعت و رشادت کند تا آن جا که دشمن هم پشت هم به صورت گروهی به جنابش یورش برده حضرت با شمشیرش به آنان حمله ور شده دشمنان چون گله بز

در برخورد با گرگ می گریختند، حضرت گاه به صفوف فشرده سی هزار نفری دشمن حمله می کرد و آنان را به هزیمت می برد و دشمن چون ملخ پراکنده می شدند و امام به مکانش بازگشته می فرمود:

«و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم».

راوی گوید: امام(علیه السلام) پیوسته می جنگید تا آن که دشمن بین او و حرم او حائل شد.

امام بانگ بر آنان زد و فرمود: وای بر شما، ای دنباله روان آل ابی سفیان، اگر برایتان دین نبوده و از معاد و قیامت پروایی ندارید، پس در این دنیا آزاده باشید، و اگر آنچنان گمان دارید که عریبید به احساب و نژادتان باز گردید».

شمر ندا در داد که ای فرزند فاطمه چه می گویی؟

فرمود: «سخنم این است که، من با شما می جنگم و شما با من، و بر زنان گناهی نیست، پس این سرکشان و طاغیان و نادانان خود را از تعرض به حرم من تا من زنده هستم باز دارید».

شمر گفت: این حقّ تو است.

دشمنان شروع به حمله به امام(علیه السلام) نموده، حضرتش حملات خود را از سر گرفت و او با این وصف شرب ابی را می جست و نمی یافت، تا آن که هفتاد و دو جراحت یافت.

امام(علیه السلام)، لحظه ای برای استراحت توقّف فرمود و در حالی که ضعف از جنگ بر وی عارض گردیده بود، در همان حال سنگی از دشمن آمد و به پیشانی حضرت

اصابت نمود، امام(علیه السلام) پیراهن را بالا زد تا خون پیشانی را باز دارد که تیری سه شاخه و زهر آلود بیامد و بر قلب مقدس امام نشست، امام(علیه السلام) فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)».

و آن گاه سر به آسمان برداشت و گفت: «خداوندا تو می دانی که اینان مردی را می کشند که بر گستره زمین جز او فرزند دختر پیامبر نیست».(1)

سپس تیر را از پشت سر بر آورده و خون چون ناودان فوران کرد، و توان جنگ از امام می رفت. حضرت بایستاد، هر مردی از دشمن که نزد امام می آمد باز می گشت که مبادا خدای را با شرکت در خون امام ملاقات کند.

تا آن که مردی از کنده به نام مالک بن نسر، لعنة الله عليه آمد و به حسین(علیه السلام) ناسزا گفت و با شمشیر بر سر مبارکش زد.

«وَصَاحَ شِمْرٌ بِأَصْحَابِهِ مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ قَالَ وَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى وَضْرَبَ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَام) زُرْعَةَ فَضْرَعَهُ وَضْرَبَهُ آخَرَ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضْرَبَهُ كَبَا (عَلَيْهِ السَّلَام) بِهَا لَوْجَهُهُ وَكَانَ قَدْ أَعْيَا وَجَعَلَ يَنْوُءُ وَيَكْتُبُ فَطَعَنَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ فِي تَرْقُوتِهِ ثُمَّ انْتَرَعَ الرُّمَحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ ثُمَّ رَمَاهُ سِنَانٌ أَيْضًا بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَسَقَطَ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَجَلَسَ قَاعِدًا فَنَزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ وَقَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعًا فَكَلَّمَا امْتَلَأَتَا مِنْ دِمَائِهِ خَصَّبَ بِهِمَا رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ وَهُوَ يَقُولُ هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مُخَصَّبًا بِدَمِي مَغْضُوبًا عَلَيَّ حَقِّي فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ انْزِلْ وَيَحِكْ إِلَى الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَأَرَحَهُ قَالَ فَبَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلِيُّ بْنُ بَرِيدٍ الْأَصْبَحِيُّ لِيَحْتَرَّ رَأْسَهُ فَأُرْعِدَ فَنَزَلَ إِلَيْهِ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ

ص: 205

1- . فلك سنگی فکند از دست دشمن؛ به پیشانی وجه الله احسن.

الشَّرِيفِ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَجْتَرُ رَأْسَكَ وَاعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَخَيْرِ النَّاسِ أَبَا وَأُمَّ ثُمَّ اجْتَرَّ رَأْسَهُ الْمُقَدَّسَ الْمُعْظَمَ وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ:

فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا *** عَدَاةٌ تُبِيرُهُ كَمَا سِنَانٍ

وَرَوَى أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ التَّرْسِي فِي كِتَابِ مَعَالِمِ الدِّينِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) مَا كَانَ ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَقَالَتْ يَا رَبِّ هَذَا الْحَسَنِ صَفِيئِكَ وَابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ (عليه السلام) وَقَالَ بِهِذَا أَنْتُمْ لِهَذَا. (1)

شمر به لشکر بانگ زد: در باره این مرد به انتظار چه هستید؟ بعد از هر سوی به امام حمله کردند.

زرعة بن شريك - لعنة الله عليه - ضربه ای بر کتف چپ امام زد، امام نیز ضربه ای بر او وارد کرد که هلاک شد.

دیگری با شمشیر ضربه ای بر دوش امام وارد آورد که امام به چهره بر زمین افتاد و بعد از این ضربه به زحمت می نشست و بر روی زمین افتاد و خیزان می رفت.

سنان بن انس (2) نخعی، لعنة الله عليه، با نیزه، به گودی گلوگاه امام زد و بعد نیزه را در آورده و در قفسه سینه امام فرو برد.

و باز سنان تیری انداخت که در گلوگاه امام نشست، امام سقوط کرد و بعد نشست و تیر را از گروی مبارکش کشید. اما هر دو کف دست را زیر گلو گرفت و

ص: 206

1- ابن طاووس، احمد، اللهوف علی قتلی الطفوف، مترجم: فهری زنجانی، ص: 86

2- . سنان بن انس قاتل حسین (عليه السلام): گفته شده که ابن زیاد او را که گفت: بهترین مردم را از نظر پدر و مادر کشتم کشت. در کتاب «حکایت مختار»، صفحه 45 آمده است: ابراهیم بعد از دست گیری سنان به وی گفت: راست بگو: در کربلا چه کردی؟ گفت: کاری نکردم جز آن که تکه ای از شلوار حسین را گرفتم!! ابراهیم گریست و دستور داد که از گوشت ران او گرفته و نیمه کباب کرده و به وی خورانیدند، و هر گاه امتناع از خوردن می کرد با خنجر می خورانیدند. و چون مشرف بر مرگ شد ذبحش کرده و جسدش را سوزانیدند.

چون پر می شد با آن سر و محاسن مبارك را خضاب می نمود و می فرمود: این گونه با خضاب به خونم و حقّ مغصوبیم به دیدار پروردگارم می روم».

عمر بن سعد به مردی که در جانب راستش بود گفت: وای بر تو فرود آی و حسین را راحت کن.

خولی بن یزید اصبحی پیش تاخت تا سرش را قطع نماید به رعشه افتاد.

سنان بن انس لعنة الله عليه فرود آمد و شمشیری به حلق مبارك زد در حالی که می گفت: به خدا من سرت را جدا می کنم با آن که می دانم تو فرزند رسول خدایی و بهترین مردم از نظر پدر و مادری، بعد سر شریف حضرت را برید(صلی الله علیه و آله).

در این باره شاعر گوید:

فایّ رزیّة عدلت حسینا *** غداة تبیره کفا سنان

کدام مصیبت همسنگ مصیبت حسین است، در آن روز که سنان سر مطهرش را جدا کرد روایت شده: این سنان را مختار دست گیر کرده و انگشتانش را تک تک و دانه دانه جدا کرد و بعد پاها و دست هایش را بریده، و دیگ بزرگ روغن را برای او به جوش آورد و وی را در میان روغن جوشان افکند و او جنب و جوش کرد تا به جهنّم واصل شد.

ابو طاهر محمّد بن حسین بررسی در کتاب معالم الدین خود از امام صادق(علیه السلام) آورده که فرمود: بعد از شهادت حسین(علیه السلام)، فرشتگان به ضیّحه آمده و عرض کردند:

پروردگارا! این برگزیده تو حسین و فرزند برگزیده است و فرزند دختر پیامبر

توست. در پاسخ ملائک، خداوند سایه مبارك قائم «آل محمد» را برافراشت و فرمود: با دست این انتقام حسین را می گیرم.

راوی گوید: بعد از شهادت امام (صلی الله علیه و آله)، غباری شدید و سیاه و تار با بادی سرخ در آسمان برخاست که هیچ چیز قابل دید و رؤیت نبود، تا آن جا که مردم خیال کردند عذاب بر آنان فرود آمده است، ساعتی درنگ کردند، آن گاه برطرف شد.

راوی گوید: حسین (علیه السلام) نشسته بود که به خواب گونه ای فرو رفت و بعد بیدار شد و فرمود: «خواهرم، در این ساعت در رؤیا جدم محمّد (صلی الله علیه و آله) و پدرم علی (علیه السلام) و مادرم فاطمه (سلام الله علیها) و برادرم حسن (علیه السلام) را دیدم که می فرمودند: ای حسین (علیه السلام) توبه زودی نزد ما می آیی.

و در روایتی: فردا نزد مایی.

راوی گوید: زینب تنبان چه به صورت خود نواخت و صیحه بر آورد.

حسین (علیه السلام) فرمود: «آرام باش، ما را مورد شماتت دشمن قرار مده».

شب «عاشورا» فرا رسید، حسین (علیه السلام) اصحابش را جمع کرده بعد از حمد و ثنای خداوند رو به آنان کرد و فرمود:

«أما بعد، فإني لا أعلم أصحابا خيرا منكم، ولا اهل بيت، أفضل وأبرّ من اهل بيتي، فجزاكم الله عني جميعا خيرا، وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا، وليأخذ كل رجل منكم بيد رجل من اهل بيتي و تفرّقوا في سواد هذا الليل و ذروني و هؤلاء القوم، فإتّهم لا يريدون غيري؛ أما بعد، حقّا که من اصحابی بهتر از شما، و نه اهل بیّتی برتر و نیکوکارتر از اهل بیتم نمی بینم، خداوندا از من به شما پاداش نیکو دهد، این شب است که سیاهی و تاریکی آن شما را فرا گرفته، پس آن را چون شتر رهواری گرفته، و هر

يك از شما دست یکی از اهل بیت را گرفته و در این تاریکی شب پراکنده شده از صحنه بیرون شتابید، و مرا با دشمن واگذارید چه آنان جز مرا نخواهند».

برادران و فرزندان او و فرزندان عبد الله (1) بن جعفر همگان هماهنگ گفتند: چرا چنین کنیم، برای این که بعد از تو زنده بمانیم، خدا هرگز چنین روزی را پیش نیاورد، و آغازگر این سخن عباس بن علی (علیهما السلام) بود و دیگران در پی وی سخن گفتند.

50. گفتمان اهل بیت امام حسین (علیه السلام) در مجلس یزید

اشاره

«ثُمَّ أُدْخِلَ ثَقَلُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَ نِسَاؤُهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ وَ هُمْ مُقَرَّبُونَ فِي الْحِجَابِ فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) أَسْأَلُكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَوْ رَأَى عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحِجَابِ فَقَطَّعَتْ ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِنَلَا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فَرَأَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَلَمْ يَأْكُلِ الرُّءُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا وَ أَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَدَّ قَمِيَّتَهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يُفْرِعُ الْقُلُوبَ يَا حُسَيْنَاةَ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَ مِنِّي يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى.

قَالَ الرَّأْيِي:

فَأَبْكَتْ وَ اللَّهُ كُلِّ مَنْ كَانَ فِي الْمَجْلِسِ وَ يَزِيدُ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ سَاكِتٌ.

ص: 209

1- . عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، صحابی، در حبشه متولد شد و او اول فرزند از مسلمانان مهاجر به حبشه بود، او مردی کریم بود که بحر الجودش می خواندند، شعراء در مدحش مدیحه سرایی کردند، در صفین از امراء لشکر بود در سال 80 در مدینه وفات یافت، جز این نیز گفته شده است. (کتبی، محمدبن شا کر، فوات الوفيات، ج 1، ص: 209)

ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ تَدْبُ عَلَى الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَتُنَادِي يَا حَبِيبَا يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهُ يَا ابْنَ مُحَمَّدَاهُ يَا رَبِّيعَ الْأَرَامِلِ وَالْيَتَامَى يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ قَالَ الرَّاوي:

فَأَبَكَتْ كُلَّ مَنْ سَمِعَهَا ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةَ بِقَضِيْبِ خَيْرِزَانَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائًا الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيُّ وَ قَالَ وَيَحَاكَ يَا يَزِيدُ أَتَنْكُتُ بِقَضِيْبِيكَ تُغَرُّ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) ابْنَ فَاطِمَةَ صَ اللهُ هَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَ يَرْشُفُ ثَنَائِيَا وَ ثَنَائِيَا أَخِيهِ الْحَسَنِ (عليه السلام) وَ يَقُولُ أَنْتُمْ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَتَلَ اللَّهُ قَاتِلِكُمْمَا وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا قَالَ الرَّاوي: فَغَضِبَ يَزِيدُ وَ أَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ فَأُخْرِجَ سَحْبًا. (1)

آل الرسول در مجلس يزيد

راوی گوید: پس از آن خانواده و زنان حسین (عليه السلام) و بازماندگانش را طناب بسته بر يزيد وارد کردند.

چون آن ها با اين وضع نزد يزيد ايستادند، علی بن الحسين (عليهما السلام) فرمود: «ای يزيد! تو را به خدا سوگند می دهم، گمانت به پیامبر چیست اگر ما را بدین حال ببیند».

يزيد دستور داد تا طناب ها و ريسمان ها را قطع کردند.

بعد سر انور را پيش رویش نهاد و زنان را پشت سرش نشانید تا وی را ننگرند، زين العابدين سر را بدید و ديگر هرگز از کله ای نخورد.

اما زينب، چون سر برادر را بدید، دست برد و گريانش دريد و با صدایي

ص: 210

1- . ابن طاووس، احمد، اللهوف على قتلى الطفوف، مترجم: فهری زنجانی، ص: 179.

حزین که دل‌ها را جریحه دار می‌کرد فرمود: یا حسینا، ای حبیب رسول‌الله، ای فرزند مگه و منی ای فرزند فاطمة الزهراء سیده زنان، ای فرزند دخت مصطفی.

راوی گوید: به خدا قسم هر کس که در مجلس حضور داشت بگریست، و یزید ساکت بود.

زنی از بنی هاشم که در کاخ یزید بود شروع به نوحه نمود و می‌گفت: - یا حسینا، یا حبیباه، یا سیده، یا سید اهل بیتا، یا ابن محمدا.

ای بهار و امید زنان بی سرپرست و اطفال یتیم، ای کشته زنازادگان.

گریه از همگان به بانگ برخاست.

راوی گوید: بعد یزید تازیانه خیزران را بخواست، و با آن به دندانهای پیشین حسین (علیه السلام) می‌زد.

ابو برزة الأسلمی (1) رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو ای یزید، آیا بر لب و دندان حسین بن فاطمه (علیه السلام) تازیانه می‌زنی؟! گواهی می‌دهم که دیدم پیامبر (صلی الله علیه و آله) لب و دندان حسین (علیه السلام) و برادرش حسن (علیه السلام) را می‌لیسید و می‌بوسید در حالی که می‌فرمود: شما دو سید جوانان بهشتیانید، خدا قاتل شما را بکشد و لعنت فرماید، و جهنم را برایشان مهیا کند و چه بد فرجامی است! راوی گوید: یزید پلید به خشم آمد و امر کرد او را کشان کشان بیرون برند.

قَالَ وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِأَيَاتِ ابْنِ الزُّبَيْرِ:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِنَدْرِ شَهْدُوا*** جَزَعِ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ

ص: 211

1- . نام ابو برزه فضلة بن عبید بن حارث اسلمی است که کنیه اش بر نامش غلبه دارد. در اسمش اختلاف است. صحابی است ساکن مدینه و سپس بصره، در نهروان با علی (علیه السلام) بود، در خراسان سال 65 ه درگذشت. (ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج 10، ص: 446)

لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا *** ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلَّ
قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ *** وَعَدَلْنَا بِيَدْرِ فَأَعْتَدَلْ
لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا *** خَيْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ
لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ *** مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ
راوی می گوید: بعد یزید خواندن اشعار ابن الزبیری (1)

را آغازید.

لیت اشیاخی بیدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الأسل

کاش اشیاخ (اجداد) من که در بدر کشته شدند. ناله خزرج را از درد نیزه شاهد بودند

فأهّلوا واستهّلوا فرحا

ثم قالوا: يا يزيد لا تشل

پس برخیزند و پایکوبی کنند و بگویند: ای یزید دست مریزاد

قد قتلنا القرم من ساداتهم

و عدلناه بیدر فاعتدل

ارباب و سادات آنان را کشتیم و انتقام بدر را گرفتیم

لعبت هاشم بالملك فلا

خبر جاء ولا وحی نزل

هاشم با سلطنت بازی کرد، زیرا نه خبری آمده است و نه وحیی نازل شده است

لست من خندف إن لم انتقم

من بنی أحمد ما كان فعل

من از خندف نباشم اگر از فرزندان احمد در برابر آن چه کرده انتقام نگیرم.

فَقَامَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَتْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
كَذَلِكَ يَقُولُ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ أَظَنَنْتَ يَا زَيْدُ حَيْثُ

ص: 212

1- . عبد الله بن الزبير بن قيس سهمي قريشي، ابو سعد، شاعر قريش در جاهليت بود. او بسيار بدخواه مسلمانان بود تا آن كه هنگام
گشودن مكه به نجران گريخت. در سال 15 ق مرد.

أَخَذَتْ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصَدَّ بِحَنَّا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَدُ رَاءَ أَنْ بِنَا هَوَانًا عَلَيْهِ وَ بِكَ عَلَيْهِ كِرَامَةٌ وَأَنْ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ فَشَدَّ مَخْتًا بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِظْفِكَ جَدُّلَانَ مَسْرُورًا حَيْثُ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْتَمَةً وَ الْأُمُورَ مُتَسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا فَمَهْلًا مَهْلًا أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّكُمْ تُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّكُمْ تُمْلِي لَهُمْ لِيَزِدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ أَمْ مِنَ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطُّلُقَاءِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِكَ وَ إِمَاءَكَ وَ سَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) سَدَّ بَيَا قَدْ هَتَكَتَ سَدَّ ثَوْرَهْنَ وَ أَبَدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ بَسْتَشْتِ رِفْهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَدَّقْنَ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدُّنْيَى وَ الشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ وَ كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ مِنْ لَفْظِ فُوهِ أَكْبَادِ الْأَرْكَبَاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ وَ كَيْفَ يَسَّ تَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالسَّنَفِ وَ السَّنَانِ وَ الْإِحْنِ وَ الْأَضْغَانِ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَنِّمٍ وَ لَا مُسْتَعْظِمٍ.

لَأَهْلُوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحًا

ثُمَّ قَالُوا يَا زَيْدُ لَا تُشَلْ

مُنْتَحِيًا عَلَى ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَدَّ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّثُهَا بِمُخَصَّرَتِكَ وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ وَ قَدْ نَكَاتَ الْقَرْحَةَ وَ اسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ دُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ تَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ فَلْتَرِدَنَّ وَ شِيكًا مَوْرِدَهُمْ وَ لَتُودَنَّ أَنَّكَ سَدَّ لَمَلْتَ وَ بَكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَ انْتَبِعْ مِنْ ظَالِمِنَا وَ أَحِلِّ غَضَبَكَ بِمَنْ سَدَّ فَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا فَوَ اللَّهُ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ لَا حَزَزْتَ إِلَّا لَحْمَكَ وَ لَتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكِ دِمَاءِ دُرِّيَّتِهِ وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَثْرَتِهِ وَ لَحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَ يَلْمُ شَعْنَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ

رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ وَ حَسْبُكَ يَا اللَّهُ حَاكِمًا وَ بِمُحَمَّدٍ صِ خَصِيْمًا وَ بِجَبْرِئِيلَ ظَهِيْرًا وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسَدِّ لِمِيْنَ بِسِّسَ لِلظَّالِمِيْنَ بَدَلًا وَ أَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضْعَفُ جُنْدًا وَ لَيْنُ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ إِنِّي لَأَسْتَصِدُّ بِغُرِّ قَدْرِكَ وَ أَسْتَعِظُمُ بِتَقْرِيْبِكَ وَ أَسْتَكْتَبُ تَوْبِيْخَكَ لَكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرَى وَ الصُّدُورَ حَرَى أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ التُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطَفُ مِنْ دِمَائِنَا وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا وَ تَلِكُ الْجُثُثُ الطَّوَاهِرُ الرُّوَاقِي تَتَنَابُهَاتُ الْعَوَاسِلُ وَ تُعَفِّرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ وَ لَيْنُ اتَّخَذَتْهَا مَغْنَمًا لِتَجِدُنَا وَ شَيْكًا مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ فَإِلَى اللَّهِ الْمُسْتَتَكِي وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ فَكَيْدُكَ وَ اسْعَ سَعْيِكَ وَ نَاصِبُ جَهْدِكَ فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحِينَنَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَرَحُّصُ عَنْكَ عَارَهَا وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدًا وَ أَيَّامَكَ إِلَّا عَدَدًا وَ جَمْعَكَ إِلَّا بِدَدًا يَوْمَ يَدَايِ الْمُنَادِي أَلَا - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِيْنَ فَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ الَّذِي خَتَمَ لِأَوْلَادِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ لَأَخِرِنَا بِالسَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ سَأَلَ اللَّهُ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيْدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيْمٌ وَدُوْدٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ .

فَقَالَ يَزِيْدُ لَعْنَةُ اللَّهِ:

يَا صَيِّحَةَ تُحَمَّدٍ مِنْ صَوَائِحِ

مَا أَهْوَنَ النَّوْحِ عَلَى النَّوَائِحِ (1).

خطبه زينب كبرى (سلام الله عليها) در مجلس يزيد

راوى گوید: زينب دخت علی (عليهما السلام) برخاست و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِيْنَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ:

ص: 214

1- ابن طاووس، احمد، اللهوف على قتلى الطفوف، مترجم: فهري زنجاني، ص: 186.

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛ «حمد مر خدای پروردگار جهانیان را سزاست، و درود خدا بر محمد و بر همه آل او باد، خدا راست فرموده که فرمود: «سپس پایان کار آنان که بد کردند این است که آیات خدا را تکذیب کرده و بدان ها استهزا کنند(1)».

ای یزید، آیا گمان برده ای حال که جای جای زمین و آفاق آسمان را بر ما گرفتی و بستی و ما چونان کنیزان رانده شدیم، مایه خواری ما و موجب کرامت توست!! و حکایت از عظمت مکانت تو دارد که این چنین باد در بینی انداخته ای، و برق شادی و سرور از دیدگانت می جهد، حال که دنیا را برای خود مرتب و امور را برایت منظم می بینی، و ملک و سلطنت ما برایت صافی گردیده لختی آرام گیر، مگر سخن خدای را فراموش کرده ای که فرمود: «گمان میرند آنان که کافر شدند و ما آنان را مهلت دادیم .

(این مهلت) برای آنان خیر است، ما همانا مهلت دادیم آنان را که بر گناه خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوارکننده خواهد بود(2)».

آیا این از عدل است ای فرزند آزادشده ها که زنان و کنیزان تو در پس پرده باشند و دختران رسول الله اسیر؟! پرده های شان را دریدی، و چهره های شان را آشکار کردی، آنان را چونان دشمنان از شهری به شهری کوچانیده، ساکنان منازل و مناهل بر آنان اشراف یافتند، و مردم دور و نزدیک و پست و فرومایه و شریف چهره های شان را نگرستند، در حالی که از مردان آنان حامی و سرپرستی همراهشان نبود.

ص: 215

1- «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ.» (روم / 10)

2- «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّا يُفْسِدُهُمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.» (آل عمران / 178)

چگونه امید می رود از فرزند کسی که جگرهای پاکان را به دهان گرفته و گوشت وی از خون شهداء پرورش یافته است؟! و چسان در عداوت ما اهل البیت کندی ورزد آن که نظرش به ما نظر دشمنی و کینه توزی است؟! آن گاه بدون احساس چنین گناه بزرگی بگویی: (اجداد تو) برخیزند و پایکوبی کنند و به تو بگویند: ای یزید دست مریزاد، در حالی که با تازیانه و عصایت بر دندانهای پیشین ابی عبد الله (علیه السلام) بزنی.

چرا چنین نگویی، و حال آن که از قرحه و جراحت پوست برداشتی و با ریختن خون ذریه محمد (صلی الله علیه و آله) که ستارگان زمین از آل عبد المطلب اند خاندان او را مستأصل کردی و نیاکان خود را می خوانی، و به گمان خود آن ها را ندا در می دهی.

(ای یزید) زودا که به آنان پیوندی و در آن روز آرزو می کردی که ای کاش شل بودی و لال و نمی گفتمی آن چه را که گفتمی و نمی کردی آن چه را که کردی.

خداوندا حق ما را بگیر، و از آن که به ما ستم کرد انتقام ستان، و غضب خود را بر آن که خونهای ما را ریخته، حامیان ما را کشته فرو فرست.

(ای یزید) به خدا سوگند جز پوست خود را ندریدی و جز گوشتت را نبریدی، بی تردید بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) وارد می شوی در حالی که خون ذریه اش را ریختی و پرده حرمت فرزندانش را دریدی و این جایی است که خدا پراکندگی های شان را جمع و پریشانی های شان را دفع، و حقوق آنان را بگیرد «آنان را که در راه خدا به شهادت رسیدند مرده میندار، بل زندگانی هستند که در نزد پروردگارشان مرزوق اند (1)».

(ای یزید) همین قدر تو را بس است که خدای داور، و محمد (صلی الله علیه و آله) دشمنت

ص: 216

1- . «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.» (آل عمران/ 157)

و صاحب خون، و جبرئیل پشت و پشتوان باشد، و زودا بداند آن کس که فریبت داد و تورا بر گرده مسلمانان سوار کرد، چه بد جانشینی برگزیده، و کدام يك مکاتی بدتر داشته نیرویی اندکتر دارد.

یزید، گر چه دواهی و بلاهای زیاد از تو بر من فرود آمد، ولی همواره قدر تورا ناچیز دانسته فاجعه ات را بزرگ، و نکوهشت را بزرگ می شمرم، چه کنم که دیدگان، اشکبار و سینه ها سوزان است.

شگفتا و بس شگفتا کشته شدن حزب الله نجیبان به دست حزب شیطان طلقاء است، از دست های پلیدشان خونهای ما می چکد، و دهانهای ناپاکشان از گوشت ما می خورد، و آن جسدهای پاك و پاکیزه با یورش گرگهای درنده روبروست، و آثارشان را کفتارها محو می کند، و اگر ما را غنیمت گرفتی، زودا دریایی غنیمت نه که غرامت بوده است، آن روز که جز آن چه دست هایت از پیش فرستاده نیایی، و پروردگارت ستم گر بر بندگانش نیست، و شکایتها به سوی خداست.

هر کید و مکر، و هر سعی و تلاش که داری به کار بند، سوگند به خدای که هرگز نمی توانی، یاد و نام ما را محو و وحی ما را بمیرانی، چه دوران ما را درك نکرده، این عار و ننگ از تو زدوده نگردد. آیا جز این است که رأی توست و باطل، و روزگارت محدود و اندک، و جمعیت تو پراکنده گردد، آری، آن روز که ندا رسد: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**.

پس حمد مر خدای راست که برای اوّل ما سعادت و مغفرت، و برای آخر ما شهادت و رحمت مقرر فرمود.

از خدا مسألت می کنیم ثواب آنان را تکمیل فرموده و موجبات فزونی آن را

فراهم آورد، و خلافت را بر ما نیکو گرداند، چه اورحیم و ودود است، خدای ما را بس است چه نیکو و کیلی است.

یزید لعنة الله عليه گفت:

يا صبيحة تحمد من صوائح

ما أهون الموت على التوائح

صیحه از زنان صیحه کننده زیبا، و مرگ بر زنان نوحه گر چه ناچیز است .

51. گفتن امام سجاد (علیه السلام) و یکی از کوفیان

(و جاء شَيْخٌ وَ دَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَهْلَكَكُمْ وَ أَرَاخَ الْبِلَادَ عَنْ رِجَالِكُمْ وَ أَمَكَنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) يَا شَيْخُ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قَالَ الشَّيْخُ نَعَمْ قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ فَقَالَ عَلِيُّ (عليه السلام) لَهُ فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ آتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ فَقَالَ الشَّيْخُ قَدْ قَرَأْتُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ (عليه السلام) فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً قَالَ الشَّيْخُ قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ فَقَالَ عَلِيُّ (عليه السلام) فَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصَ نَا اللَّهُ بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ.

قَالَ الرَّأْيِي:

فَبَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِنًا نَادِمًا عَلَى مَا تَكَلَّمَ بِهِ وَ قَالَ بِاللَّهِ إِنَّكُمْ هُمْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) تَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَ حَقٌّ جَدُّنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ فَبَكَى الشَّيْخُ وَ رَمَى عِمَامَتَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ

ص: 218

آل محمد (صلی الله علیه و آله) مِنْ جِنِّ وَ إِنْسٍ ثُمَّ قَالَ هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ إِنَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ أَنْتَ مَعَنَا فَقَالَ أَنَا تَائِبٌ فَبَلَغَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ حَدِيثُ الشَّيْخِ فَأَمَرَ بِهِ فُقُتِلَ. (1)

پیری آمد و خود را به زنان و عیال حسین (علیه السلام) نزدیک کرد در حالی که در همان مکان بودند- و گفت: حمد مر خدای را که شما را کشت و به هلاکت رسانید و شهرها را از مردان شما راحت کرد، و امیر المؤمنین را بر شما تسلط داد!!! علی بن الحسین (علیهما السلام) بدو فرمود: «ای شیخ آیا قرآن خواندی؟».

گفت: آری.

فرمود: این را دانستی: «بگو از شما مزدی جز دوستی ذوی القربی را نمی خواهیم؟» (2) گفت: این آیه را خوانده ام.

فرمود: «مائیم قربی (خویشاوندان پیامبر)، ای شیخ، آیا در بنی اسرائیل خوانده ای: «حق ذوی القربی را بده» (3)؟»

گفت: خواندمش.

فرمود: «مائیم قربی ای شیخ، آیا این آیه را خواندی: «و بدانید آن چه غنیمت گرفتید از هر چیز، پس براستی خمس آن برای خدا و رسول و ذی القربی است؟» (4) گفت: آری.

فرمود: مائیم قربی ای شیخ، آیا این آیه را خواندی: «همانا خدا اراده فرمود که

ص: 219

1- . ابن طاووس، احمد، اللهوف على قتلى الطفوف، مترجم: فهری زنجانی، ص: 177.

2- . «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى .» (شوری / 23)

3- . «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ .» (اسراء / 26)

4- . «اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى .» (انفال / 41)

رجس و پلیدی را از شما اهل البیت ببرد، و تطهیرتان کند در کمال تطهیر؟» (1) گفت: خواندمش.

فرمود: ای شیخ، ماییم اهل البیت که خدا ما را به آیه تطهیر مخصوص داشت.

راوی گوید: شیخ ساکت باقی ماند در حالی که نادم بود از آن چه گفته و گفت: شما را به خدا شما آنانید؟! سجاد(علیه السلام) فرمود: سوگند به خدا که ما هم ایشان هستیم، سوگند به حقّ جدّمان رسول الله(صلی الله علیه و آله) که بی هیچ تردیدی ما همانانیم.

راوی گوید: شیخ گریست و عمامه بر زمین زد، بعد سر را به آسمان برداشت و گفت: خداوندا من از دشمنان آل محمد از جنّ گرفته تا انس بیزارم.

بعد عرض کرد: آیا برایم جای توبه هست؟

فرمود: «آری، اگر توبه کنی خدا توبه ات را می پذیرد و تو با ما خواهی بود».

عرض کرد: من تائبم.

داستان پیرمرد به اطلاع یزید رسید، دستور داد تا او را کشتند.

52. گفتن امام سجاد(علیه السلام) با کوفیان در اسارت

اشاره

«ثُمَّ إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ (عليه السلام) أَوْمَأَ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا فَسَكُتُوا فَفَإِذَا فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَتَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ بِنَفْسِي أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) أَنَا ابْنُ مَنْ انْتَهَكَتْ حُرْمَتُهُ وَ سَلَبَتْ نِعْمَتَهُ وَ انْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَبَى عِيَالَهُ أَنَا ابْنُ الْمَدْبُوحِ بِسَطِّ

ص: 220

1- . «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا.» (احزاب / 33)

الْفَرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلِ وَلَا تَرَاتٍ أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا أَيُّهَا النَّاسُ فَانْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ أَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ فَبِتًّا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوَاءَ لِرَأْيِكُمْ بِأَيَّةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِذْ يَقُولُ لَكُمْ قَتَلْتُمْ عَشْرَتِي وَ أَنْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي قَالَ الرَّاوي:

فَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ فَقَالَ (عليه السلام) رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً قَبْلَ نَصِيحَتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةً حَسَنَةً فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ نَحْنُ كُنَّا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِدِمَامِكَ غَيْرِ زَاهِدِينَ فِيكَ وَ لَا رَاغِبِينَ عَنْكَ فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَإِنَّا حَرَبٌ لِحَرْبِكَ وَ سِلْمٌ لِسِلْمِكَ لِنَأْخُذَنَّ بِزَيْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ نَبْرًا مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا فَقَالَ (عليه السلام) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَيُّهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَهُ حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ أَ تَرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَى آبَائِي مِنْ قَبْلِ كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ فَإِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَدْمِلُ قُتِلَ أَبِي ص بِالْأَمْسِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ مَعَهُ وَ لَمْ يُنْسَى تُكُلُّ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ تُكُلُّ أَبِي وَ بَنِي أَبِي وَ وَجْدُهُ بَيْنَ لَهَاتِي وَ مَرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي وَ عُصْبُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي وَ مَسْأَلَتِي أَنْ تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا ثُمَّ قَالَ:

لَا غَرَوَ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَشَيْخُهُ

قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ أَكْرَمَ

فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانَ بِالَّذِي

أُصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا

قَتِيلٌ بِسَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ

جَزَاءَ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ

ثُمَّ قَالَ رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسٍ فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا يَوْمَ عَلَيْنَا. (1)

ص: 221

1- . ابن طاووس، احمد، اللهوف على قتلى الطفوف، مترجم: فهري زنجاني، ص: 157.

و آن گاه زین العابدین (علیه السلام) فرمان سکوت داد. همگان سکوت کردند، امام بایستاد و بعد از حمد و ثنای خداوند و یاد از پیامبر و تجلیل از او آن گونه که سزاوار بود و پس از درود بر حضرتش فرمود:

مردم! آن کو که مرا شناخته شناخت، و آن کس که مرا نشناخت خود را معرفی می کنم، من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم، من فرزند مذبوح در کرانه شط فراتم بدون آن که خونی یا ارثی از وی طلبکار باشند، من فرزند آنم که هتک حریم وی شده، مال و نعمت وی به یغما رفته، عیالش به اسارت گرفته شده، من فرزند کسی هستم که او را بگرفته کشتند و همین افتخار مرا بس.

مردم! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که به پدرم نامه نگاشتید، و با وی نیرنگ باختید و بدو عهد و پیمان سپردید و بیعتش را به گردن گرفتید، و آن گاه رهایش کرده کمر به قتلش بستید؟! نابود بادید بدان چه برای خود از پیش فرستادید، و بدا به آرای شما، با کدام دیده می توانید به رسول الله (صلی الله علیه و آله) بنگرید آن گاه که این سخن را پیش کشد: عترتم را کشتید و حرمتم را هتک کردید، شما از امت من نیستید؟! راوی گوید: از هر سو صداها بلند شد، در حالی که به يك دیگر می گفتند: هلاك شدید و نمی دانید؟

امام فرمود: خدا رحمت کند آن را که نصیحتم را پذیرفته صیتم را در باره امر خدا و در باره پیامبر و اهل بیتش حفظ کند، چه او الگوی نیکوی ماست.

همگان گفتند: ای فرزند رسول الله! همه ما سامع و مطیع و حافظ ذمه شمائیم. (در خط تسلیم و اطاعت فرمان توایم) و از شما روی بر نمی تابیم، فرمان

ده رحمت خدا بر تو باد، ما با دشمن تو در جنگ و با هر که سازش کنی در خط سازشیم ما یزید را دست گیر می کنیم، از ستم کاران به شما و ما برائت می جوئیم.

امام(علیه السلام) فرمود: هیهات، هیهات، ای نیرنگ بازان بی وفا، چه حيله ها که بین شما و شهواتتان نیست! آیا می خواهید با من آن کنید که از پیش با پدرم کردید؟! نه سوگند به پروردگار راقصات، زیرا آن جراحات هنوز التیام نیافته، این دیروز بود که پدرم صلوات الله علیه با اهل بیتش به شهادت رسیدند، و فراموش نمی شود مصیبت گم کردن رسول الله(صلی الله علیه و آله) و مصیبت از دست دادن پدرم و فرزندانش، دردش در کامم، و تلخی آن بین حنجره و گلویم جا گرفته، غصه هایش سینه ام را می فشارد.

خواسته ام از شما این است که: به نفع ما و به زیان ما مباشید.

لا غرو ان قتل الحسين و شیخه

قد کان خیرا من حسین و اکراما

شگفتی نباشد اگر حسین شهید شد، پدرش از حسین بهتر و گرامی تر بود فلا تفرحوا یا اهل کوفان بالذی

اصاب حسینا کان ذلك اعظما

ای کوفیان بدان چه به حسین رسید شادمان مباشید که این مصیبت بسی بزرگ تر باشد

قتیل بشطّ النَّهرِ روحی فداؤه

جزاء الذی اراده نار جهنّما

شهید در کرانه نهر که جانم فدایش باد، و کیفر آن کس که با او چنین کرد آتش جهنّم است بعد فرمود: از شما همین قدر بسنده کنیم که له و علیه ما مباشید.

53. گفتن حضرت زینب س باکوفیان

اشاره

«قَالَ بَشِيرُ بْنُ خُرَيْمٍ الْأَسَدِيُّ وَ نَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبِ بِنْتِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ وَ لَمْ أَرَ خَفِرَةً وَ

اللَّهِ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّهَا تَفْرَعُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَقَدْ أُوْمَأَتْ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْدَكْتُوا فَارَزَدَتْ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ ثُمَّ قَالَتْ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَنْزَلِ وَالْغَدْرِ أَتَبْكُونَ فَلَا رِقَاتِ الدَّمْعَةَ وَلَا هَدَاةِ الرِّثَّةِ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ النَّبِيِّ نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَائِهَا تَخَذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَلَا وَ هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالنَّطْفُ وَالصَّدْرُ الشَّنْفُ وَ مَلَقُ الْإِمَاءِ وَ غَمَزُ الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كِفْضَةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ أَلَا سَاءَ مَا قَدَمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ أَتَبْكُونَ وَ تَتَحَيَّوْنَ إِيَّيَّيْ وَ اللَّهُ فَابْكُوا كَثِيرًا وَ اضْحَكُوا قَلِيلًا فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ شَنَارِهَا وَ لَنْ تَرَحُّضُوهَا بِغَسَلٍ بَعْدَهَا أَبَدًا وَ أَنَّى تَرَحُّضُونَ قَتَلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَ سَدَّ يَدَ شَيْبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَلَأَ خَيْرَتَكُمْ وَ مَفْرَعِ نَازِلَتِكُمْ وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ وَ مَدْرَةَ سُنَّتِكُمْ أَلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ وَ بَعْدًا لَكُمْ وَ سَدْحًا فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَ تَبَّتِ الْأَيْدِي وَ حَسِرَتِ الصَّفْقَةُ وَ بُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْكُمْ الذَّلَّةُ وَ الْمَسَّةُ كَنَّةً وَ يَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَ تَدْرُونَ أَيَّ كَبِدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيْتُمْ وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ وَ أَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ وَ أَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ انْتَهَكْتُمْ وَ لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَدِّ لِعَاءِ عُنُقَاءِ سَوَاءَ فِقْمَاءِ وَ فِي بَعْضِهَا خَرْقَاءُ شَوْهَاءِ كَطِلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلْءِ السَّمَاءِ أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ أَنْتُمْ لَا تُنْصَرُونَ فَلَا يَسْتَخَفِنَكُمُ الْمَهْلُ فَإِنَّهُ لَا يَحْفِزُهُ الْبِدَارُ وَ لَا يُخَافُ قُوَّةَ النَّارِ وَ إِنْ رَبَّكُمْ لِبِالْمِرْصَادِ» (1)

ص: 224

1- . ابن طاووس، احمد، اللهوف على قتلى الطفوف، مترجم: فهري زنجاني، ص: 147.

بشیر بن خزیم اسدی گوید: زینب دخت علی (علیه السلام) در آن روز که به سخن پرداخت دیدم و ندیدم زنی با حیا و عفیفه ای را که امیر المؤمنین (علیه السلام) است که سخن می گوید، آن زن اشارتی به مردم کرد و فرمود:

خاموش باشید، نفسهای مردم در سینه ها حبس و جرسها از صدا افتادند، بعد فرمود:

حمد و ستایش مر خدای راست و درود بر جدّم محمّد و آل اخیار و طیبین او.

اما بعد. ای اهل کوفه! ای اهل نیرنگ و بی وفائی! آیا می گریید؟! هرگز اشک شما پایان نپذیرفته ناله تان فرو ننشیند، همانا مثل شما مثل آن زنی است که تافته خود را واتابیده، که همواره سوگندهای تان را وسیله درآمد بین خود قرار می دهید.

آیا در شما جز چاپلوسی و آلودگی به تباهی، و ارتجاع و کینه توزی، و تملّقی چون تملّق کنیزان، و رنج و درد دشمنان است؟! یا در میان شما چراگاهی به گستره يك خرابه یا قطعه نقره ای که در لحد گوری نهفته می باشید؟ چه چیز بدی نفس شما از پیش فرستاده که خشم خدا را بر شما فرود آورده و جاودانه در عذاب خواهید بود.

آیا می گریید و ناله از جگر بر می آورید؟! آری به خدا که باید بسیار بگریید و کم بخندید، حقا که همه عار و ننگها را با خود بردید (برای خود جمع کردید) که هرگز تگّه های این عار و ننگ را شستشو نتوانید داد، چگونه می توانید خون زاده خاتم نبوت و معدن رسالت و سیّد جوانان بهشت، و پناه نیکان، و فریادرس محرومان، و منار حجت بر شما و جریان بخش سنت خود را بشوید.

چه گناه سنگینی را به دوش گرفتید، دوری و تباهی از آن شما باد، تلاش شما زیانبار، دست های تان بریده، و کالایتان قرین خسران باد، به خشم خدا بازگشت نموده، و داغ ذلت و بیچارگی بر شما نهاده شد. وای بر شما ای کوفیان، آیا می دانید که چه جگری از رسول الله را پاره پاره کردید؟

و چه زنان گرامی از پیامبر را از پرده بیرون کشیدید، و چه خونی از پیامبر را ریخته، و چه حرمت او را دریدید؟! حقا که چه بلاها و سختی سیاه و ناگواری را دامن زدید! در روایتی آمده: به زشتی و حماقتی به پهنای برجستگیهای زمین و آسمان روی آوردید. آیا به شگفت آمدید از این که آسمان خون بارید، و هر آینه عذاب آخرت خوارکننده تر است و شما یاری نمی شوید، این مهلت (اندک) را خفیف می پندارید، خونخواهی دستخوش از دست رفتن نشود و خدا و پروردگارتان در کمینگاه است.

راوی گوید: به خدا سوگند، مردم را می دیدم که چون سرگشتگان می گریستند و دست ها را بر دهانهای شان نهاده بودند.

پیر مردی را دیدم که در کنارم ایستاده می گریست و ریش وی از اشکش خیس شده بود و می گفت: پدر و مادرم فدایتان، پیران شما بهترین پیران، جوانانتان بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان، و نسل شما بهترین نسلها، و هرگز خوار نگردیده کسی را توان برابری با شما نیست.

الف. ارتباطات و تعاملات کفار

1. کفار، برخلاف توحید، قائل به تثلیث هستند

اشاره

قرآن می فرماید:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ۚ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ ۚ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤفَكُونَ * قُلْ أَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا ۗ وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرِ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ * لَعْنَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ

ص: 227

«آن ها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست (نیز) یقین کافر شدند؛ معبودی جز معبود یگانه نیست؛ و اگر از آن چه می گویند دست بردارند، عذاب دردناکی به کافران آن ها (که روی این عقیده ایستادگی کنند)، خواهد رسید. یا به سوی خدا باز نمی گردند، و از او طلب آمرزش نمی کنند؟ (در حالی که) خداوند آمرزنده مهربان است. مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند، مادرش، زن بسیار راست گویی بود؛ هر دو، غذا می خوردند؛ (با این حال، چگونه دعوی الوهیت مسیح و پرستش مریم را دارید؟! بنگر چگونه نشانه را برای آن ها آشکار می سازیم! سپس بنگر چگونه از حق بازگردانده می شوند! بگو: آیا جز خدا چیزی را می پرستید که مالک سود و زیان شما نیست؟! و خداوند، شنوا و داناست. بگو: ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و غیر از حق نگوئید! و از هوس های جمعیتی که پیش تر گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید! کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند! این به خاطر آن بود که گناه کردند، و تجاوز می نمودند.»

تفسیر

همان طور که در سابق هم اشاره کرده ایم تاریخ مسیحیت می گوید: تثلیث در قرون نخستین و مخصوصاً در عصر مسیح (علیه السلام) وجود نداشت و حتی در اناجیل کنونی با تمام تحریفهایی که در آن به عمل آمده است کم ترین سخنی از تثلیث دیده نمی شود، و خود محققان مسیحیت به این امر معترفند، بنا بر این آن چه در

ص: 228

آیه فوق در مورد پافشاری مسیح(علیه السلام) و روی مسأله توحید دیده می شود مطلبی است که با منابع موجود مسیحیت نیز هماهنگ است و از دلایل عظمت قرآن محسوب می شود(1).

ضمناً باید توجه داشت که آن چه در این آیه مورد بحث واقع شده مسأله غلو و وحدت مسیح با خدا و به عبارت دیگر «توحید در تثلیث» است، ولی در آیه بعد اشاره به مسأله «تعدد خدایان» از نظر مسیحیان یعنی «تثلیث در توحید» کرده می گوید: «آن ها که گفته اند خداوند سومین اقنوم (2) از اقنوم سه گانه است به طور مسلم کافر شده اند؛ «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»؛ بسیاری از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و شیخ طوسی در تیبیان و فخر رازی و قرطبی در تفسیر خود چنین تصور کرده اند که آیه قبل درباره فرقه ای از مسیحیان به نام یعقوبیه است که خدا را با مسیح(علیه السلام) متحد می دانند، ولی این آیه در باره فرقه دیگری به نام «ملکانیه» و «نسطوریه» است که قائل به خدایان سه گانه اند، اما همان طور که سابقاً هم گفتیم این برداشت از مسیحیت با حقیقت تطبیق نمی کند، زیرا اعتقاد به تثلیث در میان همه مسیحیان عمومیت دارد، همان طور که اعتقاد به توحید و یگانگی خدا در میان ما مسلمانان قطعی و مسلم است، منتها آن ها در عین این که خدایان را حقیقتاً سه گانه می دانند، یگانه حقیقی نیز می دانند و به اعتقاد آن ها سه واحد حقیقی يك واحد حقیقی را تشکیل می دهند؛ دو آیه فوق ظاهراً به دو جنبه مختلف این دو قضیه اشاره می کند: در آیه اول اشاره به وحدت خدایان سه گانه،

ص: 229

-
- 1- . جهت مطالعه بیش تر درباره این موضوع و درباره مسأله تثلیث و وحدت در تثلیث ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 220 تا 230.
 - 2- . اقنوم به معنی اصل و ذات، و جمع آن «اقنوم» است.

و در آیه دوم اشاره به تعدد آن ها است، و قرار گرفتن این دو بیان پشت سر هم در حقیقت اشاره به یکی از دلایل روشن ابطال عقیده آن ها می باشد که چگونه خداوند گاهی با مسیح (و روح القدس) حقیقتاً یکی و گاهی حقیقتاً سه چیز می شود مگر مساوی بودن سه با يك معقول است؟

آن چه این حقیقت را تأیید می کند این است که ما در میان مسیحیان هیچ طایفه ای را نمی یابیم که به خدایان سه گانه قائل نباشند(1).

سپس قرآن به طور قاطع در پاسخ آن ها می گوید: «هیچ معبودی جز معبود یگانه نیست»؛ «وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ».

مخصوصاً ذکر کلمه «من» قبل از «اله» تأکید بیش تری را در نفی معبودهای دیگر می رساند.

دگر بار با لحن شدید و مؤکد به آن ها اخطار می کند که «اگر دست از این عقیده برندارند عذاب دردناکی در انتظار کسانی که بر این کفر باقی بمانند خواهد بود»؛ «وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

کلمه «من» در «منهم» به عقیده بعضی بیانیه است، ولی ظاهر این است که برای "تبعیض" بوده باشد و در حقیقت اشاره به کسانی است که بر کفر و شرك خود باقی می مانند و بعد از دعوت قرآن به توحید باز نگشتند، نه آن ها که توبه کردند و بازگشت نمودند.

در تفسیر المنار از کتاب اظهار الحق داستانی نقل شده که ذکر آن در این جا

ص: 230

1- . در بعضی از روایات و بعضی از تواریخ نقل شده که در میان مسیحیان اقلیتی وجود دارند که معتقد به خدایان سه گانه نیستند بلکه تنها به وحدت عیسی با خدا اعتقاد دارند ولی ما امروز کم تر نام و نشانی از آن ها می بینیم.

بی تناسب نیست و نشان می دهد که چگونه تثلیث و توحید نصاری غیر قابل درك می باشند، نویسنده آن کتاب می گوید: سه نفر به آئین مسیحیت در آمدند، کشیش، عقائد ضروری مسیحیت از جمله عقیده تثلیث را به آن ها تعلیم کرد.

روزی یکی از علاقمندان مسیحیت نزد کشیش آمد و از کسانی که تازه به آئین مسیحیت در آمده بودند سؤال کرد، کشیش با کمال خوشوقتی اشاره به آن سه نفر نمود، او بلافاصله پرسید: آیا از عقائد ضروری ما چیزی یاد گرفته اند، کشیش با شجاعت و تأکید گفت: آری سپس به عنوان نمونه یکی از آن ها را صدا زد تا او را در حضور میهمان بیازماید، کشیش گفت: درباره تثلیث چه میدانی؟

او در جواب گفت: شما به من چنین یاد دادید که خدایان سه گانه اند یکی در آسمان است و دیگری در زمین از شکم مریم متولد شد و سومین نفر به صورت کبوتری بر خدای دوم در سن سی سالگی نازل گردید! کشیش عصبانی شد و او را بیرون کرد و گفت چیزی نمی فهمد، و نفر دوم را صدا زد، او در جواب این سؤال در مورد تثلیث، گفت: شما به من چنین تعلیم دادید که خدایان سه بودند، اما یکی از آن ها بدار آویخته شد بنا بر این اکنون دو خدا بیش تر نداریم! خشم کشیش بیش تر شد و او را نیز بیرون کرد و سومی را که باهوش تر و جدی تر در حفظ عقائد دینی بود، صدا زد و همان مسأله را از او پرسید او با احترام گفت: پیشوای من! آن چه را به من آموختید کاملاً حفظ کرده ام و از برکت مسیح به خوبی فهمیده ام شما گفتید: خداوند یگانه سه گانه است و خداوندان سه گانه یگانه اند، یکی از آن ها را بدار زدند و مرد و بنا بر این همه مردند، زیرا او با بقیه یگانه بود و به این ترتیب الان هیچ خدایی وجود ندارد!

در آیه سوم از آن ها دعوت می کند که از این عقیده کفر آمیز توبه کنند تا خداوند آن ها را مشمول عفو و بخشش خود قرار دهد لذا می گوید: «آیا بعد از این همه، آن ها به سوی خدای یگانه باز نمی گردند و از این شرك و کفر طلب آمرزش نمی کنند با این که خداوند غفور و رحیم است؟»؛ «أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

تفسیر

به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره غلو مسیحیان درباره حضرت مسیح (علیه السلام) و اعتقاد به الوهیت او گذشت، در این آیات با دلایل روشنی در چند جمله کوتاه این اعتقاد آن ها را ابطال می کند، نخست می گوید: چه تفاوتی در میان مسیح و سایر پیامبران بود که عقیده به الوهیت او پیدا کرده اید، مسیح بن مریم نیز فرستاده خدا بود و پیش از آن رسولان و فرستادگان دیگری از طرف خدا آمدند؛ «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ».

اگر رسالت از ناحیه خدا دلیل بر الوهیت و شرك است پس چرا درباره سایر پیامبران این مطلب را قائل نمی شوید؟.

ولی می دانیم که مسیحیان منحرف هرگز قانع نیستند که عیسی (علیه السلام) را يك فرستاده خدا بدانند بلکه عقیده عمومی آن ها فعلاً بر این است که او را فرزند خدا و به يك معنی خود خدا می دانند که برای باز خرید گناهان بشریت (نه برای هدایت و رهبری آن ها) آمده است و لذا به او لقب فادی (فدا شونده در برابر گناهان بشر) می دهند.

سپس برای تأیید این سخن می گوید: مادر او، زن بسیار راست گویی بود (وامه صدیقه).

اشاره به این که اولاً کسی که دارای مادر است و در رحم زنی پرورش پیدا می کند و این همه نیاز دارد چگونه می تواند خدا باشد؟ و ثانیاً اگر مادر او محترم است به خاطر این است که او هم در مسیر رسالت مسیح (علیه السلام) با او هماهنگ بود و از رسالتش پشتیبانی می کرد و به این ترتیب بنده خاص خدا بود و نباید او را هم چون يك معبود همان طور که در میان مسیحیان رائج است که در برابر مجسمه او تا سرحد پرستش خضوع می کنند، عبادت کرد.

بعد به یکی دیگر از دلایل نفی ربوبیت مسیح (علیه السلام) اشاره کرده، می گوید:

او و مادرش هر دو غذا می خوردند؛ «كَانَا يَا كُلَّانِ الطَّعَامَ».

کسی که این چنین نیازمند است که اگر چند روز غذا به او نرسد قادر بر حرکت نیست چگونه می تواند خدا یا در ردیف خدا باشد.

و در پایان آیه اشاره به روشنی این دلایل از يك طرف و لجاجت و سرسختی و نادانی آن ها در برابر این دلایل آشکار از طرف دیگر کرده و می گوید: بنگر چگونه دلایل را به روشنی برای آن ها شرح می دهیم و سپس بنگر چگونه این ها از قبول حق سرباز می زنند؛ «انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ (1)

بنا بر این تکرار «انظر» در این دو جمله اشاره به این است که از يك سو در این دلایل روشن بنگر که برای توجه هر کس کافی است و از يك سو به عکس العمل های منفی و حیرت انگیز آن ها بنگر که برای هر کس تعجب آور است. در آیه بعد برای تکمیل استدلال گذشته می گوید: شما می دانید که مسیح (علیه السلام) خود سر تا پا نیازهای بشری

ص: 233

1- . یؤفکون از ماده افك و آن در اصل به معنی منصرف ساختن از چیزی است و مأفوك به کسی گفته می شود که از حق باز داشته شده است، اگر چه بر اثر تقصیر خودش باشد و از آن جا که دروغ انسان را از حق باز می دارد به آن افك گفته می شود.

داشت و مالك سود و زيان خویش هم نبود تا چه رسد به این که مالك سود و زيان شما باشد «آیا چیزی را پرستش می کنید که نه مالك زيان شما است، نه مالك سود شما است»؛ «قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا».

و به همین دلیل بارها در دست دشمنان گرفتار شد و یا دوستانش گرفتار شدند و اگر لطف خدا شامل حال او نبود هیچ گامی نمی توانست بردارد.

و در پایان به آن ها اخطار می کند که گمان نکنید خداوند سخنان ناروای شما را نمی شنود و یا از درون شما آگاه نیست «خداوند هم شنوا است و هم دانا»؛ «وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ جالب این که مسأله بشر بودن مسیح و نیازهای مادی و جسمانی او که قرآن در این آیات و آیات دیگر روی آن تکیه کرده است یکی از بزرگ ترین مشکلات برای مسیحیان مدعی خدایی او شده که برای توجیه آن بسیار دست و پا می کنند و گاهی ناچار می شوند برای مسیح دو جنبه قائل شوند جنبه لاهوت و جنبه ناسوت، از نظر لاهوت فرزند خدا و خود خداست و از نظر ناسوت جسم است و مخلوق خدا و امثال این توجیها که بهترین نشانه ضعف و نادرستی منطق آن ها است.

به این نکته نیز باید توجه کرد که در آیه به جای کلمه «من''' ما» به کار برده شده که معمولاً برای موجودات غیر عاقل ذکر می شود، این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که سایر معبودها و بت ها از قبیل سنگ و چوب را در عمومیت جمله داخل کند و بگوید: اگر پرستش مخلوقی جایز باشد باید بت پرستی بت پرستان نیز مجاز شمرده شود، زیرا در مخلوق بودن همه برابر و مساویند و در حقیقت ایمان به الوهیت مسیح (علیه السلام) یکنوع بت پرستی است نه خدا پرستی. و در آیه بعد به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

دستور می دهد که به دنبال روشن شدن اشتباه اهل کتاب در زمینه غلو درباره پیامبران الهی با استدلالات روشن از آن ها دعوت کند که از این راه رسماً باز گردند و می گوید، «بگو ای اهل کتاب در دین خود، غلو و تجاوز از حد نکنید و غیر از حق چیزی مگویید»؛ «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ» (1).

البته غلو نصاری روشن است و اما در مورد غلو یهود که خطاب یا أَهْلَ الْكِتَابِ شامل آن ها نیز می شود بعید نیست که اشاره به سخنی باشد که درباره عزیر می گفتند و او را فرزند خدا می دانستند. و از آن جا که سرچشمه غلو غالباً پیروی از هوا و هوس گمراهان است، برای تکمیل این سخن می گوید: از هوس های اقوامی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه مستقیم منحرف گشتند، پیروی نکنید؛ «وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ»؛ این جمله در حقیقت اشاره به چیزی است که در تاریخ مسیحیت نیز منعکس است که مسأله تثلیث و غلو درباره مسیح (علیه السلام) در قرون نخستین مسیحیت در میان آن ها وجود نداشت بلکه هنگامی که بت پرستان هندی و مانند آن ها به آئین مسیح (علیه السلام) پیوستند، چیزی از بقایای آئین سابق را که تثلیث و شرك بود به مسیحیت افزودند و لذا می بینیم که ثالث هندی (ایمان به

ص: 235

1- . «لا- تَغْلُوا» از ماده غلو به معنی تجاوز از حق کردن است، منتها هنگامی که در مورد تجاوز مقام و منزله کسی باشد غلو گفته می شود، اگر در نرخ و قیمت باشد غلاء گفته می شود و اگر در مورد تیر باشد غلو (بر وزن دلو) می گویند و این که به جوشش، غلیان گفته می شود و به حیوانی که فوق العاده سرکش است غلواء می گویند همه از همین ماده است، بعضی معتقدند که غلو هم در طرف افراط گفته می شود هم در تفریط در حالی که بعضی دیگر آن را منحصر به طرف تفریط می دانند و نقطه مقابل آن را تقصیر می گویند.

خدایان سه گانه برهما، فیشنو، سیفا) از نظر تاریخی قبل از تثلیث مسیحیت بوده است و در حقیقت این انعکاسی از آن است، در آیه 30 سوره توبه نیز پس از ذکر غلو یهود و نصاری درباره عزیر و مسیح (علیه السلام) می خوانیم: «يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ»؛ «گفتار آن ها شبیه سخنان کافران پیشین است».

در این عبارت دو بار جمله ضلوا درباره کفاری که اهل کتاب، غلو را از آن ها اقتباس کردند تکرار شده است، این تکرار ممکن است به خاطر تأکید بوده باشد و یا به خاطر این که آن ها قبلاً گمراه بودند و بعد که با تبلیغات خود دیگران را نیز گمراه کردند به گمراهی جدیدی افتادند، زیرا کسی که سعی می کند دیگران را هم به گمراهی بکشاند در حقیقت از همه کس گمراه تر است، چرا که نیروهای خود را در مسیر بدبختی خویش و دیگران تلف کرده و بار مسئولیت گناهان دیگران را نیز بر دوش کشیده است. آیا کسی که در جاده مستقیم قرار گرفته هرگز حاضر می شود که علاوه بر بار گناه خویش بار گناه دیگران را نیز بر دوش بکشد.

خداوند در سوره مائده می فرماید:

«كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ * تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسَهُمْ أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ»؛ (1)

«آن ها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند؛ چه بدکاری انجام می دادند! بسیاری از آن ها را می بینی که کافران (و بت پرستان) را دوست می دارند (و با آن ها طرح دوستی می ریزند)؛ نفس (سرکش) آن ها، چه بد اعمالی از پیش

ص: 236

برای (معاد) آن‌ها فرستاد! که نتیجه آن، خشم خداوند بود؛ و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند.»

تفسیر

در این آیات برای این که از تقلیدهای کورکورانه اهل کتاب از پیشینیان شان جلوگیری کند اشاره به سرنوشت شوم آن‌ها کرده و می‌گوید: «کافران از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن شدند و این دو پیامبر بزرگ از خدا خواستند که آن‌ها را از رحمت خویش دور سازد.» «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»؛ در این که چرا تنها نام این دو پیامبر (صلی الله علیه و آله) برده شده است مفسران احتمالاتی داده اند گاهی گفته می‌شود، علت آن این است که سرشناسترین پیامبران بعد از موسی (علیه السلام) این دو پیامبر بودند، و گاهی گفته می‌شود که بسیاری از اهل کتاب افتخار می‌کردند که فرزندان داودند، قرآن با این جمله اعلام می‌کند که داود از کسانی که راه کفر و طغیان پیش گرفتند، متنفر بود، و بعضی گفته اند که این آیه اشاره به دو واقعه تاریخی است که خشم این دو پیامبر بزرگ را برانگیخت و جمعی از بنی اسرائیل را نفرین کردند، داود در مورد ساکنان شهر ساحلی ایله که به «اصحاب سبت» معروفند و سرگذشت آن‌ها در سوره اعراف خواهد آمد، و حضرت مسیح درباره جمعی از پیروان خود که بعد از نزول مائده آسمانی باز هم راه انکار و مخالفت را پیش گرفتند لعن و نفرین نمود.

در هر حال آیه اشاره به این است که بودن جزء نژاد بنی اسرائیل و یا جزء اتباع مسیح، ما دام که هماهنگی با برنامه های آن‌ها نبوده باشد باعث نجات کسی نخواهد شد بلکه خود این پیامبران از این گونه افراد ابراز تنفر و انزجار کردند.

ص: 237

جمله آخر آیه نیز این مطلب را تأکید می کند و می گوید: «این اعلام تنفر و بیزاری به خاطر آن بود که آن ها گناه کار و متجاوز بودند»؛ «ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ»؛ به علاوه آن ها به هیچ وجه مسئولیت اجتماعی برای خود قائل نبودند، و یکدیگر را از کار خلاف نهی نمی کردند، و حتی جمعی از نیکان آن ها با سکوت و سازش کاری، افراد گناه کار را عملاً تشویق می کردند. (1)

2. سعی کفار، مسدود کردن راه خداست

اشاره

قرآن می فرماید:

«فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا»؛ (2)

«ولی جمعی از آن ها به آن ایمان آوردند؛ و جمعی راه (مردم را) بر آن بستند. و شعله فروزان آتش دوزخ، برای آن ها کافی است!»

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا»؛ (3)

«کسانی که کافر شدند، و (مردم را) از راه خدا بازداشتند، در گمراهی دوری گرفتار شده اند.»

«يَسْتُلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلٌ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدُّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكَ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُم عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ

ص: 238

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 5، ص: 34.

2- . نساء / 55.

3- نساء / 167.

النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ (1) «از تو، در باره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می کنند؛ بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است، ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهم تر از آن است؛ و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان بازمی دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند، ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.»

«الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ»؛ (2) «همان ها که (مردم را) از راه خدا بازمی دارند، و (با القای شبهات) می خواهند آن را کج و معوج نشان دهند؛ و آن ها به آخرت کافرند!»

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ»؛ (3) «آن ها که کافر شدند، اموالشان را برای بازداشتن (مردم) از راه خدا خرج می کنند؛ آنان این اموال را (که برای به دست آوردنش زحمت کشیده اند، در این راه) مصرف می کنند، اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد؛ و سپس شکست خواهند خورد؛ و (در جهان دیگر) کافران همگی به سوی دوزخ گردآوری خواهند شد.»

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ

ص: 239

1- . بقره / 217.

2- . اعراف / 45.

3- . انفال / 36.

اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»؛ (1) «و مانند کسانی نباشید که از روی هوی پرستی و غرور و خودنمایی در برابر مردم، از سرزمین خود به (سوی میدان بدر) بیرون آمدند؛ و (مردم را) از راه خدا بازمی داشتند؛ (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آن چه عمل می کنند، احاطه (و آگاهی) دارد!» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛ (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! بسیاری از دانشمندان (اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را باطل می خورند، و (آنان را) از راه خدا بازمی دارند! و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!»

تفسیر

کنز ممنوع است

در آیات گذشته سخن از اعمال شرك آمیز یهود و نصاری بود که برای دانشمندان خود يك نوع الوهیت قائل بودند، آیه مورد بحث می گوید: آن ها نه تنها مقام الوهیت را ندارند بلکه صلاحیت رهبری خلق را نیز دارا نیستند، بهترین گواه این سخن خلافتکاری های گوناگون آن ها بود.

در این جا روی سخن را به مسلمانان کرده، می گوید:

ص: 240

1- . انفال / 47.

2- . توبه / 34.

«ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از علمای اهل کتاب و راهبان، اموال مردم را به باطل می خورند، و خلق را از راه خالق باز می دارند»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ».

جالب این که همان گونه که سیره قرآن است در این جا حکم را روی همه افراد دانشمندان یهود و راهبان نبرده بلکه با تعبیر «کثیرا» در حقیقت اقلیت صالح را استثناء کرده است، و این گونه دقت در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود که در سابق به آن اشاره کرده ایم.

اما این که آن ها چگونه اموال مردم را بیهوده و بدون مجوز و به تعبیر قرآن از طریق "باطل" می خورند در آیات دیگر کم و بیش به آن اشاره شده و قسمتی هم در تواریخ آمده است.

یکی این که: حقایق تعلیمات آئین مسیح(علیه السلام) و موسی(علیه السلام) را کتمان می کردند تا مردم به آئین جدید (آئین اسلام) نگروند، منافع آن ها به خطر نیفتد و هدایایشان قطع نشود، چنان که در آیات 41 و 79 و 174 سوره بقره به آن اشاره شده است.

و دیگر این که: با گرفتن «رشوه» از مردم حق را باطل و باطل را حق می کردند و به نفع زورمندان و اقویا حکم باطل می دادند، چنان که در آیه 41 سوره «مائده» به آن اشاره شده است.

یکی دیگر از طرق نامشروع در آمدشان این بود که به نام «بهشت فروشی» و یا «گناه بخشی» مبالغ هنگفتی از مردم می گرفتند و بهشت و آمرزش را که منحصر در اختیار خداوند است به مردم می فروختند که در تاریخ مسیحیت سر و صدای زیادی بپا کرده و بحث ها و جدالهایی برانگیخته است!

و اما جلوگیری کردنشان از راه خدا روشن است، زیرا آیات الهی را تحریف می کردند و یا به خاطر حفظ منافع خویش مکتوم می داشتند، بلکه هر کس را مخالف مقام و منافع خود می دیدند متهم می ساختند، و با تشکیل "محکمه های تفتیش مذهبی" آن ها را به بدترین وجهی محاکمه و به شدیدترین وضعی محکوم و مجازات می کردند.

و اگر به راستی آن ها اقدام به چنین کاری نکرده بودند و پیروان خویش را قربانی مطامع و هوس های خود نمی ساختند امروز گروه های زیادتری آئین حق یعنی اسلام را از جان و دل پذیرفته بودند، بنا بر این به جرئت می توان گفت: گناه میلیونها انسان که در ظلمت کفر باقی مانده اند به گردن آن ها است!

هم اکنون نیز دستگاه کلیسا و یهود برای دگرگون ساختن افکار عمومی مردم جهان در باره اسلام به چه کارهایی که دست نمی زنند و چه تهمت های عجیب و وحشتناکی که نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) روا نمی دارند.

این موضوع به قدری دامنه دار است که جمعی از علمای روشنفکر مسیحی صریحاً به آن اعتراف کرده اند که روش سنتی کلیسا در مبارزه ناجوانمردانه با اسلام یکی از علل بی خبر ماندن غریبها از این آئین پاک است.

سپس قرآن به تناسب بحث دنیا پرستی پیشوایان یهود و نصاری به ذکر يك قانون کلی در مورد ثروت اندوزان پرداخته، می گوید: «كسانی که طلا- و نقره را جمع آوری و پنهان می کنند و در راه خدا اتفاق نمی نمایند آن ها را به عذاب دردناکی بشارت ده»؛ «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». «یکنزون» از ماده «کنز» بر وزن و به معنی «گنج» است که در اصل به معنی

جمع و جور کردن اجزاء چیزی گفته می شود لذا شتر پر گوشت را «کناز اللحم» می نامند سپس به جمع آوری و نگهداری و پنهان نمودن اموال و یا اشیاء گران قیمت اطلاق گردیده است.

بنا بر این در مفهوم آن جمع آوری و نگاهداری و گاهی پنهان کردن نیز افتاده است.

«ذهب» به معنی «طلا» و «فضه» به معنی «نقره» است. بعضی از دانشمندان لغت (طبق نقل طبرسی در مجمع البیان) در باره این دو لغت تعبیر جالبی کرده اند و گفته اند: این که به «طلا»، «ذهب» گفته می شود برای آن است که به زودی از دست می رود و بقایایی ندارد (ماده «ذهاب» در لغت به معنی رفتن است) و این که به «نقره»، «فضه» گفته می شود به خاطر آن است که به زودی پراکنده و متفرق می گردد («انفضاض» در لغت به معنی پراکندگی است) و برای پی بردن به چگونگی حال این گونه ثروت ها همین نام گذاری آن ها کافی است!

از آن روز که جامعه های انسانی شکل گرفت مسأله مبادله فرآورده های مختلف در میان انسان ها رواج داشت، هر کس ما زاد احتیاجات خود را از فرآورده های کشاورزی و دامی و غیر آن در معرض فروش قرار می داد، ولی در آغاز مبادله ها همواره به صورت مبادله جنس به جنس بود، زیرا پول اختراع نشده بود، و از آن جا که مبادله جنس به جنس مشکلات فراوانی ایجاد می کرد، زیرا چه بسا افراد ما زاد نیاز خود را می خواستند بفروشند، ولی چیز دیگری در آن حال مورد نیازشان نبود که با آن بخرند اما مایل بودند آن را به چیزی تبدیل کنند که هر گاه بخواهند

بتوانند با آن اجناس مورد نظر خویش را فراهم سازند، از این جا مسأله اختراع «پول» مطرح شد.

پیدایش «نقره» و از آن مهم تر «طلا» به این فکر تحقق بخشید و این دو فلز به ترتیب پول ارزان قیمت و گران قیمت را تشکیل دادند و به وسیله آن ها گردش معاملات رونق بیش تر و چشم گیرتری پیدا کرد.

بنا بر این فلسفه اصلی پول همان گردش کامل تر و سریع تر چرخ های مبادلات اقتصادی است، و آن ها که پول را به صورت «گنجینه» پنهان می کنند نه تنها موجب رکود اقتصادی و زیان به منافع جامعه می شوند بلکه عمل آن ها درست بر ضد فلسفه پیدایش پول است.

آیه فوق صریحاً ثروت اندوزی و گنجینه سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان دستور می دهد که اموال خویش را در راه خدا، و در طریق بهره گیری بندگان خدا به کار اندازند، و از اندوختن و ذخیره کردن و خارج ساختن آن ها از گردش معاملات به شدت پرهیزند، در غیر این صورت باید منتظر عذاب دردناکی باشند.

این عذاب دردناک تنها کیفر شدید روز رستاخیز نیست، بلکه مجازات های سخت این دنیا را که بر اثر به هم خوردن موازنه اقتصادی و پیدایش اختلافات طبقاتی دامان فقیر و غنی را می گیرد نیز شامل می شود.

اگر در گذشته مردم دنیا به اهمیت این دستور اسلامی درست آشنا نبودند امروز ما به خوبی می توانیم به آن پی ببریم، زیرا نابسامانی هایی که دامن بشر را، بر

اثر ثروت اندوزی گروهی خود خواه و بی خیر، گرفته و به شکل آشوبها و جنگ ها و خونریزیها ظاهر می شود بر هیچ کس پوشیده نیست.

جمع ثروت تا چه اندازه "کنز" محسوب می شود؟

در میان مفسران در مورد آیه فوق گفتگو است که آیا هر گونه گرد آوری ثروت اضافه بر نیازمندیهای زندگی "کنز" محسوب می شود، و طبق آیه فوق حرام است؟

یا این که این حکم مربوط به آغاز اسلام و قبل از نزول حکم زکات بوده و سپس با نزول حکم زکات بر داشته شده؟

و یا این که اصولاً آن چه واجب است پرداختن زکات سالانه است و نه غیر آن، بنا بر این هر گاه انسان اموالی را جمع آوری کند و هر سال مرتباً مالیات اسلامی آن یعنی زکات را پردازد مشمول آیه فوق نخواهد بود.

در بسیاری از روایات که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده تفسیر سوم به چشم می خورد مثلاً در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین می خوانیم:

«ای مال ادیت زکاته فلیس بکنز؛ هر مال که زکات آن را پرداززی کنز نیست.»⁽¹⁾

و نیز می خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد کار بر مسلمانان مشکل گردید و گفتند با این حکم هیچ یک از ما نمی تواند چیزی برای فرزندان خود ذخیره کند و آینده آن ها را تأمین نماید... سرانجام از پیامبر سؤال کردند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«ان الله لم يفرض الزكاة الا- ليطيب بها ما بقى من اموالكم و انما فرض المواريث من اموال تبقى بعدكم؛ خداوند زکات را واجب نکرده است مگر به خاطر این که باقیمانده اموال شما برای شما پاک و پاکیزه باشد، لذا قانون ارث را در باره اموالی که بعد از شما می ماند

ص: 245

1- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 10، ص: 404.

قرار داده است.»⁽¹⁾ یعنی اگر گردآوری مال به کلی ممنوع بود قانون ارث موضوع نداشت.

در کتاب «امالی»، «شیخ طوسی» از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز همین مضمون نقل شده است که «هر کس زکات مال خود را بپردازد باقیمانده آن کنز نیست»⁽²⁾.

ولی روایات دیگری در منابع اسلامی مشاهده می کنیم که مضمون آن با تفسیر فوق ظاهراً و در بدو نظر سازگار نیست، از جمله حدیثی است که در «مجمع البیان» از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«ما زاد علی اربعة آلاف فهو كنز ادى زكاته او لم يودها و ما دونها فهي نفقة فبشرهم بعذاب أليم؛ هر چه از چهار هزار (درهم) - که ظاهراً اشاره به مخارج يك سال است بیش تر باشد "کنز" است خواه زکاتش را بپردازند یا نه، و آن چه کم تر از آن باشد نفقه و هزینه زندگی محسوب می شود، بنا بر این ثروت اندوزان را به عذاب دردناك بشارت ده.»⁽³⁾

و در کتاب «کافی» از «معاذ بن کثیر» چنین نقل شده که می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می گفت: «شیعیان ما فعلاً آزادند که از آن چه در دست دارند در راه خیر انفاق کنند (و باقیمانده برای آن ها حلال است) اما هنگامی که «قائم» ما قیام کند تمام کنزها و ثروت های اندوخته را تحریم خواهد کرد تا همه را نزد او آرند و از آن در برابر دشمنان کمک گیرد و این مفهوم کلام خداست که در کتابش فرموده «و الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...»⁽⁴⁾.

ص: 246

1- . همان، ج 10، ص: 404.

2- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 2، ص: 213.

3- . همان.

4- . همان.

در شرح حال «ابوذر» نیز کرارا و در بسیاری از کتب این مطلب نقل شده است که او آیه فوق را در برابر معاویه در شام هر صبح و شام می خواند و با صدای بلند فریاد می زد: «بشر اهل الکنوز بکی فی الجباه و کی بالجنوب و کی بالظهور ابداء حتی یتردد الحر فی اجوافهم؛ به گنج اندوزان بشارت ده که هم پیشانی آن ها را با این اموال داغ می کنند و هم پهلوها و هم پشتهای شان را تا سوزش گرما، در درون وجود آن ها به حرکت در آید!»⁽¹⁾

و نیز استدلال «ابوذر» در برابر «عثمان» به آیه فوق نشان می دهد که او معتقد بوده است که آیه مخصوص مانعان زکات نیست، بلکه غیر آن ها را نیز شامل می شود.

از بررسی مجموع احادیث فوق به ضمیمه خود آیه می توان چنین نتیجه گرفت که در شرائط عادی و معمولی یعنی در مواقعی که جامعه در وضع ناگوار و خطرناکی نیست و مردم از زندگانی عادی بهره مندند پرداختن زکات کافی است و باقیمانده کنز محسوب نمی شود (البته باید توجه داشت که اصولاً با رعایت موازین و مقررات اسلامی در درآمدها، اموال به صورت فوق العاده متراکم نمی شود، زیرا اسلام آن قدر قید و شرط برای آن قائل شده است که تحصیل چنین مالی غالباً غیر ممکن است).

و اما در مواقع فوق العاده و هنگامی که حفظ مصالح جامعه اسلامی ایجاب کند حکومت اسلامی می تواند محدودیتی برای جمع آوری اموال قائل شود (آن چنان که در روایت علی (علیه السلام) خواندیم) و یا به کلی همه اندوخته ها و ذخیره های

ص: 247

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 122.

مردم را برای حفظ موجودیت جامعه اسلامی مطالبه کند (آن چنان که در روایت امام صادق (علیه السلام) در باره زمان قیام قائم آمده است که با توجه به ذکر علت در آن روایت سایر زمان ها را نیز شامل می شود، زیرا می فرماید: «فیستعین به علی عدوه».

ولی تکرار می کنیم که این موضوع تنها در اختیار حکومت اسلامی است و او است که می تواند چنین تصمیمی را در مواقع لزوم بگیرد.

و اما داستان «ابو ذر»، ممکن است ناظر به همین موضوع باشد که در آن روز جامعه اسلامی آن چنان نیاز شدیدی داشت که اندوختن ثروت در آن روز مخالف منافع جامعه و حفظ موجودیت آن بود.

و یا این که نظر «ابو ذر» به اموال بیت المال بود که در دست «عثمان» و «معاویه» قرار داشت، و می دانیم این گونه اموال را با وجود مستحق و نیازمند لحظه ای نمی توان ذخیره کرد، بلکه باید به صاحبانش داد و مسأله زکات در این جا به هیچ وجه مطرح نیست.

به خصوص همه تواریخ اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت گواهی می دهد که عثمان اموال کلانی از بیت المال را به خویشاوندان خود داد، و معاویه از آن کاخی ساخت که افسانه کاخ های ساسانیان را زنده کرد، و «ابو ذر» حق داشت که در برابر آن ها این آیه را خاطر نشان سازد!

ابو ذر و اشتراکیت

می دانیم از ایرادهای مهمی که به خلیفه سوم گرفته شده مسأله تبعید خشونت آمیز «ابو ذر» به سرزمین بد آب و هوای "ریذه" است که منتهی به مرگ این صحابی بزرگ و این مجاهد فداکار راه اسلام گردید همان کسی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در

باره او نقل کرده اند: «آسمان سایه نیفکند و زمین در روی خود حمل نکرد کسی را که راست گوتر از ابوذر باشد».

این را نیز می دانیم که اختلاف «ابوذر» با «عثمان» بر سر تمنای مال و مقام نبود، چه این که او مردی از هر نظر پارسا و وارسته بود، بلکه سرچشمه اختلاف تنها ریخت و پاش خلیفه سوم از بیت المال و بذل و بخشش بی حساب او به اقوام و بستگانش بود.

«ابوذر» در مسائل مالی مخصوصاً آن جا که به «بیت المال» مربوط می شد بسیار سخت گیر بود و می خواست همه مسلمانان روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در این زمینه تعقیب کنند، اما می دانیم در عصر خلیفه سوم جریان امور طور دیگری بود.

به هر صورت هنگامی که سخنان صریح و قاطع این صحابی بزرگ بر خلیفه سوم سخت آمد نخست او را به شام فرستاد اما «ابوذر» این بار صریح تر و قاطعتر در برابر اعمال «معاویه» پیاخاست تا آن جا که «ابن عباس» می گوید معاویه به عثمان نوشت اگر نیازی به شام داری «ابوذر» را باز گردان که اگر در شام بماند این منطقه از دست تو خواهد رفت.

«عثمان» نام های نوشت، و «ابوذر» را احضار کرد و طبق بعضی از تواریخ به «معاویه» دستور داد او را با مأموران خشن که شب و روز او را به سوی «مدینه» راه ببرند و لحظه ای راحت نگذارند، بفرستد، به گونه ای که «ابوذر» به هنگام ورود به «مدینه» بیمار شد و چون حضور او در مدینه نیز قابل تحمل برای دستگاه خلافت نبود، وی را به «ربذه» فرستاد و در همانجا از دنیا رفت.

کسانی که می خواهند از خلیفه سوم در این باره دفاع کنند گاهی «ابوذر» را

متهم می کنند که او عقیده اشتراکی داشت و تمام اموال را مال خدا می دانست و مالکیت شخصی را انکار می کرد!!.

و این تهمت بسیار عجیبی است، آیا با این که قرآن با صراحت تمام مالکیت شخصی را با شرائطی محترم شمرده، با این که «ابوذر» از نزدیک ترین افراد به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و در دامن قرآن پرورش یافته بود، و در زیر آسمان راست گوتر از او پیدا نمی شد، چگونه می توان چنین نسبتی را به او داد؟

بیابان نشینهای دور افتاده این حکم اسلامی را می دانستند، آیات مربوط به تجارت و ارث و مانند آن را شنیده بودند، آیا باورکردنی است که نزدیک ترین شاگردان پیامبر از این حکم بی خبر باشد؟

آیا جز این است که متعصبان لجوج برای تبرئه خلیفه سوم و از آن عجیب تر برای تبرئه دستگاه معاویه چنین تهمتی را بر او بسته اند، و هنوز هم گروهی چشم و گوش بسته آن را تعقیب می کنند؟! آری ابوذر با الهام از آیات قرآن مخصوصاً آیه «کنز» معتقد بود، و صریحاً این عقیده خود را اظهار می داشت، که بیت المال اسلام نباید به صورت ملك خصوصی اشخاص در آید، و نباید از این اموال که حق محرومان و نیازمندان در آن است و باید در راه تقویت اسلام و مصالح مسلمین به کار افتد، حاتم بخشی کرد، و یا افسانه کاخ های «کسری» و «قیصر» را از نو زنده نمود.

به علاوه «ابوذر» عقیده داشت در آن روز که گروهی از مسلمانان سخت در مضیقه هستند ثروت مندان جمعیت نیز به زندگی ساده تری قانع شوند و از اموال خود در راه خدا انفاق نمایند.

اگر ابوذر گناهی داشته همین بوده است، ولی مورخان مزدور و بنی امیه و

راویان چاپلوس و متملق و دین فروش برای دگرگون ساختن چهره این مرد مجاهد چنین تهمت های ناروایی را به او بسته اند.

گناه دیگر «ابوذر» این بود که عشق و علاقه خاصی به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) داشت این گناه نیز به تنهایی کافی بود که دروغپردازان بنی امیه قدرت جهنمی خود را برای لکه دار ساختن حیثیت «ابوذر» به کار گیرند، ولی دامان او آن چنان پاک بود و راست گویی و آگاهی او نسبت به مسائل اسلامی آن چنان روشن که همه این دروغپردازان را رسوا ساخت! از جمله دروغ های عجیبی که برای تبرئه خلیفه سوم در این جا به ابوذر بسته اند این است که طبق نقل "ابن سعد" در «طبقات» می گویند: جمعی از اهل کوفه به «ابوذر» در همان زمان که در «ریذه» بود گفتند: این مرد (یعنی عثمان) این همه کارها را با تو کرد آیا حاضری پرچمی برافرازی و ما در زیر آن با او به نبرد برخیزیم؟ «ابوذر» گفت: نه، اگر عثمان مرا از مشرق به مغرب بفرستد مطیع فرمانش خواهم بود!⁽¹⁾

این دروغ پردازان هیچ توجه نکردند که اگر او چنین تسلیم فرمان خلیفه بود این قدر مزاحم او نمی شد که حضورش در مدینه بار سنگینی بر خاطر خلیفه باشد و به هیچ وجه نتواند او را تحمل کند.

و عجیب تر از آن سخنی است که نویسنده «المنار» در ذیل همین آیه مورد بحث ضمن اشاره به جریان «ابوذر» می گوید که داستان «ابوذر» نشان می دهد که در عصر صحابه (مخصوصاً عثمان) چه اندازه اظهار عقیده آزاد بود! و دانشمندان محترم بودند! و خلفاء محبت داشتند! تا آن جا که «معاویه» جرئت نکرد به «ابوذر»

ص: 251

چیزی بگوید بلکه به بالاتر از خود یعنی خلیفه نوشت و از او دستور خواست! به راستی تعصب چه کارها که نمی کند آیا تبعید به سرزمین گرم و خشک و سوزان "ربذه" سرزمین مرگ و آتش نمونه احترام به آزادی فکر و محبت به علماء بود؟ آیا سپردن این صحابی بزرگ را به دست مرگ دلیل بر حریت عقیده محسوب می شد؟ آیا اگر معاویه از ترس سیل افکار عمومی به تنهایی نقشه ای برای ابو ذر نکشید دلیل بر این است که نسبت به او احترام می گذاشت؟

و باز از عجائب این داستان این است که مدافعان از خلیفه می گویند:

تبعید ابو ذر به حکم قانون «تقدیم دفع مفسده بر جلب مصلحت» صورت گرفت، زیرا گرچه بودن ابو ذر در مدینه مصالح بزرگی داشت و مردم از علم و دانش او بهره فراوان می بردند، ولی عثمان عقیده داشت که ماندن او در مدینه به خاطر طرز تفکر انعطاف ناپذیر و خشنی که در باره اموال داشت سرچشمه مفسدی خواهد شد و لذا از منافع وجود او چشم پوشیده و او را به خارج از مدینه فرستاد و چون هم ابو ذر مجتهد بود و هم عثمان، در این جا ایرادی به عمل هیچ کدام وارد نخواهد شد! (1)

راستی ما نمی دانیم چه مفسده ای بر وجود ابو ذر در مدینه مترتب می شد؟ آیا باز گرداندن مردم به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مفسده است؟

چرا" ابو ذر به خلیفه اول و دوم که در امور مالی برنامه های عثمان را نداشتند ایراد نکرد؟

آیا باز گرداندن مردم به برنامه های مالی صدر اسلام منشأ فساد بود؟

آیا تبعید «ابو ذر» و بریدن زبان حق گوی او سرچشمه اصلاح شد؟

ص: 252

آیا ادامه کار عثمان مخصوصاً در مسائل مالی به انفجاری عظیم که خود او هم قربانی آن شد نینجامید؟

آیا این مفسده بود و ترك آن مصلحت؟! ولی چه می توان کرد؟ هنگامی که تعصب از در وارد می شود منطق از در دیگر فرار می کند.

به هر حال راه و رسم این صحابی بزرگ بر هیچ محقق منصفی پوشیده نیست و نیز هیچ راه منطقی برای تبرئه خلیفه سوم از آزاری که به ابو ذر رسانید وجود ندارد. (1)

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»؛ (2) «همان ها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند؛ و (مردم را) از راه خدا باز می دارند؛ و می خواهند راه حق را منحرف سازند؛ آن ها در گمراهی دوری هستند!»

3. کفار، مانع رسیدن به خانه خدا!

اشاره

قرآن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»؛ (3)

«کسانی که کافر شدند، و مؤمنان را از راه خدا بازداشتند، و (هم چنین) از مسجد الحرام، که آن را برای همه مردم، برابر قرار دادیم، چه کسانی که در آن جا زندگی می کنند یا از نقاط دور وارد

ص: 253

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 391.

2- . ابراهیم / 3.

3- . حج / 25.

می شوند (، مستحقّ عذابی دردناکند)؛ و هر کس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او می چشانیم!»

تفسیر

در آیات گذشته سخن از کفار به طور مطلق در میان بود، ولی در آیه مورد بحث، اشاره به گروه خاصی از آنان شده است که دارای تخلفات و گناهان سنگین مخصوصاً در رابطه با «مسجد الحرام» و «مراسم پرشکوه حج» هستند.

نخست می گوید: «کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا، جلوگیری می کنند...»؛ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ».

«هم چنین مردم با ایمان را از کانون بزرگ توحید، مسجد الحرام باز می دارند، همان مرکزی که آن را برای همه مردم یکسان قرار داده ایم، چه آن ها که در آن سرزمین زندگی می کنند و چه آن ها که از نقاط دور به سوی آن می آیند مستحقّ عذابی دردناکند»؛ «وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ».

«و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد، دست به ظلم و ستم بیالاید ما از عذاب دردناک به او می چشانیم»؛ «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ».

در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق، مرتکب سه جنایت بزرگ شده اند:

1. جلوگیری از راه خدا و ایمان و طاعت او؛

2. جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود؛

3. در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می زنند.

خداوند این گروه را که مستحق عذاب الیمند کیفر می دهد.

نکته ها

1. در این آیه، «کفر» این گروه به صورت «فعل ماضی»، و «جلوگیری از طریق خدا» به صورت «فعل مضارع» آمده است، اشاره به این که کفر آن ها قدیمی است و اما تلاش و کوشششان برای گمراه ساختن مردم، همیشگی و مستمر است، به تعبیر دیگر جمله اول از اعتقاد باطل آن ها که يك امر ثابت است سخن می گوید، و جمله دوم از عمل آن ها که تکرار «صد عن سبیل الله» است.

منظور از «صد عن سبیل الله» چیست ؟

2. منظور از «صد عن سبیل الله»، هر گونه تلاش و کوشش برای جلوگیری مردم از ایمان و اعمال صالح است، و تمام برنامه های تبلیغاتی و عملی که در جهت تخریب اعتقادات و انحراف آن ها از راه های صحیح و اعمال پاک انجام می گیرد در این مفهوم وسیع جمع است.

همه مردم در این مرکز عبادت یکسانند

در تفسیر جمله «سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» مفسران بیانات گوناگونی دارند: بعضی گفته اند منظور این است که همه مردم در مراسم عبادت در این کانون توحید یکسانند، و هیچ کس حق مزاحمت به دیگری در امر حج و عبادت در کنار خانه خدا ندارد.

در حالی که بعضی معنی وسیع تری برای این جمله قائل شده اند و گفته اند

ص: 255

نه تنها در مراسم عبادت مردم یکسانند بلکه در استفاده کردن از زمین و خانه های اطراف مکه برای استراحت و سایر نیازهای خود نیز باید مساوات باشد، به همین جهت جمعی از فقهاء خرید و فروش و اجاره خانه های مکه را تحریم کرده اند و آیه فوق را شاهد بر آن می دانند.

در روایات اسلامی نیز تأکید شده که نباید زوار خانه خدا را از سکونت در خانه ها و منازل مکه جلوگیری کرد که بعضی به صورت تحریم و بعضی به صورت کراهت است. در نهج البلاغه در نام های که علی (علیه السلام) به «قثم بن عباس» فرماندار مکه نگاشت چنین می خوانیم:

«و مر اهل مکه ان لا یاخذوا من ساکن اجراء، فان الله سبحانه یقول: «سَوَاءٌ اَلْعَاكِفُ فِیْهِ وَ اَلْبَادِ» فالعاکف المقیم به، و البادی الذی یحج الیه من غیر اهل؛ به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر سکنی می کنند اجاره بها نگیرند، زیرا خداوند می فرماید: در این سرزمین کسانی که مقیمند یا از بیرون می آیند یکسانند، منظور از «عاکف» کسی است که در آن جا اقامت دارد، و از «بادی» کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج می آید.»⁽¹⁾

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه می خوانیم:

«کانت معاویة بن ابی سفیان، و لیس ینبغی لاحد ان یمنع الحاج شیئا من الدور و منازلها؛ در آغاز خانه های مکه، در نداشت، نخستین کسی که برای خانه خود در گذاشت معاویه بود، و سزاوار نیست هیچ کس حجاج را از خانه ها و منازل مکه منع کند.»

ص: 256

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، نامه 67.

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که زوار خانه خدا حق دارند از حیاط خانه ها تا پایان مناسک حج استفاده کنند.

البته این حکم تا حدود زیادی با بحث آینده ارتباط دارد که منظور از مسجد الحرام در این آیه خصوص آن مسجد است، یا تمام مکه را شامل می شود، در صورتی که قول اول را بپذیریم نوبت به خانه های مکه نمی رسد، ولی در صورتی که تمام مکه را در مفهوم آیه داخل بدانیم تحریم خرید و فروش و یا اجاره گرفتن از خانه های مکه برای حجاج مطرح می شود و از آن جا که این مطلب از نظر منابع فقهی و روایات و تفسیر مسلم نیست حکم به تحریم مشکل است، ولی بدون شك سزاوار است اهل مکه هر گونه تسهیلاتی برای زوار خانه خدا قائل شوند و هیچ گونه اولویت و امتیازی برای خود نسبت به آن ها حتی در خانه ها قائل نشوند، و روایات نهج البلاغه و مانند آن نیز ظاهراً اشاره به همین است.

و به هر حال قول به تحریم در میان فقهای شیعه و اهل تسنن، طرف داران زیادی ندارد (برای توضیح بیش تر به جلد 20 جواهر الکلام صفحه 48 به بعد در احکام منی مراجعه شود).

این معنی نیز مسلم است که هیچ کس حق ندارد به عنوان متولی خانه خدا یا عناوین دیگر، کم ترین مزاحمتی برای زائر این خانه ایجاد کند، و یا آن را بیک پایگاه اختصاصی برای تبلیغات و برنامه های خود تبدیل نماید.

منظور از مسجد الحرام در این آیه چیست؟

بعضی گفته اند منظور همان ظاهر آن است یعنی خانه کعبه و کل مسجد الحرام، ولی بعضی آن را اشاره به «تمام مکه» می دانند، و آیه اول سوره اسراء را که

ص: 257

در باره معراج پیامبر (صلی الله علیه و آله) است دلیل بر آن می دانند، زیرا در این آیه تصریح شده که آغاز معراج از مسجد الحرام بود در حالی که تاریخ می گوید از «خانه خدیجه» یا «شعب ابی طالب» یا «خانه ام هانی» بوده است، معلوم می شود منظور از مسجد الحرام کل مکه است (1).

ولی از آن جا که شروع معراج پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بیرون مسجد الحرام مسلم نیست، و احتمال دارد که از خود مسجد، صورت گرفته باشد، ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از ظاهرش بازگردانیم، بنا بر این موضوع بحث در این آیه خود مسجد الحرام است. و اگر در روایات فوق خواندیم که به همین آیه برای مساوات مردم در خانه های مکه استدلال شده است به خاطر این است که حکم مزبور ظاهراً یک حکم استجابی است و در یک حکم استجابی توسعه موضوع روی تناسبها مانعی ندارد.

«الحاد به ظلم» چیست؟

«الحاد» در لغت به معنی انحراف از حد اعتدال است، و «لحد» را از این جهت لحد گویند که حفره ای در کنار قبر و خارج از حد وسط آن است.

بنا بر این منظور از جمله فوق کسانی است که با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج می شوند، و در آن سرزمین مرتکب خلاف می گردند، منتهی بعضی ظلم را در این جا منحصرأ به معنی «شرك» تفسیر کرده اند، و بعضی حلال شمردن محرمات،

ص: 258

1- . فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج 1، ص: 335.

در حالی که بعضی دیگر از مفسران آن را به معنی وسیع کلمه یعنی هر گونه گناه و ارتکاب حرام حتی دشنام و بدگویی به زیر دستان را در مفهوم آن داخل می دانند، و می گویند ارتکاب هر گونه گناه در آن سرزمین مقدس کیفرش شدیدتر و سنگین تر است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که یکی از یارانش از تفسیر این آیه سؤال کرد امام فرمود:

«كل ظلم يظلم الرجل نفسه به مكة من سرقة او ظلم احد او شیء من الظلم فانی اراه الحداد، و لذلك كان ينهی ان یسكن الحرم؛ هر گونه ستمی که انسان به خودش در سرزمین مکه کند اعم از سرقت و ظلم به دیگران و هر گونه ستم، من همه این ها را الحداد (و مشمول این آیه) می دانم، و لذا امام افراد را از این که مکه را مسکن خود سازند نهی می کرد (چرا که گناه در این سرزمین مسئولیت سنگین تری دارد).»⁽¹⁾

روایات دیگری نیز به همین معنی نقل شده، و با اطلاق ظاهر آیه نیز هماهنگ است.

به همین دلیل بعضی از فقهاء احتمال داده اند که اگر کسی در حرم مکه مرتکب گناهی شود که در اسلام حد برای آن تعیین شده است باید علاوه بر حد تعزیر و مجازات اضافی نیز بشود و به جمله «نُذِفُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» استدلال کرده اند⁽²⁾.

از آن چه گفتیم روشن می شود کسانی که آیه فوق را منحصرأ به معنی نهی از

ص: 259

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 3، ص: 482.

2- . فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج 1، ص: 335.

احتکار یا داخل شدن در منطقه حرم بدون احرام، تفسیر کرده اند منظورشان بیان يك مصداق روشن بوده است، و گر نه هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم وسیع آیه در دست نیست. (1)

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَصُورُوا اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ»؛ (2) «آنان که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان (باز) به مخالفت با رسول (خدا) برخاستند، هرگز زبانی به خدا نمی رسانند و (خداوند) به زودی اعمالشان را نابود می کند!»

4. کفار، مانع ساخت مساجد و ذکر خدا هستند

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ (3)

«کیست ستم کارتر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کرد و سعی در ویرانی آن ها نمود؟! شایسته نیست آنان، جز با ترس و وحشت، وارد این (کانون های عبادت) شوند. بهره آن ها در دنیا (فقط) رسوایی است و در سرای دیگر، عذاب عظیم (الهی)!»

ص: 260

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 14، ص: 61.

2- . محمد / 1 و 32.

3- . بقره / 114.

ستم کارترین مردم

بررسی شأن نزولهای فوق نشان می دهد که روی سخن در آیه به هر سه گروه، یهود و نصاری و مشرکان، است، هر چند بحث های آیات گذشته، بیش تر به یهود اشاره می کرد و گاهی به نصاری.

به هر حال «یهود» با ایجاد وسوسه در مسأله تغییر قبله کوشش داشتند که مسلمانان به سمت بیت المقدس نماز بخوانند تا با این کار هم تفوقی بر آن ها داشته باشند و هم مسجد الحرام و کعبه را از رونق بیندازند(1).

«مشرکان مکه» نیز با منع پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) و مسلمانان از زیارت خانه خدا عملاً به سوی خرابی این بنای الهی گام برمی داشتند.

«مسیحیان» نیز با گرفتن بیت المقدس و ایجاد وضع ناهنجاری که در بالا از ابن عباس نقل شد در تخریب آن می کوشیدند. قرآن در برابر این سه گروه و تمام کسانی که در راهی مشابه آن ها گام بر می دارند می گوید: «چه کسی ستم کارتر است از آن ها که از بردن نام خدا در مساجد الهی جلوگیری می کنند و سعی در ویرانی آن ها دارند»؛ «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا».

به این ترتیب قرآن این جلوگیری را ستمی بزرگ و عاملان آن را ستم کارترین مردم معرفی می کند و راستی هم چه ستمی از این بالاتر که در تخریب پایگاه های

ص: 261

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ذیل آیه.

توحید بکوشند و مردم را از یاد حق باز دارند و شرک و فساد را در جامعه گسترش دهند.

سپس در ذیل این آیه می گوید: «شایسته نیست آن ها جز با ترس و وحشت وارد این اماکن شوند»؛ «أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ».

یعنی مسلمانان و موحدان جهان باید آن چنان محکم بایستند که دست این ستم گران از این اماکن مقدس کوتاه گردد و احدی از آنان نتوانند آشکارا و بدون ترس و وحشت وارد این مکان های مقدس شوند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که این گونه افراد ستم کار با این عمل هرگز موفق نخواهند شد که این مراکز عبادت را در اختیار خود بگیرند. بلکه سرانجام چنان می شود که جز با وحشت نمی توانند گام در آن بگذارند، درست همان سرنوشتی که مشرکان مکه در مورد مسجد الحرام پیدا کردند.

و در پایان آیه مجازات دنیا و آخرت این ستم کاران را با تعبیر تکان دهنده ای بیان کرده، می گوید: «برای آن ها در دنیا رسوایی است و در آخرت عذاب عظیم»؛ «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

و این است سرنوشت کسانی که بخواهند میان بندگان و خدایشان جدایی بیفکنند.

نکته ها

1. طرق ویرانی مساجد

بدون شك مفهوم آیه فوق، مفهومی وسیع و گسترده است و به زمان و مکان

ص: 262

معینی محدود نمی شود، همانند سایر آیاتی که در شرایط خاصی نازل گردیده اما حکم آن در همه قرون و اعصار ثابت است، بنا بر این هر کس و هر گروه به نوعی در تخریب مساجد الهی بکوشد و یا مانع از آن شود که نام خدا و عبادت او در آن جا انجام گیرد مشمول همان رسوایی و همان عذاب عظیم است که در آیه اشاره شده.

توجه به این نکته نیز لازم است که جلوگیری از ورود به مسجد و ذکر نام پروردگار و کوشش در تخریب آن، تنها به این نیست که مثلاً با بیل و کلنگ ساختمان آن را ویران سازند، بلکه هر عملی که نتیجه آن تخریب مساجد و از رونق افتادن آن باشد نیز مشمول همین حکم است.

چرا که در تفسیر آیه «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ...»؛ (1) چنان که خواهد آمد طبق صریح بعضی از روایات، منظور از عمران و آبادی مسجد تنها ساختمان آن نیست، بلکه حضور در آن ها و توجه به محافل و مجالس مذهبی که در آن ها تشکیل می گردد و موجب یاد خدا است نیز يك نوع عمران است، بلکه مهم ترین عمران شمرده شده.

بنا بر این در نقطه مقابل، آن چه باعث شود که مردم از یاد خدا غافل گردند و از مساجد باز مانند، ظلمی است بسیار بزرگ!

عجب این که در عصر و زمان ما گروهی از متعصبین نادان و خشک و دور از منطق از وهابیان به بهانه احیای توحید، سعی در تخریب پاره ای از مساجد و ساختمان هایی که بر قبور بزرگان اسلام و صلحاء شده و همیشه مرکز یاد خدا است

ص: 263

دارند، و عجیب تر این که این ستم گران بی منطق، اعمال خود را تحت عنوان مبارزه با شرک انجام می دهند و در این راه مرتکب انواع گناهان و کبائر می شوند.

در حالی که اگر فرضاً کار خلافی در یکی از این مراکز مقدس انجام شود باید جلو آن را گرفت نه این که این خانه های توحید را به تخریب کشاند، که این کار همانند کار مشرکان جاهلیت است.

2. بزرگ ترین ستم

نکته دیگری که در این آیه باید مورد توجه قرار گیرد این است که خداوند این چنین اشخاص را ظالمترین افراد شمرده، و در واقع هم چنین است، زیرا تعطیل و تخریب مساجد و جلوگیری از مراکز توحید، نتیجه ای جز سوق مردم به بی دینی نخواهد داشت، و می دانیم زیان این کار از هر عملی بیش تر و عواقب شوم آندردناکتر است.

البته در موارد دیگری از قرآن کلمه «اظلم» (ستم کارترین مردم) در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز به کار برده شده است که تمام آن ها در واقع به مسأله «شرک» و نفی توحید باز می گردد.

شرح بیش تر این سخن، ذیل آیه 21 سوره انعام بیان شد که: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ».

در حقیقت جمله اول اشاره به انکار توحید است، و جمله دوم اشاره به انکار نبوت، و به راستی ظلمی از این بالاتر نمی شود که انسان جماد بی ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت می کند، این کار از سه جهت ظلم محسوب می شود: ظلم نسبت به ذات پاک او

که شریکی برای او قائل شده، و ظلم بر خویشتن که شخصیت و ارزش وجود خود را تا سر حد پرستش يك قطعه سنگ و چوب پائین آورده، و ظلم بر اجتماع که بر اثر شرك گرفتار تفرقه و پراکندگی و دور شدن از روح وحدت و یگانگی شده است.

مسلماً هیچ ستم گری - مخصوصاً چنین ستم گرانی که ستم آن ها همه جانبه است - روی سعادت و رستگاری نخواهند دید؛ «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ».

البته در آیه فوق صریحاً کلمه «شرك» ذکر نشده، ولی با توجه به آیات قبل و آیات بعد که همگی پیرامون مسأله شرك صحبت می کند روشن می شود که منظور از کلمه «افتراء» در این آیه همان تهمت شرك قائل شدن برای ذات خدا است.

قابل توجه این که: در 15 مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان ظالمترین و ستم کارترین مردم معرفی شده اند که همه با جمله استفهامیه «و من اظلم» یا «فمن اظلم» (چه کسی ستم کارتر است) شروع شده است، گرچه بسیاری از این آیات درباره شرك و بت پرستی و انکار آیات الهی سخن می گوید، یعنی ناظر به اصل توحید است، ولی بعضی از آن ها نیز درباره مسائل دیگر می باشد مانند: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»؛ «چه کسی ستم کارتر است از آن هایی که مانع ذکر نام خدا در مساجد شوند؟»

و در مورد دیگر می خوانیم: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عَدُوِّهِ مِنَ اللَّهِ»؛ «چه کسی ستم کارتر است از آن ها که کتمان شهادت می کنند؟» در این جا این سؤال پیش می آید: چگونه ممکن است هر يك از این طوائف ستم کارترین مردم باشند؟ در صورتی که «ظالم ترین» تنها بر يك طائفه از آن ها صدق می کند.

در پاسخ می توان گفت: همه این امور در حقیقت از يك جا ریشه می گیرد

و آن مسأله شرك و كفر و عناد است، زیرا منع مردم از ذکر خدا در مساجد و سعی و کوشش در ویران ساختن آن‌ها نشانه كفر و شرك است، و هم چنین کتمان شهادت که ظاهراً منظور از آن کتمان شهادت بر حقایقی است که موجب سرگردانی مردم در وادی كفر می‌شود از چهره‌های گوناگون شرك و انکار خداوند یگانه است.

در آیه بعد پیرامون سرنوشت مشرکان در رستاخیز بحث می‌شود، تا روشن گردد آن‌ها با اتکاء به مخلوقات ضعیفی هم چون بت‌ها نه آرامشی برای خود در این جهان فراهم ساختند و نه در جهان دیگر و می‌گویند:

«آن روز که همه این‌ها را يك جا مبعوث می‌کنیم به مشرکان می‌گوئیم معبودهای ساختگی شما که آن‌ها را شريك خدا می‌پنداشتید کجا هستند؟» و چرا به یاری شما نمی‌شتابند؟ چرا هیچ‌گونه اثری از قدرت نمایی آن‌ها در این عرصه وحشتناک دیده نمی‌شود؟؛ «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ».

مگر بنا نبود آن‌ها در مشکلات شما را یاری کنند؟ و شما به این امید به آن‌ها پناه می‌بردید؟ پس چرا کم‌ترین اثری از آن‌ها دیده نمی‌شود؟ آن‌ها در بهت و حیرت و وحشت عجیبی فرو می‌روند و پاسخی در برابر این سؤال ندارند جز این که سوگند یاد کنند که «به خدا قسم ما هیچ‌گاه مشرك نبودیم» به گمان این که در آن‌جا نیز می‌توان حقائق را انکار کرد. (1)

ص: 266

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ * وَلَوْ تَرَى إِذُ وَقُفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ»؛ (1)

«آن‌ها گفتند: چیزی جز این زندگی دنیای ما نیست؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد! اگر آن‌ها را به هنگامی که در پیش‌گاه پروردگارشان ایستاده‌اند، ببینی! (به آن‌ها) می‌گویی: آیا این حق نیست؟ می‌گویند: آری، قسم به پروردگارمان (حق است!) می‌گویی: پس مجازات را بچشید به سزای آن‌چه انکار می‌کردید! آن‌ها که لقای پروردگار را تکذیب کردند، مسلماً زیان دیدند؛ (و این تکذیب، ادامه می‌یابد) تا هنگامی که ناگهان قیامت به سراغشان بیاید؛ می‌گویند: ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم! و آن‌ها (بار سنگین) گناهان‌شان را بر دوش می‌کشند؛ چه بد باری بر دوش خواهند داشت!»

تفسیر

و گفتند نیست این زندگانی مگر همین حیات دنیوی و دیگر ما مبعوث نخواهیم شد این آیه یکی از مشکلات قرآنیست، زیرا منکرین بعث فقط منحصر بطبیعی دهری که در اخبار بزندق تعبیر می‌کنند که اصلاً وجود حق را منکر هستند و الاً ملین عالم حتی مشرکین مسأله معاد را معترف هستند و عقیده خود را حق

ص: 267

می‌دانند و در معاد اهل نجات و دیگران را بر باطل و اهل عذاب بنا بر این آیات قبل از قوله تعالی «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ» تمام راجع باین دسته کفار است و این مطلب منافست با آیه بعد که فردای قیامت قسم می‌خورند در قولشان «بَلَىٰ وَرَبَّنَا» که اعتراف بوجود رب دارند.

و حلّ این اشکال به دو نحو ممکن است یکی به این که منکرین معاد دو دسته هستند يك دسته همان دهری طبیعی است که می‌گوید: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (1).

و دسته دوم تناسخیه هستند که معترف به حق هستند و معاد را هم در این دنیا می‌دانند و مثل دهری نیستند که بگوید فات و مات و این‌ها هم چهار مذهب دارند نسخ و رسخ و مسخ و فسخ.

1. می‌گویند انسان موقعی که از دنیا رفت روح او تعلق می‌گیرد بانسان دیگری اگر نیک کردار است بانسان صالح و اگر بد کردار است بانسان طالح و هكذا الی غیر النهایة و این دنیا همیشه باقیست و قیامت و بهشت و جهنمی نیست، ولی خدا را معتقد هستند.

2. می‌گویند پس از موت روح تعلق می‌گیرد بحیوانات اگر نیک کردار است بحیوانات خوش الحان زیبا و اگر بد عملست بحیوانات زشت بد الحان.

3. بنباتات یا طیبات از مأكولات یا بخبائث.

4. بجمادات یا بجواهرات و معادن یا باحجار و رماد، پس انکار معاد به معنای حق با اعتراف بوجود رب منافات ندارد.

ص: 268

و ممکن است حل اشکال بنحو دیگری که بگوئیم طبیعی منکر الوهیت، فردای قیامت که تمام مطالب مشهود می شود اعتراف به حق می کند. شروع به تفسیر «وَقَالُوا إِن هِيَ» همان کفار سابق الذکر گفتند ان هی و تعبیر بتانیث برای حیات است یعنی حیاتی نیست مگر حیات این دنیا و دیگر ما زنده نخواهیم شد در قیامت برای حساب و جزاء؛ «إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» و تعبیر بدنیا نه مقابل عقبی باشد، زیرا عقبی را اصلاً معتقد نیست بلکه مراد حیات حاضر است و فنایی هم ندارد؛ «وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» بعث و نشر و حساب و ثواب و عقابی و جنت و ناری نیست چنان چه گفتیم.

خداوند در سوره انعام می فرماید:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ»؛ (1) «و اگر می دیدی زمانی که واقف شدند این کفار بر پروردگار خود فرمود آیا نیست این (بعث قیامت) به حق گفتند بلی حق است قسم پروردگار ما فرمود پس بچشید عذاب را به سبب آن چه که بودید کافر می شدید.» «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ»؛ راجع به قیامت است و روز بعث که این ها منکر بودند بقرینه قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ که اسم اشاره راجع به همان است که تکذیب می کردند و تعبیر به: «اذ وقفوا» بصیغه ماضی مفسرین گفتند مضارع محقق الوقوع حکم ماضی دارد لکن می توان گفت که جمله «و لو تری» که مضارع است اشاره به رؤیت حضرت رسالت است در قیامت، کلمه «اذ» زمانیه است و البته زمان رؤیت شیء بعد از وقوع آن شیء است تا واقع نشود قابل رؤیت نیست پس مفاد این جمله

ص: 269

این ست که در روز قیامت موقعی که می بینی که این ها واقف شده اند بر پروردگار و بالجمله وقوف آن ها ماضی بودن آن نسبت به زمان رؤیت است.

«قَالُوا بَلَى»؛ در جواب نفی اگر نعم گفته شود تصدیق نفی است و اگر بلی گفته شود اثبات است مثل «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»؛ (1) و در جواب اثبات عکس است مثل: «إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ» (2).

و رِبَّنَا صِيغَةُ قَسَمٍ بِاللَّهِ وَ تَاللَّهِ وَ اللَّهُ، وَ أَوْ قَسَمٍ اسْتِ؛ «قَالَ فِدُو قُوا الْعَذَابَ»؛ فاعل قال و مرجع ضمیر ربهم است که قبلاً ذکر شده و این که گفتند ملك است و جهی ندارد و ذکری قبلاً نشده از ملك و تعبیر بذوق شاید این باشد که قوه ذائقه بیش از سایر قوی مثل باصره، شامه، سامعه، لامسه درك حقیقه شیء را می کند؛ «بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»؛ کافر به روز جزاء بودند که گفتند «وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» و مراد از ما در کلمه به ما همان بعث است، و بآء سببیه است یعنی سبب و علت عذاب همان انکار بعث است، و ادله بعث قطع نظر از آیات قرآنی که متجاوز از هزار آیه و از اخبار متواتره و ضرورت دین اسلام بلکه جمیع ادیان بسیار است، زیرا اگر بعث نباشد ارسال رسل و انزال کتب و جعل احکام و انذار و تبشیر و وعده و وعید لغو می شود و فرق بین مؤمن و کافر، مطیع و عاصی، ظالم و مظلوم، عادل و فاسق، سعید و شقی برداشته می شود و تفصیل این ها را در مجلد سوم کلم الطیب داده ایم مراجعه فرمائید.

و در آیه 31 می فرماید:

ص: 270

1- اعراف/ 171

2- اعراف/ 111

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ»؛ «به تحقیق زیان بردند کسانی که تکذیب کردند بقاء خداوند تا زمانی که آمد آن ها را ساعت قیامت ناگاه گفتند ای وای حسرت بر ما بر آن چه کوتاهی کردیم در او و این ها بر می دارند سنگینی گناهان خود را بر کرده های خود آگاه باشید بد است آن چه را که بر خود تحمل می کنند.»

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ»؛ گفتیم خسران سرمایه از دست دادن است سرمایه عمر دنیا را از دست دادند.

«كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ»؛ تکذیب معاد را نمودند و مراد از لقاء الهی نه آن ست که مجسمه قائل هستند که می گویند خداوند در قیامت بالای تخت خود که عرش است روی کرسی خود می نشیند و حکم می فرماید و مؤمنین او را می بینند و کفار از ملاقات او محروم هستند، زیرا بیرهان عقل و نقل جسمیه که مرکب از ماده و صورت باشد بر خداوند محال است و موجب احتیاج می شود صورت محتاج بماده ماده محتاج به صورت، جسم محتاج بمکان و محتاج باجزاء غیر متناهی و محتاج به مؤلف و مرکب بالکسر و احتیاج از لوازم ذاتیه ممکن است و ساحت قدس واجب غنی بالذات منزّه است از احتیاج، بلکه مراد آثار قدرت و عظمت و رحمت و مغفرت و مثبت و عقوبت و غضب پروردگار است که فردای قیامت مشهود جمیع خلایق است پس مراد تکذیب همچو روزیست.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ»؛ ساعت قطعه از زمان است، ولی مراد قیامت است و از برای قیامت اسماء بسیار است که یکی از آن ها ساعت است.

«أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ»؛ (1) «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»؛ (2) بغتة یعنی ناگهانه اشاره به این که انتظار او را نداشتند و خیال او را نمی کردند و زمان او را نمی دانستند به طرفه العین باراده حق بر پا می شود مقدمات و مؤخراتی ندارد اسباب و لوازمی احتیاج ندارد؛ «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» (3).

«قالوا»؛ آن کفاری که منکر بعث بودند.

«يا حَسْرَتَنَا»؛ تعبیر بکلمه یا اشاره بزرگی حسرت و اهمیت او است و حسرت قریب المعنی است با ندامت الا این که ندامت پشیمانی است از اعمال زشت و اخلاق رذیله و عقائد باطله، و حسرت تأسف از فوت ایمان و اعمال صالحه و اخلاق حمیده است بعبارت ساده حسرت از دست دادن منافع است و ندامت از ارتکاب مضار.

«عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا»؛ تفریط کوتاهی و تقصیر است و افراط تجاوز و تعدی است، افراط در معاصیست و تفریط در عبادات است و ضمیر فیها راجع باعمال حسنه و عقائد حقّه و اخلاق فاضله است که از جمله «یا حسرتنا» و جمله «ما فرطنا» استفاده می شود.

«وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ»؛ یکی از محسنات کلام تشبیه معقول به محسوس است، مثل «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» که عرش احاطه است بر جمیع موجودات مثل سلطانی که بر عریکه سلطنت نشسته و تمام مملکت در

ص: 272

1- . قمر / 1.

2- . حج / 71.

3- نحل / 79.

حیطه تصرف او است و در قرآن و خطب و اخبار و کلمات نظائر بسیار داریم، علم را تشبیه بنور می کنند، ایمان را تشبیه به مآکول بسیار لذیذ می کنند، عقل را به قلب و هکذا در این جا معاصی را که مرتکب شده تشبیه به بار سنگین کرده که حامل بر گرده خود بار کرده و به نفس افتاده و قدرت بر حرکت ندارد و بسا او را تلف می کند یا موجب حدوث مرض مهلك می شود به خصوص اگر بد بار باشد که بیش تر باعث رنج او می شود لذا می فرماید: «أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ»؛ باری ست که هر مثقال بلکه هر ذره او چه اندازه عذاب دارد؛ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ (1) چه رسد بیاری که از کوه ها سنگین تر باشد مگر عفو و مغفرت الهی شامل شود که مثل برگ خزان ریزش کند و از تحمل مشاق او راحت شود. (2)

6. کفار، ظلم به دیگران می کنند

اشاره

قرآن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِّ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ (3)
«کسانی که کافر شدند، و (به خود و دیگران) ستم کردند، هرگز خدا آن ها را نخواهد بخشید، و آنان را به هیچ راهی هدایت نخواهد کرد، مگر به راه دوزخ! که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این کار برای خدا آسان است!»

ص: 273

1- زلزال / 7 و 8.

2- طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص: 46.

3- . نساء / 168 و 169.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ...»؛ در این جا برای بار دوم ضلالت کفار، و سر انجام شوم آنان را تثبیت نموده، در حقیقت تحقیق و تثبیت قبلی را که مضمون آیه قبلی بود تأکید می کند و بر این اساس مراد از ظلم در این جا نیز همان صد و جلوگیری از راه خدا است و مطلب روشن است.

و ممکن است آیه شریفه در مقام تعلیل آیه قبل باشد و بیان کند که چرا ضلالت آنان ضلالت بعیدی است و معنای آیه روشن است.

بحث روایی

در تفسیر برهان در ذیل جمله «وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا»، از ابن بابویه نقل کرده که او به سند خود از علقمه از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که آن جناب در ضمن حدیثی فرمود: مگر نبود که به مریم دختر عمران نسبت دادند که از مردی نجار به نام یوسف حامله شده است؟ (1)

روایاتی در معنای «وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» و روایاتی در باره نزول عیسی (علیه السلام) در هنگام ظهور مهدی (علیه السلام):

و در تفسیر قمی در ذیل آیه شریفه: «وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ...» گفته است: پدرم از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقروی از ابی حمزه از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت: حجاج به من گفت: ای شهر یک آیه از قرآن مرا گنج کرده، نمی فهمم معنایش چیست؟ پرسیدم: ای امیر آن کدام آیه

ص: 274

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 426.

است؟ گفت: آیه: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» است با این که به خدا سوگند دستور می دهدم گردن يك يهودی و یا مسیحی را بزنند و خودم تا آخرین رمقش می ایستم و به دقت نگاه می کنم بینم لب ها را تکان می دهد و به حقانیت عیسی مسیح شهادت می دهد یا نه، چیزی نمی بینم بلکه لب ها هم چنان بسته است تا بدن سرد شود با این حال چطور آیه قرآن خبر می دهد که هر یهودی در دم مرگش به عیسی ایمان می آورد، من به او گفتم: خدا امیر را اصلاح کند معنای آیه شریفه آن طور که تو فهمیدی نیست، پرسید: پس به چه معنا است؟ گفتم: عیسی قبل از پیا شدن قیامت از آن جا که هست نازل می شود و هیچ اهل ملتی باقی نمی ماند نه یهودی و نه غیر یهودی مگر آن که قبل از مرگ وی به وی ایمان می آورند و او دنبال مهدی (علیه السلام) به نماز می ایستد، حجاج چون این بشنید از در تعجب گفت: وای بر تو این سخن از که آموختی و از چه کسی نقل می کنی؟ گفتم: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب آن را برایم نقل کرد، در پاسخم گفتم: به خدا سوگند که از سر چشم های زلال گرفته ای. (1)

و در تفسیر دُرِّالْمُنْتَوَر است که ابن منذر از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت:

حجاج به من گفت: ای شهر آیه ای است از کتاب خدا که هیچ بار آن را نخواندم مگر آن که در دلم از آن اعتراضی وارد شد و آن آیه زیر است که خدای تعالی فرموده:

«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»، در حالی که اسیران جنگی را می آورند و من گردنشان را می زنم، ولی نمی شنوم که در دم مرگ چیزی بگویند، من

ص: 275

به حجاج گفتم: آیه را آن طور که باید برای تو توجیه نکرده اند، يك فرد نصرانی وقتی روحش از تنش بیرون آید، ملائکه با سیلی از پشت و از رویش می زنند و می گویند: ای خبیث تو تا در دنیا بودی می پنداشتی که مسیح یا خدا است و یا پسر خدا است و یا خدای سوم است، در حالی که او بنده خدا و روح او و کلمه او بود، شخص مسیحی چون این را می شنود ایمان می آورد، اما در زمانی که ایمان آوردن سودی ندارد و يك فرد یهودی وقتی روحش از کالبدش بیرون می آید ملائکه او را نیز از پشت و رو با لگد و سیلی می زنند و به او می گویند: ای خبیث! تو بودی که می پنداشتی مسیح را کشته ای؟

او بنده خدا و روح او بود، مرد یهودی به مسیح ایمان می آورد اما در لحظه ای که ایمان سودی ندارد، این جریان هم چنان در مورد فرد فرد یهود و نصارا جاری است تا زمان نازل شدن عیسی برسد، در آن زمان از اهل کتاب هر که زنده باشد و هر که مرده باشد به وی ایمان می آورد، حجاج پرسید این مطلب را از کجا به دست آوردی؟ گفتم: از محمد بن علی، گفت: آری، آن را از معدنش گرفته ای، شهر پس اضافه می کند به خدا سوگند من این جریان را جز از ام سلمه نشنیده بدم و لیکن برای این که جگر حجاج را (که با ائمه اهل بیت دشمنی داشت) بسوزانم به دروغ گفتم: من آن را از محمد بن علی شنیدم. (1) خلاصه این روایت را در همان کتاب از عبد بن حمید و ابن منذر از شهر بن حوشب از محمد بن علی بن ابی طالب (یعنی محمد بن حنفیه) نقل کرده (2) و ظاهراً در آغاز کلمه ابن ابی طالب در بین

ص: 276

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 241.

2- . همان، ج 2، ص: 241.

نبوده، تنها محمد بن علی بود و سپس راویان احادیث در این که این محمد بن علی کیست اختلاف کرده اند، بعضی پنداشته است محمد بن علی بن ابی طالب است و بعضی دیگر با محمد بن علی بن الحسین تطبیقش کرده اند و این روایت- به طوری که ملاحظه می کنید- بیان ما را در معنای آیه تأیید می کند.

و در همان کتاب است که احمد و بخاری و مسلم و بیهقی در کتاب الاسماء و الصفات روایتی آورده اند که در آن، راوی گفته: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: چه حال و روزی دارید وقتی که پسر مریم (عیسی) در بین شما نازل شود و امامتان از خودتان باشد؟(1).

و باز در همان کتاب است که ابن مردویه از ابی هریره روایت کرده که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: چیزی نمانده که پسر مریم به عنوان حکم عدل در بین شما نازل شود و دجال را به قتل برساند و خوک را (که مسیحیان حلال می دانند) بکشد- شاید منظور این باشد که خوک را تحریم کند- و صلیب را که باز شعار مسیحیان است بشکند (یعنی این شعار را به دست فراموشی بسپارد) و در بین اهل ذمه جزیه (که متروک شده بود) برقرار کند، تا اهل ذمه به حکومت اسلام مالیات سرانه پردازند و در آن روز مال بسیار می شود و سجده برای خدای رب العالمین به تنهایی خواهد شد.

ابو هریره سپس گفت: و اگر خواستید بخوانید: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» یعنی موت عیسی و جمله «یعنی موت عیسی» را سه بار تکرار

ص: 277

روایات در باره نازل شدن عیسی (علیه السلام) در هنگام ظهور مهدی (علیه السلام) بسیار زیاد است و به اصطلاح، مستفیض است، هم از طرق اهل سنت و هم از طرق شیعه، هم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و هم از ائمه اهل بیت (علیهم السلام).

و در تفسیر عیاشی از حارث بن مغیره از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل آیه: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا»، فرمود: منظور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. (2)

ظاهر این حدیث هر چند که با ظاهر سیاق این آیات که متعرض امر عیسی است مخالف است لیکن ممکن است بگوئیم: مراد از این روایات این باشد که بخواهند جری قرآن را بیان کنند به این معنا که بفهمانند بعد از آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد و کتابی و شریعتی آورد که ناسخ شریعت عیسی بود قهراً بر اهل کتاب واجب شد که هم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان بیاورند و هم در ضمن ایمان به آن جناب و عیسی و هم به انبیای قبل از عیسی، حال اگر يك اهل کتاب که بعد از بعثت رسول خدا زندگی می کرده، در هنگام مرگ که هنگام کشف حقایق است مثلاً برایش کشف شود که عیسی حق بوده، قهراً در ضمن انکشاف، حق بودن رسالت رسول الله (صلی الله علیه و آله) محمد خواهد بود، پس ایمان هر کتابی به عیسی وقتی ایمان شمرده می شود که به محمد (صلی الله علیه و آله) نیز ایمان آورده باشد بلکه ایمانش به پیامبر اسلام اصلی و ایمانش به عیسی (علیه السلام) تبعی باشد (زیرا بعد از این کشف می فهمد در زندگی واجب بوده دین محمد (صلی الله علیه و آله) را پیروی کند که دین ناسخ است، نه دین عیسی را که دین منسوخ است).

ص: 278

1- . همان، ج 2، ص: 242.

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 283.

پس آن پیامبری که اهل کتاب حقیقتاً به او ایمان می آورند و آن پیغمبر گواه بر ایشان است او رسول اسلام محمد (صلی الله علیه و آله) است، که برای انسان های موجود بعد از بعثتش حجت بالغه حق است هر چند که عیسی هم همین وضع را داشته و بین این دو پیامبر منافاتی نیست و خبر دیگری که از نظرت می گذرد تا حدودی خالی از ظهور در این معنا نیست.

و در همان کتاب است که ابن سنان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً» فرمود: ایمان اهل کتاب فقط در زمانی است که به نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان بیاورند. (1) و در همان کتاب از جابر از امام باقر (علیه السلام) روایت آورده که در معنای آیه شریفه: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً» فرمود: احدی از میان همه ادیان از اولین و آخرین نمی میرد مگر آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین را بر حق می بیند (و حجت خدا بر او تمام می شود). (2) ظهور این روایت در این که می خواهد یکی از مصادیق را بر کلی خود تطبیق کند بیش تر است علاوه بر این که اصلاً معلوم نیست که منظور امام این بوده باشد که آیه را تفسیر و یا حتی تطبیق کند، چون احتمال دارد این گفتار امام دنباله کلام دیگری بوده که امام پیرامون آیه ایراد فرموده و نظائر این (تکه تکه شدن روایات) بسیار است.

و باز در همان کتاب از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: من از امام صادق (علیه السلام) از معنای آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» سؤال کردم،

ص: 279

1- . همان، ج 1، ص: 284.

2- . همان.

فرمود، این آیه در خصوص ما اهل بیت نازل شده: می فرماید: احدی از فرزندان فاطمه نمی میرد و از دنیا خارج نمی شود تا آن که برای امام و به امامت او اقرارکنند، همان طور که فرزندان یعقوب برای یوسف اقرار کردند و گفتند: «تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» (1). (2)

این روایت از روایات آحاد است (که جز در احکام، حجیت ندارد) علاوه بر این که سند آن ذکر نشده و در معنای آن روایات دیگری در ذیل آیه شریفه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ، ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»؛ (3) وارد شده که ان شاء الله بحث مفصلی در ذیل آن آیه پیرامون آن احادیث ایراد خواهیم کرد.

روایاتی در ذیل آیه شریفه «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ» و در ذیل آیه شریفه «وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ»:

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ...» از زراره و حمران از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) آمده که فرمودند: خدای تعالی به رسول گرامی خود می فرماید: «من به تو وحی کردم همان طور که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردم» و در این کلام خود فهماند که همه وحی هایی که تا کنون به سوی بشر فرستاده در حق آن جناب جمع نموده است. (4)

ظاهراً مراد این است که هیچ حقیقتی که از سنخ وحی باشد را از رسول

ص: 280

-
- 1- «به خدا سوگند که خدای تعالی تو را بر ما ترجیح داد و مقدم داشت.»
 - 2- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 283.
 - 3- فاطر / 33.
 - 4- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 285.

خدا(صلی الله علیه و آله) دریغ ننموده، که دریغ کردن از آن باعث شود راه خدا مختلف و دعوت انبیا متفاوت شود، منظور این است که نه این که خواسته باشد بفرماید: هر چه که خدای تعالی به هر پیغمبری از پیغمبران گذشته وحی کرده، با همان خصوصیات به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نیز وحی کرده است، چون چنین چیزی معنا ندارد و نیز این نیست که خواسته باشد بفرماید:

آن چه بر تو نازل شده و بر تو وحی شده، جامع همه شریعت های سابق است، چون گفتار در آیه در زمینه افاده این معنا نیست، مؤید معنایی که ما برای حدیث کردیم خبری است که اینک از نظر خواننده گرامی می گذرد توجه فرمائید.

و در کافی به سند خود از محمد بن سالم از امام ابی جعفر(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: خدای تعالی به رسول گرامی اسلام فرموده: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ» و هر پیغمبری را مأمور کرد به این که راه و سنت او را پیروی کند. (1)

و در تفسیر عیاشی از ثمالی از امام باقر(علیه السلام) روایت آمده که فرمود: بین آدم و بین نوح پیغمبرانی مخفی و علنی بوده اند و به همین جهت نام همه آن ها در قرآن کریم نیامده، تنها نام پیغمبرانی که نبوتشان علنی بوده آمده است، آیه شریفه: «وَرَسُولًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» به همین معنا نظر دارد و می خواهد بفرماید ما نام بعضی از پیغمبران را مانند بعضی دیگر علنی نکردیم. (2)

این روایت را کلینی ره نیز از علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن محبوب از محمد بن فضیل از ابی حمزة از آن جناب نقل کرده و در نقل آن مرحوم چنین آمده:

ص: 281

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 29.

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 285.

بعضی از انبیاء نبوت خود را از مردم پنهان می داشتند و به همین جهت نام آن ها در قرآن مخفی مانده یعنی در قرآن ذکر نشده و بعضی نبوت خود را علنی می داشتند و اینان همانها هستند که در قرآن نام شریفشان آمده، آیه شریفه: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ» به همین معنا نظر دارد، می فرماید: من نام آن هایی که نبوت خود را پنهان می داشتند نبردم تنها نام انبیایی را بردم که نبوتشان را علنی کردند (تا آخر حدیث).

و به هر حال منظور این روایت این است که خدای عز و جل نام آن دسته را که نبوت خود را پنهان می داشتند اصلاً نبرده و داستانشان را در قرآن نیاورده، آن طور که داستان انبیاء علنی را آورده و نامشان را ذکر کرده و بعید نیست که جمله «می فرماید: من نام آن هایی که...»، از کلام راوی بوده باشد. (1)

و در تفسیر عیاشی از ابی حمزه ثمالی روایت آمده که گفت: من از امام باقر (علیه السلام) شنیدم می فرمود: لیکن خدای تعالی شهادت داده به آن چه که در باره علی بر تو نازل کرده، به این که به علم خود نازل کرده و ملائکه نیز گواه بر این نزولند؛ «و كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا». (2) این معنا را قمی نیز در تفسیر خود با ذکر سند از ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده (3) و این مضمون از باب تطبیق کلی بر مصداق است نه این که آیه شریفه تنها در خصوص این مصداق نازل شده باشد، می خواهد بفرماید: در قرآن کریم آیاتی در باره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده، نه این که آیه شریفه در اصل: «انزل اليك في علي» بوده و دشمنان علی (علیه السلام) در قرآن دست برده و جمله «فی علی» را انداخته

ص: 282

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، .

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 285، ح 307.

3- . ، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 1، ص: 159.

باشند، و نیز منظور این نیست که بفرماید: بعضی از قاریان آیه را به صورت: «انزل الیک فی علی» قرائت کرده اند. و نظیر آن روایتی است که کافی (1)

و تفسیر عیاشی (2)

از امام باقر نقل کردند و قمی در تفسیر خود از امام صادق (علیه السلام) آورده که آیه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا» را به این صورت خوانده اند: «ان الذين كفروا و ظلموا آل محمد حتهم لم یکن الله لیغفر لهم.» (3)

و نیز نظیر آن روایتی است که صاحب مجمع البیان در ذیل آیه: «قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ» نقل کرده که امام ابی جعفر فرموده: یعنی به ولایت کسی که خدا امر به ولایت او کرده. (4). (5)

7. کفار، معجزات و آیات الهی را تکذیب می کنند

قرآن می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»؛ (6)

«و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل دوزخند.»

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ (7)

ص: 283

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 425.

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 285.

3- . ، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 1، ص: 159.

4- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 3، ص: 143.

5- . طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 5، ص: 233

6- . مائده / 10.

7- . بقره / 39.

«و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.»

«الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلْنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ (1)

«همان کسانی که کتاب (آسمانی) و آن چه رسولان خود را بدان فرستاده ایم تکذیب کردند؛ اما به زودی (نتیجه کار خود را) می دانند!»

«قُلْ هَلَمْ شُدْ هِدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شِئْتُمْ فَلَا تَشْهَدُوا مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ»؛ (2) «بگو: گواهان خود را، که گواهی می دهند خداوند این ها را حرام کرده است، بیاورید! اگر آن ها (به دروغ) گواهی دهند، تو با آنان (هم صدا نشو!) و گواهی نده! و از هوی و هوس کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و کسانی که به آخرت ایمان ندارند و برای خدا شریک قائلند، پیروی مکن!»

8. کفار به دنبال گناه و دشمنی و حرام خوری هستند

اشاره

قرآن می فرماید:

«و تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»؛ (3) «بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و تعدی، و خوردن مال حرام، شتاب می کنند! چه زشت است کاری که انجام می دادند! چرا دانشمندان

ص: 284

1- . غافر / 70.

2- . انعام / 150.

3- . مائده / 62 و 63.

نصاری و علمای یهود، آن‌ها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی‌کنند؟! چه زشت است عملی که انجام می‌دادند!»

تفسیر

باید توجه داشت که کلمه «اثم» هم به معنی «کفر» آمده است و هم به معنی هر گونه «گناه»، ولی چون در این جا در مقابل «عدوان» قرار گرفته است، بعضی از مفسران آن را به معنی گناهایی که زیان آن تنها متوجه خود انسان می‌شود تفسیر کرده‌اند بر خلاف عدوان که زیان آن به دیگران می‌رسد، این احتمال نیز هست که ذکر «عدوان» بعد از ذکر «اثم» به اصطلاح از قبیل ذکر عام بعد از خاص و ذکر اکل سحت بعد از آن‌ها از قبیل ذکر اخص بوده باشد.

به این ترتیب قبلاً آن‌ها را به خاطر هر گونه گناه مذمت می‌کند، و سپس روی دو گناه بزرگ به خاطر اهمیتی که داشته‌اند، انگشت می‌گذارد، یکی ستم‌گری و دیگری خوردن اموال حرام، اعم از رشوه و غیر آن.

کوتاه سخن این که: قرآن این دسته از منافقان اهل کتاب را، به خاطر پرده‌داری و جرئت و بی‌پروایی در برابر هر گونه گناه و به خصوص ستم‌گری و بالاخص خوردن اموال نامشروع همانند رشوه، ربا و مانند آن مذمت می‌کند.

و در پایان آیه برای تأکید زشتی اعمال آن‌ها می‌گوید: «چه عمل زشت و ننگینی آن‌ها انجام می‌دهند».

«لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ از تعبیر کانوا یعملون چنین استفاده می‌شود که انجام این اعمال برای آن‌ها جنبه اتفاقی نداشته بلکه بر آن مداومت داشته و مکرر مرتکب آن شده‌اند. سپس در آیه سوم حمله را متوجه دانشمندان آن‌ها کرده که با

سکوت خود آنان را به گناه تشویق می نمودند و می گوید: «چرا دانشمندان مسیحی و علمای یهود، آن ها را از سخنان گناه آلود و خوردن اموال نامشروع باز نمی دارند».

«لَوْلَا- يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ»؛ همان طور که در سابق اشاره کرده ایم ربانیون جمع «ربانی» و در اصل از کلمه «رب» گرفته شده، و به معنی دانشمندانی است که مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، ولی در بسیاری از موارد این کلمه به علمای مذهبی مسیحی اطلاق می شده است.

و اخبار جمع «حبر» (بر وزن ابر) به معنی دانشمندانی است که اثر نیکی از خود در جامعه می گذارند، ولی در بسیاری از موارد به علمای یهود گفته می شود.

ضمناً از این که در این آیه ذکری از عدوان که در آیه قبل بود دیده نمی شود، بعضی استفاده کرده اند که اثم به همان معنای وسیع کلمه است که عدوان در آن درج است.

در این آیه بر خلاف آیه گذشته تعبیر به «قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ» شده است، و این تعبیر ممکن است، اشاره به این بوده باشد که دانشمندان موظفند مردم را هم از سخنان گناه آلود باز دارند و هم از اعمال گناه، و یا این که «قول» در این جا به معنی اعتقاد است یعنی دانشمندان برای اصلاح يك اجتماع فاسد، نخست باید افکار و اعتقادات نادرست آن ها را تغییر دهند، زیرا تا انقلابی در افکار پیدا نشود، نمی توان انتظار اصلاحات عمیق در جنبه های عملی داشت و به این ترتیب آیه، راه اصلاح جامعه فاسد را که باید از انقلاب فکری شروع شود به دانشمندان نشان می دهد.

و در پایان آیه، قرآن به همان شکل که گناه کاران اصلی را مذمت نمود، دانشمندان ساکت و ترك کننده امر به معروف و نهی از منکر را مورد مذمت قرار

داده، می گوید: «چه زشت است کاری که آن ها انجام می دهند»؛ «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»؛ و به این ترتیب روشن می شود که سرنوشت کسانی که وظیفه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر را ترك می کنند- به خصوص اگر از دانشمندان و علما باشند- سرنوشت همان گناه کاران است و در حقیقت شريك جرم آن ها محسوب می شوند.

از ابن عباس مفسر معروف نقل شده که می گفت: این آیه شدیدترین آیه ای است که دانشمندان وظیفه شناس و ساکت را توبیخ و مذمت می کند.

بدیهی است این حکم اختصاصی به علمای خاموش و ساکت یهود و نصاری ندارد و تمام رهبران فکری و دانشمندانی که به هنگام آلوده شدن مردم به گناه و سرعت گرفتن در راه ظلم و فساد، خاموش می نشینند در بر می گیرند، زیرا حکم خدا در باره همگان یکسان است! در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: که در خطبه ای فرمود:

«اقوام گذشته به این جهت هلاک و نابود گشتند که مرتکب گناهان می شدند و دانشمندانشان سکوت می کردند، و نهی از منکر نمی نمودند، در این هنگام بلاها و کیفرهای الهی بر آن ها فرود می آمد، پس شما ای مردم! امر به معروف کنید و نهی از منکر نمائید، تا به سرنوشت آن ها دچار نشوید.»⁽¹⁾

و همین مضمون در نهج البلاغه در اواخر خطبه قاصعه (خطبه 192) نیز آمده است:

«فان الله سبحانه لم يلعن القرن الماضي بين ايديكم الا لتركهم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فلعن السفهاء لركوب المعاصي و الحكماء لترك التناهي؛

ص: 287

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 1، ص: 649.

خداوند متعال مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت مگر به خاطر این که امر به معروف و نهی از منکر را ترك گفتند، عوام را به خاطر ارتکاب گناه و دانشمندان را به خاطر ترك نهی از منکر مورد لعن خود قرار داد و از رحمت خویش دور ساخت».

قابل توجه این که درباره توده مردم در آیه سابق تعبیر به يفعلون شده و در این آیه در مورد دانشمندان تعبیر به یصنعون و می دانیم که «یصنعون» از ماده «صنع» به معنی کارهایی است که از روی دقت و مهارت انجام می گیرد ولی «یعملون» از ماده «عمل» به هر گونه کار گفته می شود اگر چه دقتی در آن نباشد و این خود متضمن مذمت بیش تری است، زیرا اگر مردم نادان و عوام کارهای بدی انجام می دهند، قسمتی از آن به خاطر نادانی و بی اطلاعی است، ولی دانشمندی که وظیفه خود را عمل نکند حساب شده، آگاهانه و ماهرانه مرتکب خلاف شده است، و به همین دلیل مجازات عالم از جاهل سنگین تر و سخت تر است!⁽¹⁾

9. کفار، به پیامبران خود هم، معتقد نیستند

اشاره

قرآن می فرماید:

«أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ * أَمْ يَقُولُونَ بِهِ حِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»؛⁽²⁾

«یا این که پیامبرشان را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند)، از این رو او را انکار می کنند؟! یا می گویند او دیوانه است؟!، ولی او حق را برای آنان آورده؛ اما بیش ترشان از حق کراهت دارند (و گریزانند).»

ص: 288

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 446

2- . مؤمنون / 69 و 70.

آیا نمی شناسید رسول خود را پس شما او را منکر می شوید، حضرت رسالت در میان قریش بلکه در حجاز بلکه در عرب گمنام نبود اشرف قبائل عرب قریش بودند و اشرف طوائف قریش بنی هاشم بودند مخصوصاً پدران حضرت رسالت مثل عبد الله و عبد المطلب و هاشم و عبد مناف تا برسد بحضرت اسماعیل و ابراهیم تمام از معاریف و بزرگان بودند، و حضرت در میانه آن ها به درستی و امانت و صحت شناخته شده بود که او را محمد امین می گفتند: و می فرماید: بعد از آن که تقاضا کردند مشرکین و کفار؛ «أَنْتِ بَقْرَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَلُهُ» و حضرت فرمود: «مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدَّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ» (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ)؛ (1) خلاصه آن که حضرت چهل سال در میان قوم بود چهار سال نزد جدش عبد المطلب و چندین سال نزد عمش ابی طالب و فاطمه بنت اسد و سپس تزویج فرمود خدیجه کبری که ملکه حجاز بود و در مدت این چهل سال میانه آن ها به درستی و صحت عمل و امانت رفتار می فرمود و اظهاری نداشت تا موقعی که مبعوث به رسالت شد در سال چهارم عام الفیل 27 رجب و این قرآن مجید تدریجاً بر او نازل می شد.

«أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ»؛ استفهام تقریری ست که کاملاً او را می شناسید.

(فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ) اگر شناسا نبود انکار می کردید، عذری بر خود می تراشیدید، ولی چون کاملاً به درستی او را شناخته اید هیچ گونه عذری ندارید مگر این که بگوئید.

ص: 289

نسبت جنون به حضرتش دادند با این که عقل کل و کل عقل است کدام يك از فرمایشات او و از آیات کتابش بر خلاف عقل و حکمت و مصلحت است فقط منشأ جنونش این ست که می گوید: شرک نیاورید و تقلید آباء خود که در ضلالت و گمراهی بودند نکنید و از فساد و معاصی و اعمال زشت دستبردارید و خدای یکتا را عبادت کنید و این قرآنی که آورده است که می فرماید:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ».

اینها منشأ جنون او است

«أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ»؛ چنین نیست، بلکه با کمال متانت و درستی و حق و حقیقت آمده.

«بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ»؛ پس از این بیانات خداوند سرّ ایمان نیاوردن آن ها را بیان می فرماید: «وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»، زیرا راه حق امریست مشکل بر خلاف هوای نفس و زخارف دنیا و وساوس شیاطین انسی و جنی است و راه های باطل موافق با هواهای نفسانی و زخارف دنیوی و وساوس شیطانیت از این جهت از حق کراهت دارند و تعبیر به اکثر برای این ست که قلیلی از آن ها متنبه شدند و طالب حق شدند و ایمان آوردند و امروز هم مشاهده می کنیم که اکثر ناس دشمن حق هستند و متمایل به باطل می شوند. (1)

10. کفار، در مسیر کفر، اموال خود را خرج می کنند

اشاره

قرآن می فرماید:

ص: 290

1- . طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص: 431.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ»؛ (1)

«آن ها که کافر شدند، اموالشان را برای بازداشتن (مردم) از راه خدا خرج می کنند؛ آنان این اموال را (که برای به دست آوردنش زحمت کشیده اند، در این راه) مصرف می کنند، اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد؛ و سپس شکست خواهند خورد؛ و (در جهان دیگر) کافران همگی به سوی دوزخ گردآوری خواهند شد.»

شان نزول

در تفسیر علی بن ابراهیم و بسیاری دیگر از تفاسیر چنین آمده است که آیه فوق در مورد جنگ بدر و کمک های مالی مردم مکه نازل شده است، زیرا هنگامی که مشرکان مکه به وسیله قاصد ابو سفیان از جریان آگاه شدند اموال فراوانی جمع و جور کردند تا به جنگجویان خود کمک کنند، اما سرانجام شکست خوردند و کشته شدند و به سوی آتش دوزخ شتافتند و آن چه را در این راه مصرف کرده بودند مایه حسرت و اندوهشان شد.

البته در آیه نخست اشاره به سایر کمک های آن ها در مبارزاتشان بر ضد اسلام نیز هست و مسأله به طور کلی مطرح شده است.

بعضی نیز گفته اند که آیه در باره کمک های ابو سفیان برای استخدام دو هزار مزدور در جنگ احد نازل شده است، ولی از آن جا که آیات در ردیف آیات مربوط به جنگ بدر قرار گرفته شان نزول اول صحیح تر به نظر می رسد.

ص: 291

شان نزول آیه هر چه باشد مفهوم آیه يك مفهوم جامع است که تمام كمك- های مالی دشمنان حق و عدالت را برای پیشرفت مقاصد شومشان در بر می گیرد.

نخست می گوید: «کافران و دشمنان حق اموالشان را انفاق می کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند»؛ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُفْقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، اما این صرف اموال هیچ گاه پیروزی برای آن ها نمی آفریند «به زودی این اموال را انفاق می کنند اما سرانجام مایه حسرت و اندوهشان خواهد بود»؛ «فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً».

«سپس مغلوب طرف داران حق می شوند»؛ «ثُمَّ يُغْلَبُونَ».

نه تنها در زندگی این جهان گرفتار حسرت و شکست می شوند بلکه در سرای دیگر این «کافران دسته جمعیه سوی دوزخ می روند»؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ».

نکته ها

در این جا به چند نکته باید توجه داشت:

1. از این آیه استفاده می شود که آن ها حتی قبل از شکست خوردن متوجه بیهودگی کار خود می شوند و چون نتیجه کافی در برابر اموالی که صرف کرده اند نمی بینند گرفتار رنج و اندوه می گردند، و این یکی از مجازات های آن ها در دنیا است.

مجازات دیگرشان شکست برنامه های شان است، زیرا افراد زر خرید و مزدور و

آن‌ها که به عشق مال و ثروت نبرد می‌کنند هرگز نمی‌توانند در برابر افراد با ایمانی که به خاطر هدف مقدسی می‌جنگند بایستند.

حوادث دنیای معاصر ما نیز بارها نشان داده که دولتهای نیرومند که سربازانشان را با پول و وسائل شهوت تشویق به جنگ می‌کردند در برابر ملت‌های کوچکی که از روی ایمان می‌جنگیدند به رسوایی مغلوب شدند.

علاوه بر این دو مجازات دنیا، مجازات سومی نیز در جهان دیگر در پیش دارند که همان گرفتاری آتش خشم و غضب الهی است.

2. آن‌چه در آیه فوق آمده در جهان امروز ما نیز نمونه‌های فراوانی دارد، نیروهای اهریمنی استعمار، و طرف‌داران ظلم و فساد و ستم‌گری، و حامیان مذاهب خرافی و باطل، سرمایه‌های کلانی برای پیش‌برد اهدافشان و بازداشتن انسان‌ها از راه حق به اشکال مختلفی مصرف می‌کنند، گاهی در لباس مزدوران جنگی، و زمانی در شکل کمک‌های ظاهراً انسانی، مانند ساختن بیمارستانها و درمانگاهها، و زمان دیگری به شکل کمک‌های فرهنگی و مانند آن، اما ماهیت و هدف نهایی همه یکی است و آن توسعه استعمار و ظلم و ستم است و اگر مؤمنان راستین همانند مجاهدان بدر صفوف متشکل و پرمقاومتی داشته باشند، می‌توانند همه این نقشه‌ها را نقش بر آب کنند و حسرت این سرمایه‌ها را به دلشان بگذارند، و سرانجام جمعشان را به دوزخ بفرستند!

3. بعضی از مفسران گفته‌اند که این آیه یکی از نشانه‌های صدق دعوت پیامبر است، زیرا از حوادث بعد که شکست دشمنان اسلام است خبر می‌دهد، اگر چه آن‌ها برای پیروزی اموال زیادی مصرف کردند، ولی اگر ما آیه را يك اخبار

غیبی مربوطه به حوادث آینده هم ندانیم حد اقل نشانه محتوی دقیق و حساب شده قرآن در باره مبارزه حق و باطل است و عظمت قرآن و تعلیمات اسلام را روشن می سازد.

پس از آن که در آیه گذشته سه نتیجه شوم انفاق های مالی دشمنان حق بازگو شد در آیه بعد می فرماید: این حسرت و شکست و بدبختی (برای آن است که خداوند می خواهد ناپاک را از پاک در این جهان و جهان دیگر جدا سازد.)» (1)

11. منش و رفتار کفار، استکباری است

اشاره

قرآن می فرماید:

«قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ * مُسِّدًا تَكْبِيرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ»؛ (2) «یا این که پیامبرشان را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند)، از این رو او را انکار می کنند؟! یا می گویند او دیوانه است؟! ولی او حق را برای آنان آورده؛ اما بیش ترشان از حق کراهت دارند (و گریزانند).»

«إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»؛ (3)

«کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و در برابر آن تکبر ورزیدند، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود؛ و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه، گنه کاران را جزا می دهیم!»

ص: 294

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 160.

2- مؤمنون/66 و 67

3- . اعراف / 40.

بار دیگر قرآن به سراغ سرنوشت افراد متکبر و لجوج یعنی آن‌ها که زیر بار آیات پروردگار نمی‌روند و در برابر حق تسلیم نیستند رفته، می‌گوید: «کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند درهای آسمان به روی آنان گشوده نمی‌شود»؛ «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ».

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) چنین می‌خوانیم:

«اما المؤمنون فترفع اعمالهم و ارواحهم الى السماء فتفتح لهم ابوابها و اما الكافر فيصعد بعمله و روحه حتى اذا بلغ الى السماء نادى مناد اهبطوا به الى سجين؛ اما مؤمنان، اعمال و ارواحشان به سوی آسمان‌ها برده می‌شود و درهای آسمان به روی آن‌ها گشوده خواهد شد، اما کافر روح و عملش را بالا می‌برند تا به آسمان برسد در این هنگام کسی صدا می‌زند آن را به سوی سجين (دوزخ) پائین ببرد.» (1)

به همین مضمون روایاتی نیز از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در تفسیر طبری و سایر تفاسیر در ذیل آیه مورد بحث نقل شده است.

ممکن است منظور از آسمان در این جا معنی ظاهر آن باشد، و نیز ممکن است کنایه از مقام قرب خدا بوده باشد، همان طور که در آیه 9 سوره فاطر می‌خوانیم: «إِلَيْهِ يَصَّعْدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌روند و عمل صالح را ترفیع می‌دهد».

سپس اضافه می‌کند: «آن‌ها وارد بهشت نخواهند شد، تا زمانی که شتر از سوراخ سوزن بگذرد!»؛ «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ».

ص: 295

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

این تعبیر کنایه لطیفی از محال بودن این امر است، در واقع برای این که عدم امکان دخول این افراد در بهشت به صورت يك مسأله حسی درآید، این مثال انتخاب شده است، تا همان طور که هیچ کس تردید ندارد که ممکن نیست شتر با آن جثه بزرگش از سوراخ باریک سوزن عبور کند، همین طور مسلم بدانند راهی برای ورود افراد بی ایمان متکبر در بهشت مطلقاً موجود نیست!

«جمل» در لغت به معنی شتری است که تازه دندان برآورده، ولی یکی از معانی جمل طناب های محکمی که کشتی ها را با آن مهار می کنند، نیز می باشد⁽¹⁾.

و از آن جا که طناب و سوزن تناسب بیش تری با هم دارند، بعضی این معنی را در تفسیر آیه بهتر دانسته اند، ولی بیش تر مفسران اسلامی معنی اول را ترجیح داده اند، و حق با آن ها است زیرا:

اولاً: در روایات پیشوایان اسلام نیز تعبیراتی دیده می شود که با تفسیر اول متناسب است.

ثانیاً: نظیر این تفسیر در باره ثروت مندان (خودخواه و متکبر) نیز در انجیل دیده می شود، در انجیل لوقا باب 18 جمله 24 و 25 چنین می خوانیم که عیسی فرمود: «چه بسیار مشکل است کسانی را که صاحبان دولتند در آمدن در ملکوت خدا، زیرا آسانتر است شتر را که در چشمه سوزن درآید از این که صاحب دولتی در ملکوت خدا داخل شود».

حد اقل از این جمله چنین استفاده می شود که این کنایه، از قدیم در میان اقوام معمول بوده است.

ص: 296

1- . زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، ماده جمل.

هم امروز نیز در میان ما این ضرب المثل درباره افرادی که گاهی زیاد سخت گیرند و گاهی بسیار آسان می گیرند رائج است، می گویند "فلان کس گاهی از دروازه وارد نمی شود، ولی گاهی از چشمه سوزن عبور می کند".

ثالثاً- با توجه به این که کلمه «جمل» بیش تر در معنی اول به کار می رود و استعمال این کلمه در معنی طناب ضخیم بسیار کم است تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در پایان آیه برای تأکید و توضیح بیش تر اضافه می کند، «این چنین گنه کاران را کیفر می دهیم»؛ «وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ».

در آیه بعد، به قسمتی دیگر از مجازات دردناک آن ها اشاره کرده می گوید:

«برای این گونه افراد، بسترهایی از جهنم و آتش سوزان است و روی آن ها پوشش هایی از همان آتش سوزان قرار دارد.»(1)

12. کفار هم، منافقانه برخورد می کنند

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ»؛(2)

«هنگامی که نزد شما می آیند، می گویند: ایمان آورده ایم! (اما) با کفر وارد می شوند، و با کفر خارج می گردند؛ و خداوند، از آن چه کتمان می کردند، آگاه تر است!»

ص: 297

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 6، ص: 170.

2- . مائده / 61.

در آیه نخست برای تکمیل بحث در باره منافقان اهل کتاب، پرده از روی نفاق درونی آن‌ها برداشته و به مسلمانان چنین اعلام می‌کند: «هنگامی که نزد شما می‌آیند می‌گویند ایمان آوردیم در حالی که با قلبی مملو از کفر داخل می‌شوند و به همان حال نیز از نزد شما بیرون می‌روند و منطق و استدلال و سخنان شما در قلب آن‌ها کم‌ترین اثری نمی‌بخشد»؛ «وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ».

بنا بر این چهره‌های حق به جانب و اظهار ایمان و هم‌چنین پذیرش ظاهری و ریاکارانه‌ای که در برابر سخنان شما نشان می‌دهند، نباید شما را فریب دهد.

و در پایان آیه به آن‌ها اخطار می‌کند که با تمام این پرده پوشی‌ها خداوند از آن‌چه آن‌ها کتمان می‌کنند، آگاه و باخبر است. و در آیه بعد نشانه‌های دیگری از نفاق آن‌ها را بازگو می‌کند، از جمله این که می‌گوید: «بسیاری از آن‌ها را می‌بینی که در مسیر گناه و ستم و خوردن اموال حرام بر یکدیگر سبقت می‌جویند»؛ «وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ».

یعنی آن‌چنان آن‌ها در راه گناه و ستم گام بر می‌دارند که گویا به سوی اهداف افتخارآمیزی پیش می‌روند، و بدون هیچ‌گونه شرم و حیا، سعی می‌کنند از یکدیگر پیشی گیرند.

باید توجه داشت که کلمه «اثم» هم به معنی «کفر» آمده است و هم به معنی هر گونه «گناه»، ولی چون در این جا در مقابل «عدوان» قرار گرفته است، بعضی از مفسران آن را به معنی گناهایی که زیان آن‌تها متوجه خود انسان می‌شود تفسیر کرده‌اند بر خلاف عدوان که زیان آن به دیگران می‌رسد، این احتمال نیز هست که

ذکر «عدوان» بعد از ذکر «اثم» به اصطلاح از قبیل ذکر عام بعد از خاص و ذکر اکل سحت بعد از آن ها از قبیل ذکر اخص بوده باشد.

به این ترتیب قبلاً آن ها را به خاطر هر گونه گناه مذمت می کند، و سپس روی دو گناه بزرگ به خاطر اهمیتی که داشته اند، انگشت می گذارد، یکی ستم گری و دیگری خوردن اموال حرام، اعم از رشوه و غیر آن.

کوتاه سخن این که: قرآن این دسته از منافقان اهل کتاب را، به خاطر پرده دری و جرئت و بی پروایی در برابر هر گونه گناه و به خصوص ستم گری و بالاخص خوردن اموال نامشروع همانند رشوه، و ربا و مانند آن مذمت می کند.

و در پایان آیه برای تأکید زشتی اعمال آن ها می گوید: «چه عمل زشت و ننگینی آن ها انجام می دهند»؛ «لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

از تعبیر كانوا يعملون چنین استفاده می شود که انجام این اعمال برای آن ها جنبه اتفاقی نداشته بلکه بر آن مداومت داشته و مکرر مرتکب آن شده اند. سپس در آیه سوم حمله را متوجه دانشمندان آن ها کرده که با سکوت خود آنان را به گناه تشویق می نمودند و می گوید: «چرا دانشمندان مسیحی و علمای یهود، آن ها را از سخنان گناه آلود و خوردن اموال نامشروع باز نمی دارند»؛ «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَحْبَابُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ الشُّحْتَ»؛ همان طور که در سابق اشاره کرده ایم ربانیون جمع «ربانی» و در اصل از کلمه «رب» گرفته شده، و به معنی دانشمندانی است که مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، ولی در بسیاری از موارد این کلمه به علمای مذهبی مسیحی اطلاق می شده است.

و احبار جمع «حبر» (بر وزن ابر) به معنی دانشمندانی است که اثر نیکی از خود در جامعه می گذارند، ولی در بسیاری از موارد به علمای یهود گفته می شود.

ضمناً از این که در این آیه ذکری از عدوان که در آیه قبل بود دیده نمی شود، بعضی استفاده کرده اند که اثم به همان معنای وسیع کلمه است که عدوان در آن درج است. در این آیه بر خلاف آیه گذشته تعبیر به «قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ» شده است، و این تعبیر ممکن است، اشاره به این بوده باشد که دانشمندان موظفند مردم را هم از سخنان گناه آلود باز دارند و هم از اعمال گناه، و یا این که «قول» در این جا به معنی اعتقاد است یعنی دانشمندان برای اصلاح يك اجتماع فاسد، نخست باید افکار و اعتقادات نادرست آن ها را تغییر دهند، زیرا تا انقلابی در افکار پیدا نشود، نمی توان انتظار اصلاحات عمیق در جنبه های عملی داشت و به این ترتیب آیه، راه اصلاح جامعه فاسد را که باید از انقلاب فکری شروع شود به دانشمندان نشان می دهد.

و در پایان آیه، قرآن به همان شکل که گناه کاران اصلی را مذمت نمود، دانشمندان ساکت و ترك کننده امر به معروف و نهی از منکر را مورد مذمت قرار داده، می گوید: «چه زشت است کاری که آن ها انجام می دهند»؛ «لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»؛ و به این ترتیب روشن می شود که سرنوشت کسانی که وظیفه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر را ترك می کنند- به خصوص اگر از دانشمندان و علما باشند- سرنوشت همان گناه کاران است و در حقیقت شريك جرم آن ها محسوب می شوند.

از ابن عباس مفسر معروف نقل شده که می گفت: این آیه شدیدترین آیه ای است که دانشمندان وظیفه شناس و ساکت را توبیخ و مذمت می کند.

بدیهی است این حکم اختصاصی به علمای خاموش و ساکت یهود و نصاری ندارد و تمام رهبران فکری و دانشمندانی که به هنگام آلوده شدن مردم به گناه و سرعت گرفتن در راه ظلم و فساد، خاموش می نشینند در بر می گیرد، زیرا حکم خدا در باره همگان یکسان است! در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: که در خطبه ای فرمود:

«اقوام گذشته به این جهت هلاک و نابود گشتند که مرتکب گناهان می شدند و دانشمندانشان سکوت می کردند، و نهی از منکر نمی نمودند، در این هنگام بلاها و کیفرهای الهی بر آن ها فرود می آمد، پس شما ای مردم! امر به معروف کنید و نهی از منکر نمائید، تا به سرنوشت آن ها دچار نشوید.»⁽¹⁾

و همین مضمون در نهج البلاغه در اواخر خطبه قاصعه (خطبه 192) نیز آمده است:

«فان الله سبحانه لم يلعن القرن الماضي بين ايديكم الا لتركهم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فلعن السفهاء لركوب المعاصي و الحكماء لترك التناهي ؛ خداوند متعال مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت مگر به خاطر این که امر به معروف و نهی از منکر را ترك گفتند، عوام را به خاطر ارتکاب گناه و دانشمندان را به خاطر ترك نهی از منکر مورد لعن خود قرار داد و از رحمت خویش دور ساخت.»

قابل توجه این که درباره توده مردم در آیه سابق تعبیر به يفعلون شده و در این آیه در مورد دانشمندان تعبیر به يصنعون و می دانیم که «يصنعون» از ماده «صنع» به معنی کارهایی است که از روی دقت و مهارت انجام می گیرد ولی "يعملون" از ماده

ص: 301

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 1، ص: 649.

«عمل» به هر گونه کار گفته می شود اگر چه دقتی در آن نباشد و این خود متضمن مذمت بیش تری است، زیرا اگر مردم نادان و عوام کارهای بدی انجام می دهند، قسمتی از آن به خاطر نادانی و بی اطلاعی است، ولی دانشمندی که وظیفه خود را عمل نکند حساب شده، آگاهانه و ماهرانه مرتکب خلاف شده است، و به همین دلیل مجازات عالم از جاهل سنگین تر و سخت تر است! (1)

13. کفار، همواره به دنبال بهانه جوئی هستند

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ إِنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ * وَنُقَلِّبُ أَقْدَانَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ * وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا - مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ»؛ (2) «با نهایت اصرار، به خدا سوگند یاد کردند که اگر نشانه ای [معجزه ای] برای آنان بیاید، حتماً به آن ایمان می آورند؛ بگو: معجزات فقط از سوی خداست (و در اختیار من نیست که به میل شما معجزه ای بیاورم)؛ و شما از کجا می دانید که هر گاه معجزه ای بیاید (ایمان می آورند؟ خیر،) ایمان نمی آورند! و ما دل ها و چشم های آن ها را واژگونه می سازیم؛ (آری آن ها ایمان نمی آورند) همان گونه که در آغاز، به آن ایمان نیاوردند! و آنان را در حال طغیان و سرکشی، به خود وامی گذاریم تا سرگردان شوند! (و حتی) اگر فرشتگان را بر آن ها

ص: 302

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 445.

2- . انعام / 109 الی 111.

نازل می کردیم، و مردگان با آنان سخن می گفتند، و همه چیز را در برابر آن ها جمع می نمودیم، هرگز ایمان نمی آوردند؛ مگر آن که خدا بخواهد! ولی بیش تر آن ها نمی دانند!»

تفسیر

در آیات گذشته دلائل منطقی متعددی در زمینه توحید، ذکر شد که برای اثبات یگانگی خدا و نفی شرك و بت پرستی کافی بود، اما با این حال جمعی از مشرکان لجوج متعصب، تسلیم نشدند و شروع به بهانه جویی کردند، و از جمله خارق عادات عجیب و غریبی که بعضی از آن ها اساسا محال بود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواستند و به دروغ ادعا کردند که هدفشان آن است که این گونه معجزات را ببینند و ایمان بیاورند، قرآن در آیه نخست وضع آن ها را چنین نقل می کند:

«با نهایت اصرار سوگند یاد کردند که اگر معجزه ای برای آن ها بیاید ایمان خواهند آورد»؛ «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا» (1)

قرآن در پاسخ آن ها دو حقیقت را بازگو می کند: نخست به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعلام می کند که به آن ها بگویند این کار در اختیار من نیست که هر پیشنهادی آن ها بکنند انجام می دهد، بلکه «معجزات تنها از ناحیه خدا است و به فرمان او است»؛ «قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ».

سپس روی سخن را به مسلمانان ساده دلی که تحت تأثیر سوگندهای غلیظ و شدید مشرکان قرار گرفته بودند کرده، می گوید: «شما نمی دانید که این ها

ص: 303

1- «جهد» به معنی کوشش و تلاش برای انجام هر کاری است و منظور در این جا کوشش برای سوگندهای مؤکد است.

دروغ می گویند و اگر این معجزات و نشانه های مورد درخواست آن ها انجام شود باز ایمان نخواهند آورد»؛ «وَمَا يُشَدُّ عُرْكُمْ إِنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ» (1).

صحنه های مختلف برخورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آن ها نیز گواه این حقیقت است که این دسته در جستجوی حق نبودند بلکه هدفشان این بود که با بهانه جویی ها مردم را سرگرم ساخته و بذر شك و تردید در دل ها بپاشند.

در آیه بعد علت لجاجت آن ها چنین توضیح داده شده است که آن ها بر اثر اصرار در کجروی و تعصب های جاهلانه و عدم تسلیم در مقابل حق، درك و دید سالم را از دست داده اند، و گیج و گمراه در سرگردانی به سر می برند، و چنین می گوید:

«ما دل ها و چشم های آن ها را وارونه و دگرگون می نمایم، آن چنان که در آغاز و ابتدای دعوت ایمان نیاوردند»؛ «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ».

در این جا نیز این کار به خدا نسبت داده شده است نظیر چیزی که در آیات قبل گذشت، و این در حقیقت عکس العمل و نتیجه اعمال خود آن ها است، و

ص: 304

1- . در این که «ما» در جمله فوق استفهامیه است یا نافییه و هم چنین در چگونگی ترکیب جمله در میان مفسران گفتگو بسیار است، بعضی "ما" را استفهام انکاری گرفته اند در حالی که اگر چنین باشد معنی جمله چنین خواهد بود: «شما از کجا می دانید که اگر معجزه ای بیاید ایمان نمی آورند» یعنی ممکن است ایمان بیاورند و این درست بر خلاف مقصود آیه است، لذا بعضی «ما» را به معنی نافییه گرفته اند (نزدیکتر به ذهن همین است) بنا بر این معنی جمله چنین می شود: «شما نمی دانید که اگر این معجزات نیز انجام شود، آن ها ایمان نخواهند آورد» و در این صورت فاعل «یشعر» کلمه «شیء» است که در تقدیر می باشد، و یشعر دارای دو مفعول است؛ «کم» مفعول اول، و «انها...» مفعول ثانی است.

نسبت دادن آن به خدا به عنوان این است که او علت العلل و سرچشمه جهان هستی است، و هر خاصیتی در هر چیز است به اراده او است، و به تعبیر دیگر خداوند در لجاجت و کجروی و تعصب های کورکورانه این اثر را آفریده است که تدریجاً درك و دید انسان را از کار می اندازد.

و در پایان آیه می فرماید: «ما آن ها را در حال طغیان و سرکشی به حال خود وامی گذاریم تا سرگردان شوند»؛ «و تَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (1).

خداوند همه ما را از گرفتار شدن در چنین سرگردانی که زائیده اعمال بی رویه خود ما است حفظ کند، و درك و دید کاملی به ما مرحمت نماید که چهره حقیقت را آن چنان که هست بنگریم.

چرا افراد لجوج به راه نمی آیند

این آیه با آیات قبل مربوط است، همه يك حقیقت را تعقیب می کنند، هدف این چند آیه این است که جمعی از تقاضا کنندگان معجزات عجیب و غریب در تقاضاهای خود صادق نیستند و هدفشان پذیرش حق نمی باشد، لذا بعضی از خواسته های آن ها (مثل آمدن خدا در برابر آنان!) اصولاً محال است.

آن ها به گمان خود می خواهند با مطرح ساختن این درخواستها و معجزات عجیب و غریب افکار مؤمنان را متزلزل و نظر حق جویان را مشوب و به خود مشغول سازند.

قرآن در آیه فوق با صراحت می گوید: «اگر ما (آن طور که درخواست کرده بودند)

ص: 305

1- . یعمهون از ماده «عمه» (بر وزن قدح) به معنی سرگردانی و تحیر است.

فرشتگان را بر آن ها نازل می کردیم و مردگان می آمدند و با آن ها سخن می گفتند و خلاصه هر چه می خواستند در برابر آن ها گرد می آوردیم، باز ایمان نمی آوردند»؛ «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَسَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا» (1).

سپس برای تأکید مطلب می فرماید: «تنها در يك صورت ممکن است ایمان بیاورند و آن این که خداوند با مشیت اجباری خود آن ها را وادار به قبول ایمان کند» و بدیهی است که این گونه ایمان هیچ فایده تربیتی و اثر تکاملی نخواهد داشت (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) و در پایان آیه اضافه می کند که «بیش تر آن ها جاهل و بی خبرند»؛ «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ».

در این که منظور از ضمیر «هم» در این جمله چه اشخاصی هستند؟ در میان مفسران گفتگو است: ممکن است اشاره به مؤمنانی باشد که اصرار داشتند پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خواسته این دسته از کفار ترتیب اثر دهد و هر معجزه ای را پیشنهاد می کنند بیاورد.

زیرا بیش تر این مؤمنان از این واقعیت بی خبر بودند و توجه نداشتند که آن ها در تقاضای خود صادق نیستند، ولی خدا می دانست که این مدعیان دروغ می گویند به همین دلیل به خواسته های آن ها ترتیب اثر نداد، اما برای این که دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدون معجزه نمی تواند باشد در موارد خاصی معجزات مختلفی بر دست او آشکار کرد.

ص: 306

1- . منظور از «حَسَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ» این است که همه چیز و همه خواسته های آن ها انجام پذیرد زیرا حشر در اصل به معنی جمع و گردآوری است، و قبلاً به معنی روبرو و مقابل است، این احتمال نیز هست که «قبلاً» جمع «قبیل» بوده باشد یعنی گروه فرشتگان و مردگان و... در برابر آن ها حاضر شوند.

این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر «هم» بازگشت به «کفار در خواست کننده» کند یعنی بیش تر آن ها از این واقعیت بی خبرند که خدا توانایی بر هر گونه کار خارق العاده ای دارد، ولی گویا آن ها قدرتش را محدود می دانند، لذا هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) معجزه ای نشان می داد آن را حمل بر سحر یا چشم بندی می کردند چنان که در آیه دیگر می خوانیم: «وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ»؛ (1)

«اگر دری از آسمان به روی آن ها می گشودیم و از آن بالا می رفتند، می گفتند ما چشم بندی شده ایم و ما را سحر و جادو کرده اند!»؛ بنا بر این آن ها جمعیتی نادان و لجوجند که نباید به آنان و سخنانشان اعتنا کرد. (2)

14. لجاجت کفار، و عذاب الهی

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛ (3)

«و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: «پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر! یا عذاب دردناکی برای ما بفرست!»

ص: 307

1- . حجر / 14 و 15.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 5، ص: 399.

3- . انفال / 32.

این سخن را به خاطر آن می گفتند که بر اثر شدت تعصب و لجاجت چنان می پنداشتند که آئین اسلام صد در صد بی اساس است و گرنه کسی که احتمال حقانیت آن را می دهد چنین نفرینی به خود نمی کند، این احتمال نیز وجود دارد که سرکردگان مشرکان برای اغفال مردم گاهی چنین سخنی را می گفتند تا به افراد ساده لوح نشان دهند آئین محمد (صلی الله علیه و آله) به کلی باطل است، در حالی که در دلشان چنین نبود.

گویا مشرکان در این سخن می خواستند این مطلب را وانمود کنند که تو در باره انبیای پیشین می گویی خداوند دشمنانشان را گاهی به وسیله بارانی از سنگ مجازات کرد (همانند قوم لوط) اگر راست می گویی تو نیز چنین کن! در «مجمع البیان» از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده: پس از آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به خلافت منصوب کرد و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

این مسأله در همه جا منتشر شد، «نعمان بن حارث قهری» (که از منافقان بود) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: به ما گفتی شهادت به توحید و نفی بت ها بدهیم، و گواهی به رسالت تو بدهیم، و دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکاة دادی، همه را پذیرفتیم، ولی به این قناعت نکردی و این پسر (منظورش علی بن ابی طالب (علیه السلام) است!) را خلیفه کردی و گفتی «من کنت مولاه فعلی مولاه» آیا این سخن از تو است یا دستوری از طرف خداست؟

پیامبر فرمود: به خدایی که جز او معبودی نیست از ناحیه خداست، نعمان برگشت در حالی که می گفت «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا

حِجَارَةٌ مِنَ السَّمَاءِ»؛ «خداوند! اگر این سخن از ناحیه تو است بارانی از سنگ از آسمان بفرست چیزی نگذشت که سنگی بر او سقوط کرد و کشته شد.»⁽¹⁾

این حدیث منافات با آن ندارد که آیه پیش از داستان غدیر نازل شده باشد، زیرا شأن نزول آیه جریان "نعمان" نبوده بلکه نعمان در نفرین خود از آیه ای که قبلاً نازل شده بود، اقتباس کرد و این نظیر آن است که ما در دعای خود از قرآن اقتباس می کنیم و می گوئیم: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً».

در آیات گذشته دو ایراد از ناحیه مخالفان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد که یکی از آن ها باطل بودنش واضح بوده، لذا قرآن به پاسخ آن پرداخته، و آن این که گفتند: «ما اگر بخواهیم می توانیم مثل قرآن را بیاوریم» مسلماً این يك ادعای کاذب و تو خالی بود و اگر می توانستند حتما آورده بودند، بنا بر این نیازی به پاسخ نداشته است.

ایراد دوم آن ها این بود که اگر این آیات حق است و از طرف خدا است پس ما را مجازات کند و بلا بر ما فرود آرد قرآن در سومین آیه مورد بحث به آن ها چنین پاسخ می دهد:

«هیچ گاه خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد در حالی که تو در میان آن ها هستی»؛ «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ».

در حقیقت وجود پر برکت تو که «رحمة للعالمین» هستی مانع از آن است که بر این گناه کاران بلا نازل گردد، و همانند اقوام گذشته که به طور دسته جمعی و یا انفرادی با وسائل مختلف از میان رفتند، نابود گردند.

ص: 309

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 2، ص: 151

سپس اضافه می کند «هم چنین خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد در حالی که استغفار کنند» (و از او تقاضای عفو نمایند)؛ «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ».

در تفسیر این جمله مفسران احتمالاتی داده اند بعضی گفته اند منظور این است که بعضی از مشرکان بعد از گفتن جمله آیه قبل از گفتار خود پشیمان شده اند و عرضه داشته اند: «غفرانك ربنا؛ خدایا ما را بر این گفتار ببخش» و همین سبب شد که حتی بعد از خروج پیامبر از مکه گرفتار بلا و نابودی نشوند.

جمع دیگری گفته اند این جمله اشاره به باقیمانده مؤمنان در مکه است، زیرا پس از هجرت پیامبر جمعی که قادر بر هجرت نبودند هم چنان در مکه باقی ماندند و وجود آن ها که پرتوی از وجود پیامبر بود مانع از نزول عذاب بر مشرکان مکه شد.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمله مفهوم يك جمله شرطیه را دارد یعنی اگر آن ها از کردار خود پشیمان شوند و به درگاه خدا روی آرند و استغفار کنند مجازات الهی از آن ها برداشته خواهد شد. در عین حال جمع میان این احتمالات در تفسیر آیه نیز بعید نیست، یعنی ممکن است آیه اشاره به همه این ها باشد.

در هر حال مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر پیامبر ندارد بلکه يك قانون کلی در باره همه مردم است لذا در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی (علیه السلام) و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی (علیه السلام) ابن عباس نقل شده می خوانیم:

«كان في الارض امانان من عذاب الله وقد رفع احدهما فدونكم الآخر فتمسكوا به وقرأ هذه الآية؛ در روی زمین دو وسیله امنیت از عذاب الهی بود یکی از آن ها (که وجود

پیامبر بود) برداشته شد. هم اکنون به دومی (یعنی استغفار) تمسک جوئید سپس آیه فوق را تلاوت فرمود». (1)

از آیه فوق و این حدیث روشن می شود که وجود پیامبران وسیله مؤثری برای امنیت مردم در برابر بلاهای سخت و سنگین، و پس از آن استغفار و توبه و روی آوردن به درگاه حق عامل دیگری است.

اما اگر عامل دوم نیز بر چیده شود جوامع بشری هیچ گونه مصونیتی در برابر مجازات های دردناکی که به خاطر گناهان شان در انتظار آن هاست نخواهند داشت، این مجازات ها در شکل حوادث دردناک طبیعی، و یا جنگ های خانمان سوز و ویران گر یا اشکال دیگر آشکار می شوند، همان گونه که انواع مختلف آن را تا کنون دیده یا شنیده ایم.

در دعای کمیل که از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم:

«اللهم اغفر لی الذنوب التي تنزل البلاء؛ خداوندا گناهی را که مایه نزول بلاها می شود بر من ببخش.»

این تعبیر نشان می دهد که اگر استغفار نباشد بسیاری از گناهان می توانند سرچشمه نزول بلاها شوند.

ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از استغفار گفتن و تکرار جمله:

«خدایا مرا ببخش» یا «اللهم اغفر لی» نیست، بلکه روح استغفار يك حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است (2).

ص: 311

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، کلمات قصار.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 153.

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كَطُّلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ طُّلُمَاتٍ بَعْضٌهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»؛ (1)

«کسانی که کافر شدند، اعمالشان هم چون سرابی است در يك کوير که انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد، و خدا را نزد آن می یابد که حساب او را به طور کامل می دهد؛ و خداوند سریع الحساب است! یا هم چون ظلماتی در يك دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده، و بر فراز آن موج دیگری، و بر فراز آن ابری تاریک است؛ ظلمت هایی است یکی بر فراز دیگری، آن گونه که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست!»

تفسیر

اعمالی هم چون سراب!

از آن جا که در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور ایمان و هدایت، بود، برای تکمیل این بحث، و روشن شدن حال آن ها در مقایسه با دیگران، در آیات مورد بحث سخن از ظلمت کفر و جهل و بی ایمانی، و کافران تاریکدل و منافقان گمراه می گوید، سخن از کسانی می گوید که به عکس مؤمنان که زندگی و افکارشان

ص: 312

«نُورٌ عَلَى نُورٍ» بود، وجود آن‌ها «ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» است! سخن از کسانی است که در بیابان خشک و سوزان زندگی به جای آب به دنبال سراب می‌روند، و از تشنگی جان می‌دهند، در حالی که مؤمنان در پرتو ایمان چشمه زلال هدایت را یافته و در کنار آن آرمیده‌اند.

نخست می‌گوید: «کسانی که کافر شدند اعمالشان هم چون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می‌پندارد»؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً».

«اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید چیزی نمی‌یابد»؛ «حتی ادا جاده لم یجده شیئا».

«اما خدا را نزد اعمال خود می‌یابد و حساب او را صاف می‌کند!»؛ «وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ».

«و خداوند سریع الحساب است!»؛ «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

«سراب» در اصل از ماده «سرب» (بر وزن شرف) به معنی راه رفتن در سراسیمگی است، و «سرب» (بر وزن حرب) به معنی راه سراسیمگی است، به همین مناسبت «سراب» به تالوئی می‌گویند که از دور در بیابان‌ها و سراسیمگی‌ها نمایان می‌شود و به نظر می‌رسد که در آن جا آب وجود دارد، در حالی که چیزی جز انعکاس نور آفتاب نیست (1).

«قیعه» به عقیده بعضی جمع «قاعه» به معنی زمین گسترده و وسیعی است

ص: 313

1- . دانشمندان فیزیکدان امروز می‌گویند هنگامی که هوا گرم می‌شود، طبقه هوای مجاور زمین بر اثر شدت گرما انبساط بیش تری پیدا می‌کند و با توده مجاور تفاوت می‌یابد، امواج نور در آن می‌شکند و سراب به خاطر همین شکست نور است.

که آب و گیاه ندارد و به تعبیر دیگر به زمین های کویر مانند می گویند که سراب نیز غالباً در آن جا به چشم می خورد.

ولی جمعی از مفسران و ارباب لغت این کلمه را مفرد می دانند که جمع آن «قیعان» یا «قیعات» است (1).

گر چه از نظر معنی در این جا تفاوت چندانی وجود ندارد، ولی تناسب آیه ایجاب می کند که مفرد باشد زیرا «سراب» به صورت مفرد ذکر شده و طبعاً چنین سرابی در يك بیابان خواهد بود نه در بیابان ها.

سپس به مثال دوم می پردازد و می گوید: «و یا اعمال این کافران همانند ظلماتی است در يك اقیانوس پهناور که موج آن را پوشانده، و بر فراز موج موج دیگری است و بر فراز آن ابر تاریکی قرار گرفته است»؛ «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ».

و به این ترتیب «ظلمت هایی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته!»؛ «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ».

«آن چنان که هر کس در میان آن گرفتار شود آن قدر تاریک و ظلمانی است که اگر دست خود را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند!»؛ «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا».

آری نور حقیقی در زندگی انسان ها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تیره و تاریک و ظلمانی خواهد بود، اما این نور ایمان تنها از سوی خدا است «و»

ص: 314

1- . به تفسیر «مجمع البیان» و «روح المعانی» و «تفسیر قرطبی» و «تفسیر فخر رازی» و «مفردات راغب» مراجعه شود.

کسی که خدا نوری برایش قرار نداده نوری برای او نیست»؛ «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ».

برای درك عمق این مثال قبلاً لازم است به معنی واژه «لجی» توجه شود.

«لجی» (بر وزن گرجی) به معنی دریای عمیق و پهناور است و در اصل از ماده «لجاج» به معنی پی گیری کردن کاری است (که معمولاً در مورد کارهای نادرست گفته می شود) سپس به پی گیری امواج دریا و قرار گرفتن آن ها پشت سر هم گفته شده است.

و از آن جا که دریا هر قدر عمیق تر و گسترده تر باشد امواجش بیش تر است این واژه در مورد دریاهاى عمیق و پهناور به کار می رود.

اکنون دریای خروشان و موجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است و می دانیم نور آفتاب که قوی ترین نورها است تا حد معینی در دریا نفوذ می کند و آخرین اشعه آن تقریباً در عمق هفتصد متر محو و نابود می گردد، به طوری که در اعماق بیش تر ظلمت دائم و شب جاویدان حکم فرما است، چرا که مطلقاً در آن جا نوری نفوذ نمی کند.

این را نیز می دانیم که آب اگر صاف و بدون تلاطم باشد نور را بهتر منعکس می کند، ولی امواج متلاطم شعاع نور را در هم می شکنند و مقدار کم تری از آن به اعماق آب منتقل می گردد.

اگر بر این امواج خروشان این موضوع را نیز اضافه کنیم که ابری تیره و تار

بر بالای آن‌ها سایه افکنده باشد ظلمتی که از آن حاصل می‌شود ظلمتی است فوق العاده متراکم (1).

ظلمت اعماق آب از یک سو، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر، ظلمت ابر تاریک از سوی سوم، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است، و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیک‌ترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد آن را نمی‌بیند.

کافرانی که از نور ایمان بی بهره اند به کسی می‌مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده است، به عکس مؤمنان روشن ضمیر که مصداق نور علی نورند.

بعضی از مفسران گفته‌اند که این ظلمت‌های سه‌گانه‌ای که افراد بی‌ایمان در آن غوطه‌ورند عبارتند از ظلمت اعتقاد غلط، و ظلمت گفتار نادرست، و ظلمت کردار بد، و به تعبیر دیگر اعمال افراد بی‌ایمان هم از نظر زیر بنا تاریک است و هم از نظر انعکاسی که در سخنان آن‌ها دارد و هم به خاطر هماهنگیش با سائر اعمال زشت‌شان از هر نظر ظلمانی است.

بعضی دیگر گفته‌اند این ظلمت‌های سه‌گانه عبارت از مراحل جهل آن‌ها است:

نخست این که نمی‌دانند، دوم این که نمی‌دانند که نمی‌دانند، سوم این که با این حال فکر می‌کنند می‌دانند که همان جهل مرکب و مضاعف است.

ص: 316

1- . باید توجه داشت که «سحاب» چنان که در «لسان العرب» آمده به معنی ابری است باران‌زا، و با توجه به این که ابرهای باران‌زا غالباً ابرهای متراکمند معمولاً تیره و تارتر می‌باشند.

بعضی دیگر گفته اند از آن جا که عامل اصلی شناخت، طبق تصریح قرآن، سه چیز است: قلب و چشم و گوش (البته قلب به معنی عقل) چنان که در آیه 78 سوره نحل آمده: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ»؛ «خداوند شما را از شکم مادران برون فرستاد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد»، ولی کفار هم نور قلب را از دست داده اند و هم نور سمع و بصر را و در این ظلمت ها غوطه ورنند! (1).

اما روشن است که این سه تفسیر منافاتی با هم ندارند، و ممکن است آیه ناظر به همه آن ها باشد.

به هر حال در دو آیه فوق در يك جمع بندی نهایی به این جا می رسیم که اعمال افراد بی ایمان نخست به نور کاذبی تشبیه شده که هم چون يك سراب در بیابان خشك و سوزان ظاهر می شود، سرابی که نه تنها عطش تشنه کامان را فرو نمی شناند بلکه به خاطر دوندگی بیش تر آن را افزایش می دهد.

سپس از این نور کاذب که اعمال ظاهر فریب منافقان بی ایمان است وارد مرحله باطن این اعمال می شود، باطنی هولناك مملو از ظلمت ها و تاریکیهای متراکم و هراس انگیز، باطنی وحشتناك که تمام حواس انسانی در آن از کار می افتد و نزدیک ترین اشیاء محیط بر او پنهان می گردد، حتی خودش را نمی تواند ببیند تا چه رسد به دیگران را! بدیهی است در چنین ظلمت هول انگیزی، انسان در تنهایی مطلق و جهل و بی خبری کامل فرو می رود، نه راه را پیدا می کند، نه همسفرانی دارد،

ص: 317

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ذیل آیه مورد بحث.

نه موضع خود را می شناسد، نه وسیله ای در اختیار دارد، چرا که از منبع نور یعنی «اللّه» کسب روشنایی نکرده، و در حجاب خودخواهی و جهل و نادانی فرو رفته است.

اگر فراموش نکرده باشید گفتیم نور سرچشمه تمام زیبایی ها، روشنایی ها، حیات و زندگی و جنبش و حرکت است، اما به عکس ظلمت منبع زشتی ها، مرگ و نیستی، سکون و سکوت می باشد، ظلمت کانون وحشت و نفرت است، ظلمت همراه با سردی و افسردگی است، و چنین است حال کسانی که نور ایمان را از دست می دهند و در ظلمت کفر فرو می روند. (1)

16. کفار، و باطن سست و ضعیف آن ها

اشاره

قرآن می فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ (2) «مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سست ترین خانه های خانه عنکبوت است اگر می دانستند!»

تفسیر

تکیه گاه های سست هم چون لانه عنکبوت!

در آیات گذشته سرنوشت دردناک و غم انگیز مشرکان مفسد و مستکبران لجوج و ظالمان بیدادگر و خودخواه بیان شد، به همین تناسب در آیات مورد بحث

ص: 318

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 14، ص: 491.

2- . عنکبوت / 41.

مثال جالب و گویایی برای کسانی که غیر خدا را معبود و، ولی خود قرار می دهند بیان می کند که هر چه درباره این مثال بیندیشیم نکات بیش تری از آن، عائدمان می شود.

می فرماید: «کسانی که غیر از خدا را، ولی و معبود خود برگزیدند، هم چون عنکبوتند که خانه ای برای خود برگزیده، و سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است، اگر می دانستند!»؛ «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ».

چه مثال رسا و جالبی و چه تشبیه گویا و دقیقی؟! درست دقت کنید: هر حیوان و حشره ای برای خود خانه و لانه ای دارد، اما هیچ يك از این خانه ها به سستی خانه عنکبوت نیست.

اصولاً خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد، و صاحب آن را از حوادث حفظ کند طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد. بعضی از خانه ها سقف ندارند اما لا اقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند سقفی دارند.

اما لانه عنکبوت که از تعدادی تارهای بسیار نازک ساخته شده نه دیواری دارد، نه سقفی، نه حیاطی و نه دری، این ها همه از يك سو.

از سوی دیگر مصالح آن به قدری سست و بی دوام است که در برابر هیچ حادثه ای مقاومت نمی کند.

اگر نسیم ملایمی بوزد تار و پودش را درهم می ریزد! و اگر چند قطره باران بر آن ببارد آن را متلاشی می کند! کم ترین شعله آتشی به آن برسد نابودش می سازد.

حتی اگر گرد و غبار بر آن بنشیند پاره پاره می شود و از سقف خانه آویزان می گردد.

معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زبانی، نه مشکلی را حل می کنند، و نه در روز بیچارگی پناه گاه کسی هستند.

درست است که این خانه برای عنکبوت با آن پاهای بلند و طولانی هم مرکز استراحت است و هم در و دکان و دامی برای صید حشرات و تحصیل غذا.

ولی در مقایسه با خانه های حیوانات و حشرات دیگر بی نهایت سست و بی دوام است.

کسانی که غیر خدا را تکیه گاه خود قرار دهند تکیه آن ها بر تار عنکبوت است.

آن ها که غیر از خدا را معبود خویش برگزینند تکیه آن ها بر تار عنکبوت است تخت و تاج فرعونها، اموال بی حساب قارونها، قصرها و گنج های شاهان، همه مانند تارهای عنکبوت است.

بی دوام، سست، غیر قابل اعتماد و ناپایدار در برابر طوفان حوادث.

تاریخ نیز نشان می دهد که به راستی هیچ يك از این امور نمی تواند تکیه گاه انسان گردد.

ولی آن ها که بر ایمان و توکل بر خدا تکیه می کنند تکیه بر سد پولادین دارند.

ذکر این نکته نیز در این جا ضروری است: خانه عنکبوت و تارهای او با این که ضرب المثل در سستی می باشد خود از عجائب آفرینش است که دقت در آن انسان را به عظمت آفریدگار آشناتر می کند.

تارهای عنكبوت از مایع لزجی ساخته می شود که در حفره های بسیار کوچکی هم چون سر سوزن در زیر شکم او قرار دارد، این مایع دارای ترکیب خاصی است که هر گاه در مجاورت هوا قرار گیرد سخت و محکم می شود.

عنكبوت آن را به وسیله چنگال مخصوصش از این حفره ها بیرون کشیده و تارهای خود را از آن می سازد.

می گویند هر عنكبوت قادر است با همین مایع بسیار مختصر که در اختیار دارد در حدود پانصد متر از این تارها بتند! بعضی نوشته اند که سستی این تارها بر اثر نازکی فوق العاده است و گرنه از تار فولادینی که به ضخامت آن باشد محکمتر است!.

عجیب این که این تارها گاهی هر کدام از چهار رشته تشکیل شده و هر رشته ای نیز خود از هزار رشته! تشکیل یافته که هر کدام از سوراخ بسیار کوچکی که در بدن او است بیرون می آید اکنون فکر کنید هر يك از این تارهای فرعی چه اندازه ظریف و دقیق و باریک تهیه می شود. علاوه بر عجائبی که در مصالح ساختمانی خانه عنكبوت به کار رفته، شکل ساختمانی و مهندسی آن نیز جالب است، اگر به خانه های سالم عنكبوت دقت کنیم منظره جالبی هم چون يك خورشید با شعاعهایش بر روی پایه های مخصوصی از همین تارها مشاهده می کنیم البته این خانه برای عنكبوت خانه مناسب و ایده آلی است، ولی در مجموع سست تر از آن تصور نمی شود، و این چنین است معبودهایی که غیر از خدا می پرستند.

با توجه به این که عنكبوت تنها يك نوع نیست بلکه بعضی از دانشمندان

مدعی هستند که تا کنون بیست هزار نوع عنکبوت شناخته شده است! و هر کدام ویژگی هایی دارند عظمت قدرت خدا در آفرینش این موجود کوچک آشکارتر می شود.

ضمناً تعبیر به «اولیاء» (جمع ولی) به جای «اصنام» و بت ها شاید برای اشاره به این نکته است که نه فقط معبودهای ساختگی که پیشوایان و رهبران غیر الهی نیز در همین حکمند.

جمله «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (اگر می دانستند) که در آخر آیه آمده است مربوط به بت ها و معبودهای دروغین است، نه مربوط به سستی خانه عنکبوت، چرا که سستی آن را همه می دانند، بنا بر این مفهوم جمله چنین است اگر آن ها از سستی معبودان و پایگاه هایی که غیر از خدا برگزیده اند با خبر بودند به خوبی می دانستند که این ها در سستی همانند تار عنکبوتند. (1)

17. کفار، و گمانه های بی اساس آن ها

اشاره

قرآن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيْسَ مُؤْنِ الْمَلَائِكَةِ تَسْجِيمَةَ الْأُنْثَى * وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»؛ (2) «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را دختر (خدا) نام گذاری می کنند! آن ها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند با این که «گمان» هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند!»

ص: 322

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 16، ص: 278.

2- . نجم / 27 و 28.

ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند

این آیات هم چنان موضوع آیات قبل را در زمینه نفی عقائد مشرکان تعقیب می کند.

نخست می فرماید: «کسانی که ایمان به آخرت ندارند فرشتگان را دختر (خدا) نام گذاری می کنند»؛ «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى».

آری این سخن زشت و شرم آور تنها از کسانی سر می زند که به حساب و جزای اعمال معتقد نیستند که اگر عقیده داشتند این چنین جسورانه سخن نمی گفتند، سخنی که کم ترین دلیلی بر آن ندارند، بلکه دلایل عقلی نشان می دهد نه خداوند فرزندی دارد نه فرشتگان دخترند تعبیر به «تَسْمِيَةً الْأُنثَى» اشاره به همان است که در آیات قبل گفته شد که این سخنان نام هایی است بی محتوی و اسمایی است بی مسمی، و به عبارت دیگر از حدود «نام گذاری» تجاوز نمی کند، و هیچ واقعیتی را در بر ندارد.

سپس به یکی از دلایل روشن بطلان این نام گذاری اشاره کرده، می افزاید:

«آن ها به این سخن علم و یقین ندارند، بلکه از ظن و گمان بی پایه پیروی می کنند حال آن که گمان هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند و کسی را به حق نمی رساند»؛ «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً».

انسان متعهد و معتقد هرگز سخنی را بدون علم و آگاهی نمی گوید، و نسبتی را به کسی بی دلیل نمی دهد، تکیه بر گمان و پندار کار شیطان و انسان های شیطان صفت است، و قبول خرافات و موهومات نشانه انحراف و بی عقلی است.

روشن است واژه «ظن» (گمان) دو معنی متفاوت دارد: گاه به معنی گمان های بی پایه است که طبق تعبیرات آیات قبل همردیف " هوای نفس و اوهام و خرافات" است، منظور از این کلمه در آیات مورد بحث همین معنی است. معنی دیگر: گمان هایی است که معقول و موجه است و غالباً مطابق واقع و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره می باشد، مانند شهادت شهود در محکمه و دادگاه، یا "قول اهل خبره" و یا "ظواهر الفاظ" و امثال آن که اگر این گونه گمان ها را از زندگی بشر برداریم و تنها تکیه بر یقین قطعی کنیم نظام زندگی به کلی متلاشی می شود.

بدون شك این قسم از ظن داخل در این آیات نیست، و شواهد فراوانی در خود این آیات بر این معنی وجود دارد، و به تعبیر دیگر قسم دوم در حقیقت يك نوع علم عرفی است نه گمان، بنا بر این کسانی که با این آیه (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً) و مانند آن برای نفی حجیت «ظن» به طور کلی استدلال کرده اند قابل قبول نیست.

این نکته نیز قابل توجه است که «ظن» در اصطلاح فقها و اصولیین به معنی اعتقاد راجح است (اعتقادی که يك طرف احتمال در نظر انسان ترجیح داشته باشد)، ولی در لغت مفهوم گسترده ای دارد که حتی به «وهم» و احتمالات ضعیف نیز گفته می شود، و ظن بت پرستان از همین قبیل بود، خرافه ای به صورت يك احتمال ضعیف در مغزشان ظاهر می شد، سپس هوای نفس به فعالیت بر می خاست و آن را تزیین می کرد، و احتمال دیگر را که در مقابل آن قرار داشت و قوی تر بود به دست

فراموشی می سپرد و تدریجاً به صورت يك اعتقاد راسخ درمی آمد، در حالی که هیچ پایه ای نداشت. (1)

18. کفار، اعمال زشت خود را، زیبا می پندارند

اشاره

قرآن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ»؛ (2) «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال (بد) شان را برای آنان زینت می دهیم به طوری که سرگردان می شوند.»

«فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَكَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤَهُمْ لِيُرْذَوْهُمْ وَليَلْبِسُوا عَلَيْهِم دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَقْتَرُونَ»؛ (3) «چرا هنگامی که مجازات ما به آنان رسید، (خضوع نکردند و) تسلیم نشدند؟! بلکه دل های آن ها قساوت پیدا کرد؛ و شیطان، هر کاری را که می کردند، در نظرشان زینت داد! همین گونه شرکای آن ها [بتها]، قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند؛ (کودکان خود را قربانی بت ها می کردند، و افتخار می نمودند!) سرانجام آن ها را به هلاکت افکندند؛ و آیینشان را بر آنان مشتبّه ساختند. و اگر خدا می خواست، چنین نمی کردند؛ (زیرا می توانست جلو آنان را بگیرد، ولی اجبار سودی ندارد.) بنا بر این، آن ها و تهمت های شان را به حال خود واگذار (و به آن ها اعتنا مکن!)»

ص: 325

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 22، ص: 531.

2- . نمل / 4.

3- . انعام / 43 و 137.

قرآن در این آیه اشاره به یکی دیگر از زشتکاریهای بت پرستان و جنایتهای شرم آور آن ها کرده می گوید: «همان طور که تقسیم آن ها در مورد خداوند و بت ها در نظرشان جلوه داشت و این عمل زشت و خرافی و حتی مضحک را کاری پسندیده می پنداشتند هم چنین شرکای آن ها قتل فرزندان را در نظر بسیاری از بت پرستان جلوه داده بود» تا آن جا که کشتن بچه های خود را يك نوع «افتخار» و یا «عبادت» محسوب می داشتند؛ «وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائُهُمْ».

منظور از «شرکاء» در این جا بت ها هستند که به خاطر آنان گاهی فرزندان خود را قربانی می نمودند و یا نذر می کردند که اگر فرزندی نصیب آن ها شد آن را برای بت قربانی کنند، همان طور که در تاریخ بت پرستان قدیم گفته شده است، و بنا بر این نسبت "تزیین" به بت ها به خاطر آن است که علاقه و عشق به بت آن ها را وادار به این عمل جنایت بار می کرد، و روی این تفسیر، قتل در آیه فوق با مسأله زنده به گور کردن دختران و یا کشتن پسران به خاطر ترس از فقر، ارتباطی ندارد.

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از تزیین این جنایت به وسیله بت ها این باشد که خدمه و متولیان بتکده ها مردم را به این کار تشویق می کردند و خود را زبان بت می دانستند، زیرا نقل می کنند که عرب های زمان جاهلیت برای انجام سفرهای مهم و کارهای دیگر از «هبل» (بت بزرگ آن ها) اجازه می گرفتند و طرز اجازه گرفتن آن ها این بود که چوبهای تیری که در کیسه مخصوصی مجاور هبل قرار داشت و روی بعضی از آن ها «افعل» (انجام بده) و روی بعضی «لا تفعل» (انجام مده) نوشته شده بود تکان می داد و چوبه تیری را از میان آن ها خارج می ساخت و

هر چه روی آن نوشته شده بود به عنوان پیام هبل! تلقی می شد و این نشان می دهد که از این طریق نظر بت ها را کشف می کردند، هیچ بعید نیست که مسأله قربانی برای بت نیز از طریق خدمه، به عنوان يك پیام بت معرفی شده باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که زنده به گور کردن دختران در میان آن ها که طبق نقل تواریخ به عنوان بر طرف ساختن لکه ننگ در میان طائفه «بنی تمیم» رائج شده بود به عنوان پیام بت ها معرفی شده باشد، زیرا در تاریخ می خوانیم که «نعمان بن منذر» حمله به جمعی از عرب کرد و زنان آن ها را اسیر ساخت و در میان آن ها دختر «قیس بن عاصم» بود، سپس صلح در میان آن ها برقرار شد، و هر زنی به عشیره خود پیوست، به جز دختر قیس که او ترجیح داد در میان قوم دشمن بماند، و شاید با یکی از جوان های آن ها ازدواج کند این مطلب بر قیس بسیار گران آمد و سوگند (به عنوان بت ها) یاد کرد که هر گاه دختر دیگری برای او متولد شود زنده به گورش کند و چیزی نگذشت که این عمل سنتی در بین آن ها شد که زیر ماسک دفاع از ناموس دست به بزرگ ترین جنایت یعنی کشتن فرزندان بی گناه زدند(1).

بنا بر این زنده به گور کردن دختران نیز ممکن است در آیه فوق داخل باشد.

يك احتمال دیگر نیز در تفسیر آیه فوق به نظر می رسد اگر چه مفسران آن را ذکر نکرده اند و آن این که: عرب های زمان جاهلیت آن چنان اهمیتی برای بت ها قائل بودند که اموال نفیس خود را خرج بت ها و متولیان و خدمه زورمند و پر درآمد آن ها

ص: 327

1- . بعضی تصور کرده اند که کلمه «اولاد» در آیه فوق با این تفسیر سازگار نیست ولی باید توجه داشت که اولاد معنی وسیعی دارد که هم به پسر و هم به دختر اطلاق می شود همانطور که در آیه 223 بقره می خوانیم: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»؛ «مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند».

می کردند و خودشان فقیر و تهیدست می شدند تا آن جا که گاهی بچه های خود را از گرسنگی و فقر سر می بریدند، این عشق به بت چنین عمل زشتی را در نظر آن ها تزیین کرده بود.

ولی تفسیر اول یعنی قربانی کردن فرزندان برای بت ها با متن آیه از همه مناسب تر است.

سپس قرآن می گوید: نتیجه این گونه اعمال زشت این بود که بت ها و خدمه بت، مشرکان را به هلاکت بيفکنند و دین و آئین حق را مشتبّه سازند و آن ها را از رسیدن به يك آئین پاک محروم نمایند؛ «لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِم دِينَهُمْ».

قرآن می گوید: «اما با این همه اگر خدا می خواست می توانست به اجبار جلو آن ها را بگیرد»، ولی اجبار بر خلاف سنت خدا است، خداوند خواسته بندگان آزاد باشند تا راه تربیت و تکامل هموار گردد، زیرا در اجبار نه تربیت است و نه تکامل؛ «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ».

و در پایان می فرماید: اکنون که چنین است و آن ها در میان يك چنین اعمال خرافی زشت و ننگینی غوطه ورنند و حتی قبح آن را درك نمی کنند، و از همه بدتر این که گاهی آن را به خدا نیز نسبت می دهند «آن ها و تهمت های شان را به حال خود واگذار، و به تربیت دل های آماده و مستعد پرداز»؛ «فَذَرُهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ» (1).

19. مشرکین و کفار، تعلیم دیدگان شیطانند

اشاره

قرآن می فرماید:

ص: 328

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 5، ص: 452.

«وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ * أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (1)

«و از آن چه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید! این کار گناه است؛ و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند؛ اگر از آن ها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود! آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت ها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمال (زشتی) که انجام می دادند، تزیین شده (و زیبا جلوه کرده) است.»

تفسیر

در آیات گذشته روی جنبه مثبت مسأله یعنی خوردن از گوشت های حلال تکیه شده بود، ولی در این آیه- برای تأکید هر چه بیش تر- روی جنبه منفی و مفهوم آن تکیه نموده و می گوید: «از گوشت هایی که نام خدا به هنگام ذبح بر آن ها برده نشده است نخورید»؛ «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ».

سپس با يك جمله کوتاه مجدداً این عمل را محکوم کرده می گوید:

«این کار فسق و گناه و خروج از راه و رسم بندگی و اطاعت فرمان خدا است»؛ «وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ».

و برای این که بعضی از مسلمانان ساده دل تحت تأثیر وسوسه های شیطانی

ص: 329

آن ها قرار نگیرند اضافه می کند: «شیاطین مطالب وسوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند»؛ «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ».

ولی به هوش باشید «اگر تسلیم وسوسه های آن ها شوید شما هم در صف مشرکان قرار خواهید گرفت»؛ «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ».

این مجادله و وسوسه شاید اشاره به همان منطقی باشد که مشرکان به یکدیگر القا می کردند (و بعضی گفته اند مشرکان عرب آن را از مجوسیان آموخته بودند) که اگر ما گوشت حیوان مرده را می خوریم به خاطر آن است که خدا آن را کشته و از حیوانی که ما می کشیم بهتر است یعنی نخوردن مردار یک نوع بی اعتنایی به کار خدا است!

غافل از آن که آن چه به مرگ طبیعی می میرد علاوه بر این که غالباً بیمار است، سر بریده نیست و خونهای کثیف در لابلای گوشت های آن می مانند و می میرند و فاسد می شوند و گوشت را هم آلوده و فاسد می کنند، به همین دلیل خداوند دستور داده تنها از گوشت حیواناتی بخورند که با شرایط خاصی ذبح شده و خون آن بیرون ریخته است.

ضمناً از این آیات استفاده می شود که ذبیحه های غیر اسلامی حرام است، زیرا- علاوه بر جهات دیگر- آن ها به هنگام ذبح مقید به بردن نام خدا بر آن نیستند. (1)

قرآن کریم می فرماید:

ص: 330

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 5، ص: 424.

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»؛ (1) «آیا کسی که مرده بود سپس او را زنده کردیم و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود همانند کسی است که در ظلمت ها باشد و از آن خارج نگردد، این چنین برای کافران اعمال (زشتی) که انجام می دادند تزئین شده است (و زیبا جلوه کرده). و هم چنین در هر شهر و روستایی بزرگان گنه کاری قرار دادیم (افرادی که همه گونه قدرت در اختیارشان گذاردیم اما آن ها از آن سوء استفاده کرده و راه خطا پیش گرفتند) و سرانجام کارشان این شد که به مکر (و فریب مردم) پرداختند، ولی تنها خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند.»

شان نزول

در شان نزول آیه اول چنین نقل شده است: «ابو جهل» که از دشمنان سر سخت اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود روزی سخت آن حضرت را آزار داد، «حمزه» عموی شجاع پیامبر (صلی الله علیه و آله) که تا آن روز اسلام را نپذیرفته بود و هم چنان در باره آئین او مطالعه و اندیشه می کرد، و در آن روز طبق معمول خود برای شکار به بیابان رفته بود هنگامی که از بیابان برگشت از جریان کار ابو جهل و برادرزاده خویش با خبر شد، سخت بر آشفت و یکسر به سراغ ابو جهل رفت و چنان بر سر- یا بینی او- کوفت که خون جاری شد و با تمام نفوذی که ابو جهل در میان قوم و عشیره خود و حتی در میان

ص: 331

مردم مکه داشت، به ملاحظه شجاعت فوق العاده حمزه از نشان دادن عکس العمل خود داری کرد.

سپس حمزه به سراغ پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و اسلام را پذیرفت و از آن روز رسماً به عنوان يك افسر رشید اسلام، تا واپسین دم عمر، از این آئین آسمانی دفاع می کرد.

آیه فوق در باره این حادثه نازل گردید و وضع ایمان حمزه و پافشاری ابو جهل را در کفر و فساد مشخص ساخت.

از بعضی روایات نیز استفاده می شود که آیه در مورد ایمان آوردن عمار یاسر و اصرار ابو جهل در کفر نازل گردیده است و در هر حال این آیه همانند آیات دیگر قرآن اختصاص به مورد نزول خود ندارد و دارای مفهوم وسیعی است که در مورد هر مؤمن راستین، و هر بی ایمان لجوج، صادق است.

تفسیر

ایمان و روشن بینی

ارتباط این آیات با آیات قبل از این نظر است که در آیات گذشته اشاره به دو دسته: مؤمن خالص و کافر لجوج که نه تنها ایمان نمی آورد بلکه برای گمراه ساختن دیگران نیز سخت می کوشد، شده بود، در این جا نیز با ذکر دو مثال جالب و روشن وضع این دو طایفه مجسم گردیده است.

نخست این که افرادی را که در گمراهی بوده اند، سپس با پذیرش حق و ایمان تغییر مسیر داده اند تشبیه به مرده ای می کند که به اراده و فرمان خدا زنده شده است؛ «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ».

ص: 332

کرارا در قرآن «مرگ» و «حیات» به معنی مرگ و حیات معنوی، و کفر و ایمان، آمده است و این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ایمان يك عقیده خشک و خالی یا الفاظی تشریفاتی نیست، بلکه به منزله روحی است که در کالبد بیجان افراد بی ایمان دمیده می شود و در تمام وجود آن ها اثر می گذارد، چشم آن ها دید و روشنایی، گوش آن ها قدرت شنوایی، زبان توان سخن گفتن و دست و پا قدرت انجام هر گونه کار مثبت پیدا می کند، ایمان افراد را دگرگون می سازد و در سراسر زندگی آن ها اثر می گذارد و آثار حیات را در تمام شئون آن ها آشکار می نماید.

از جمله «فَأَحْيَيْنَاهُ» (ما او را زنده کردیم) استفاده می شود که ایمان، گرچه باید با کوشش از ناحیه خود انسان صورت گیرد اما تا کششی از ناحیه خدا نباشد این کوشش ها به جایی نمی رسد! سپس می گوید: «ما برای چنین افراد نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه بروند»؛ «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ».

گرچه مفسران درباره منظور از این «نور» احتمالاً-تی داده اند اما ظاهراً منظور از آن تنها قرآن و تعلیمات پیامبر(صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه علاوه بر این، ایمان به خدا، بینش و درك تازه ای به انسان می بخشد، روشن بینی خاصی به او می دهد، افق دید او را از زندگی محدود مادی و چهار دیوار عالم ماده فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع فرو می برد.

و از آن جا که او را به خود سازی دعوت می کند، پرده های خود خواهی و خودبینی و تعصب و لجاج و هوی و هوس را از مقابل چشم جانش کنار می زند، و حقایقی را می بیند که هرگز قبل از آن قادر به درك آن ها نبود.

در پرتو این نور می تواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند، و از بسیاری

اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع، و به علت تفکر محدود مادی، و یا غلبه خود خواهی و هوی و هوس، گرفتار آن می شوند مصون و محفوظ بماند.

و این که در روایات اسلامی می خوانیم: «المؤمن ينظر بنور الله؛ انسان با ایمان با نور خدا نگاه می کند.» اشاره به همین حقیقت است، گرچه با این همه باز نمی توان روشن بینی خاصی را که انسان با ایمان پیدا می کند با بیان و قلم توصیف کرد، بلکه باید طعم آن را چشید و وجودش را احساس نمود!

سپس چنین فرد زنده و فعال و نورانی و مؤثری را با افراد بی ایمان لجوج مقایسه کرده می گوید: «آیا چنین کسی همانند شخصی است که در امواج ظلمت ها و تاریکیها فرو رفته و هرگز از آن خارج نمی گردد؟!»، «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا».

قابل توجه این که نمی گوید «كَمَنْ فِي الظُّلُمَاتِ» (همانند کسی که در ظلمت ها است) بلکه می گوید: «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ» (همانند کسی که مثل او در ظلمات است) بعضی گفته اند هدف از این تعبیر این بوده که اثبات شود چنان افراد به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته اند که وضع آن ها ضرب المثلی شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند.

ولی ممکن است این تعبیر اشاره به معنی لطیف تری باشد و آن این که: از هستی و وجود این گونه افراد در حقیقت چیزی جز يك شبیح، يك قالب، يك مثال و يك مجسمه باقی نمانده است هیکلی دارند بی روح و مغز و فکری از کار افتاده! این نکته نیز لازم به یادآوری است که راهنمای مؤمنان «نور» (با صیغه مفرد) و محیط کافران «ظلمات» (با صیغه جمع) ذکر شده، چرا که ایمان يك حقیقت

بیش نیست، و رمز وحدت و یگانگی است و کفر و بی ایمانی سرچشمه پراکندگی و تفرقه و تشتت است.

و در پایان آیه اشاره به علت این سرنوشت شوم کرده، می گوید: «این چنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شده است»؛ «كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

و همان طور که سابقاً اشاره کردیم این خاصیت تکرار يك عمل زشت است که تدریجاً از قبح آن در نظر کاسته می شود و حتی به جایی می رسد که به عنوان يك کار خوب در نظر او جلوه می کند و هم چون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام به او نمی دهد، يك مطالعه ساده در حال تبهکاران این حقیقت را به خوبی روشن می سازد. (1)

20. اعمال مشرکین و جلوه های شیطانی

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛ (2)

«و (به یاد آور) هنگامی را که شیطان، اعمال آن ها [مشرکان] را در نظرشان جلوه داد، و گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی گردد! و من، همسایه (و پناه دهنده) شما هستم! اما هنگامی که دو گروه (کافران، و مؤمنان مورد حمایت فرشتگان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: من از شما (دوستان

ص: 335

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 5، ص: 42.

2- . انفال / 48.

و بیروانم) بیزارم! من چیزی می بینم که شما نمی بینید؛ من از خدا می ترسم، خداوند شدید العقاب است!»

تفسیر

مشرکان و منافقان و وسوسه های شیطانی

باز در این آیات صحنه دیگری از جنگ بدر به تناسب آیاتی که قبلاً در این زمینه گذشت و یا به تناسب آیه اخیر که سخن از اعمال شیطانی مشرکان در جنگ بدر می گفت ترسیم شده است.

همان گونه که مردان حق در مسیری که در پیش دارند مورد تأیید پروردگار و فرشتگان او هستند باطل گرایان و بد اندیشان در زیر چتر وسوسه های شیطانی و اغوای شیاطین خواهند بود.

در بعضی از آیات گذشته چگونگی حمایت فرشتگان از جنگجویان بدر با تفسیرش گذشت، در این جا در اولین آیه مورد بحث سخن از حمایت نافرجام شیطان نسبت به مشرکان به میان آمده است.

نخست می گوید: «و در آن روز شیطان اعمال آن ها را در برابرشان آرایش و زینت داد» تا به کرده های خود خوشبین و دل گرم و امیدوار باشند؛ «وَإِذْ زَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ».

تزئین و آرایش شیطان این چنین است که از طریق تحریک شهوات و هوس ها و صفات زشت و ناپسند انسان چهره عملش را در نظرش آن چنان جلوه می دهد که

سخت مجذوب آن می شود و آن را از هر جهت عملی عاقلانه و منطقی و دوست داشتنی فکر می کند.

«و به آن ها چنین فهماند که با داشتن این همه نفرات و ساز و برگ جنگی هیچ کس از مردم امروز بر شما غالب نخواهد شد» و شما ارتشی شکست ناپذیرید؛ «وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ».

به علاوه «من نیز همسایه شما و در کنار شما هستم» و هم چون يك همسایه وفادار و دل سوز به موقع لزوم از هیچ گونه حمایتی دریغ ندارم؛ «وَأِنِّي جَارٌ لَّكُمْ».

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که منظور از کلمه «جار» همسایه نیست بلکه کسی است که امان و پناه می دهد، زیرا عادت عرب بر این بود که افراد و طوائف نیرومند در موقع لزوم به دوستان خود پناهندگی می دادند، و در این موقع با تمام امکانات خویش از وی دفاع می نمودند، «شیطان» به دوستان مشرک خود پناهندگی و امان نامه داد.

«اما به هنگامی که دو لشکر با هم در آویختند و فرشتگان به حمایت لشکر توحید برخاستند و نیروی ایمان و پای مردی مسلمانان را مشاهده کرد به عقب باز گشت و صدا زد من از شما- یعنی مشرکان- بیزارم»؛ «فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ».

و برای این عقب گرد وحشتناک خویش دو دلیل آورد: نخست این که: «گفت من چیزی می بینم که شما نمی بینید»؛ «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ».

من به خوبی آثار پیروزی را در این چهره های خشم گین مسلمانان با ایمان می نگرم، و آثار حمایت الهی و امدادهای غیبی و یاری فرشتگان را در آن ها مشاهده

می‌کنم، اصولاً آن‌جا که پای مددهای خاص پروردگار و نیروهای غیبی او به میان آید من عقب نشینی خواهم کرد.

دیگر این که «من از مجازات دردناک پروردگار در این صحنه می‌ترسم» و آن را به خود نزدیک می‌بینم؛ «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ».

مجازات خداوند هم چیز ساده‌ای نیست که بتوان در برابرش مقاومت کرد بلکه «کیفر او شدید و سخت است»؛ «وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

آیا شیطان از طریق وسوسه یا از طریق تشکل ظاهر شد؟ در این که نفوذ شیطان در دل مشرکان و طرح این گفتگوها با آن‌ها در صحنه جنگ بدر به چه صورت بوده در میان مفسران پیشین و امروز گفتگو است، و رویهمرفته دو عقیده وجود دارد.

1. جمعی معتقدند که این کار از طریق وسوسه‌های باطنی صورت گرفته است، او با وسوسه‌های خویش و استفاده از صفات منفی و زشت شیطانی مشرکان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد و به آن‌ها چنین وانمود کرد که نیروی شکست‌ناپذیری در اختیار دارند، و یک نوع پناه‌گاه و اتکاء باطنی در آن‌ها تولید کرد.

اما پس از مجاهده سرسختانه مسلمانان و حوادث اعجاز‌آمیزی که سبب پیروزی آن‌ها گردید آثار این وسوسه‌ها از دل آنان بر چیده شد، و احساس کردند که شکست در برابر آن‌ها قرار گرفته و هیچ تکیه‌گاهی برای آن‌ها نیست بلکه کیفر و مجازات سختی از طرف خدا در انتظار آن‌هاست.

2. جمع دیگری که معتقدند که شیطان به شکل انسانی مجسم شد و در برابر آن‌ها آشکار گردید، در روایتی که در بسیاری از کتب نقل شده می‌خوانیم:

قریش به هنگامی که تصمیم راسخ برای حرکت به سوی میدان بدر گرفت

از حمله طائفه بنی کنانه بيمناك بودند، زیرا قبلاً نیز با هم خصومت داشتند، در این موقع ابلیس در چهره "سراقه بن مالك" که از سرشناسهای قبیله بنی کنانه بود به سراغ آن ها آمد و به آن ها اطمینان داد که با شما موافق و هماهنگم و کسی بر شما غالب نخواهد شد و در میدان بدر شرکت کرد.

اما به هنگامی که نزول ملائکه را مشاهده کرد عقب نشینی نموده، فرار کرد، لشکر نیز به دنبال ضربت های سختی که از مسلمانان خورده بودند و با مشاهده کار ابلیس پا به فرار گذاشتند و به هنگامی که به مکه باز گشتند گفتند سراقه بن مالك سبب فرار قریش شد، این سخن به گوش سراقه رسید و سوگند یاد کرد که من به هیچ وجه از این موضوع آگاهی ندارم، و به هنگامی که نشانه های مختلف وضع او را در میدان بدر به او یادآوری کردند همه را انکار کرد و قسم خورد که چنین چیزی حتما نبوده و او از مکه حرکت نکرده، به این ترتیب معلوم شد که آن شخص سراقه بن مالك نبوده است. (1) دلیل طرف داران تفسیر اول این است که ابلیس نمی تواند در شکل انسانی ظاهر گردد در حالی که طرف داران تفسیر دوم می گویند دلیلی بر محال بودن این موضوع در دست نیست، به خصوص که نظیر آن را در داستان هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آمدن پیر مردی در شکل مردم "نجد" در «دار الندوة» نیز نقل کرده اند، به علاوه ظاهر تعبیرات و گفتگوهایی که در آیه فوق گذشت با مجسم شدن ابلیس سازگارتر است.

ولی در هر حال آیه فوق نشان می دهد که مخصوصاً در برنامه های گروهی، و جمعی، در صورتی که در مسیر حق یا باطل باشد يك سلسله امدادها و نیروهای

ص: 339

1- . تفسیر مجمع البیان و نور الثقلین و سایر تفاسیر در ذیل آیه فوق.

الهی و یا نیروهای شیطانی فعالیت می کنند و آن ها در هر چهره ای خودنمایی می کنند و پویندگان راه خدا باید مراقب این موضوع باشند.

در آیه بعد اشاره به روحیه جمعی از طرف داران لشکر شرك و بت پرستی در صحنه بدر می کند و می گوید: «در آن هنگام منافقان و آن هایی که در دل آن ها بیماری بود می گفتند: این مسلمانان به آئین خود مغرور شده اند و با این گروه کم و اسلحه ناچیز بگمان پیروزی، و یا به خیال شهادت در راه خدا و زندگی جاویدان، در این صحنه خطرناک که به مرگ منتهی می شود گام نهاده اند!» (1)

«إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهَا الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنٌ لَهُمْ سُوءِ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (2) «نسیء [جا به جا کردن و تأخیر ماه های حرام]، افزایشی در کفر (مشرکان) است؛ که با آن، کافران گمراه می شوند؛ يك سال، آن را حلال، و سال دیگر آن را حرام می کنند، تا به مقدار ماه هایی که خداوند تحریم کرده بشود (و عدد چهار ماه، به پندارشان تکمیل گردد)؛ و به این ترتیب، آن چه را خدا حرام کرده، حلال بشمرند. اعمال زشت شان در نظرشان زیبا جلوه داده شده؛ و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند!»

«أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (3)

«آیا کسی که بالای سر همه ایستاده، (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است) و اعمال همه را می بیند (هم چون کسی

ص: 340

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 200.

2- . توبه / 39.

3- . رعد / 33.

است که هیچ يك از این صفات را ندارد؟! آنان برای خدا همتیانی قرار دادند؛ بگو: آن ها را نام ببرید! آیا چیزی را به او خبر می دهید که از وجود آن در روی زمین بی خبر است، یا سخنان ظاهری (و تو خالی) می گویند؟! (نه، شریکی برای خدا وجود ندارد؛) بلکه در نظر کافران، دروغ های شان زینت داده شده، (و بر اثر ناپاکی درون، چنین می پندارند که واقعیتهای دارد؛) و آن ها از راه (خدا) بازداشته شده اند؛ و هر کس را خدا گمراه کند، راهنمایی برای او وجود نخواهد داشت!»

«وَعَادًا وَ ثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ»؛ (1)

«ما طایفه «عاد» و «ثمود» را نیز (هلاک کردیم)، و مساکین (ویران شده) آنان برای شما آشکار است؛ شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود، از این رو آنان را از راه (خدا) بازداشت در حالی که بینا بودند.»

«أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»؛ (2) «آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواد گمراه می سازد و هر کس را بخواد هدایت می کند؛ پس جانت به خاطر شدت تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آن چه انجام می دهند داناست!»

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَدْرًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَ صَدَّ عَنْ

ص: 341

1- . عنكبوت / 38.

2- . فاطر / 8.

السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ»؛ (1)

«فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسایلی دست یابم، وسایلی (صعود به) آسمان ها تا از خدای موسی آگاه شوم؛ هر چند گمان می کنم او دروغ گو باشد! این چنین اعمال بد فرعون در نظرش آراسته جلوه کرد و از راه حق باز داشته شد؛ و توطئه فرعون (و هم فکران او) جز به نابودی نمی انجامد!»

21. کفار، از مال و اولاد خود، سودی نمی برند

اشاره

قرآن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكْتَهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ (2)

تفسیر

نقطه مقابل افراد با ایمان و حق جویی که وصف آن ها در آیه قبل آمد افراد بی ایمان و ستم گری هستند که در این دو آیه توصیف شده اند: نخست می فرماید:

«آن ها که راه کفر را پیش گرفتند هرگز نمی توانند در پناه ثروت و فرزندان متعدد خویش از مجازات خدا در امان بمانند»، زیرا در روز رستاخیز تنها اعمال پاک و نیت خالص و ایمان صادق بدرد می خورد، نه امتیازات مادی این جهان.

ص: 342

1- [6] غافر / 36 و 37.

2- [7] آل عمران / 116 و 117

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ (1) «در آن روز نه ثروت سودی می دهد و نه فرزندان مگر آن ها که با قلب سلیم در پیش گاه خدا حاضر شوند.»

اما چرا در آیه از امکانات مادی تنها اشاره به ثروت و فرزندان شده است این به خاطر آن است که مهم ترین سرمایه های مادی یکی نیروی انسانی است که به عنوان فرزندان ذکر شده است، و دیگری سرمایه های اقتصادی می باشد. و بقیه امکانات مادی از این دو سرچشمه می گیرند.

قرآن با صراحت می گوید: امتیازهای مالی، و قدرت جمعی، به تنهایی نمی تواند در برابر خداوند، امتیازی محسوب شود، و تکیه کردن بر آن ها اشتباه است، مگر هنگامی که در پرتو ایمان و نیت پاک در مسیرهای صحیح به کار گرفته شوند در غیر این صورت سرنوشت صاحبان آن ها عذاب جاویدان خواهد بود، «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ...».

«صر» و «اصرار» از يك ریشه هستند و به معنی بستن چیزی توأم با شدت می آید و در این جا به معنی شدتی است که در باد باشد، خواه بشکل يك باد سوزان و یا سرد و خشك کننده.

در این آیه اشاره به وضع بذل و بخشش ها و انفاق های ریاکارانه آن ها شده و ضمن يك مثال جالب سرنوشت آن تشریح گردیده است:

قرآن انفاق کردن کفار را به باد شدید و سوزان و یا فوق العاده سرد و خشك کننده ای تشبیه نموده که به کشت و زرعی بوزد و آن را خشك کند، البته طبع باد

ص: 343

و نسیم، احیا کننده است، نسیم بهاران شکوفه های را نوازش می دهد و غنچه ها را باز می کند، و روح در کالبد درختان می دمَد، و آن ها را بارور می سازد. انفاق نیز اگر از سرچشمه اخلاص و ایمان بوجود آید بسیار مفید و سود بخش است، هم مشکلات اجتماعی را حل می کند، و هم اثر اخلاقی عمیقی در نهاد احسان کننده باقی می گذارد و ملکات و فضائل اخلاقی را در قلب او بارور می سازد.

اما اگر باد و نسیم ملایم و احیا کننده تبدیل به طوفان مرگ بار و سوزنده و یا فوق العاده سرد گردید به هر گل و گیاهی که بوزد آن را می سوزاند و خشک می کند.

افراد بی ایمان و آلوده نیز چون انگیزه صحیحی در انفاق خود ندارند روح خودنمایی و ریاکاری هم چون باد سوزان و خشک کننده ای بر مزرعه انفاق آن ها می وزد و آن را بی اثر می سازد، این گونه انفاق ها نه از نظر اجتماعی مشکلی را حل می کند (چون غالباً در غیر مورد مصرف می شود) و نه نتیجه اخلاقی برای انفاق- کننده خواهد داشت.

جالب توجه این که قرآن در آیه بالا می گوید: «حَرَّتْ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»؛ یعنی مرکز وزش این باد سوزان و خشک کننده زراعت کسانی است که به خود ستم کردند، اشاره به این که این زراعت کنندگان در انتخاب زمان و مکان زراعت، دقت لازم را به عمل نیاورده و بذر خود را یا در سرزمینی پاشیده اند که در معرض وزش چنین طوفان هایی بوده است، یا از نظر زمان، وقتی را انتخاب کرده اند که فصل وزش باد سموم بوده است، و به این ترتیب بخود ستم کرده اند. افراد بی ایمان نیز در انتخاب زمان و محل انفاق بخود ستم می کنند و سرمایه های خود را بی مورد بر باد می دهند.

از آن چه در بالا اشاره شد، با توجه به قرائنی که در آیه وجود دارد معلوم می شود که این تشبیه در حقیقت در میان دو چیز است یکی تشبیه انفاق آن ها بزراعت بی موقع و در غیر محل مناسب، و دیگری تشبیه انگیزه های انفاق به بادهای سرد و سوزان، و بنا بر این آیه خالی از تقدیر نیست و معنی جمله «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ» این است که مثال انگیزه انفاق های آن ها هم چون باد خشک و سرد یا سوزانی است.

جمعی از مفسران گفته اند که این آیه اشاره به اموالی می کند که دشمنان اسلام در راه کوبیدن این آئین صرف می کردند، و به وسیله آن دشمنان را بر ضد پیامبر اسلام تحریک می نمودند، و یا اموالی که یهودیان به دانشمندان خود در برابر تحریف آیات کتب آسمانی می دادند، ولی روشن است که آیه يك معنی وسیع دارد که این ها و غیر این ها را شامل می شود: «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ در پایان می فرماید خداوند به آن ها ستمی نکرده، این خود آن ها هستند که بر خویش ستم می کنند، و سرمایه های خود را، بیهوده از بین میبرند، زیرا عمل فاسد جز اثر فاسد چه نتیجه ای می تواند داشته باشد؟. (1)

22. نسل کفار، منقطع است و ادامه ندارد

اشاره

قرآن می فرماید:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (2) «(آری) هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آن چه را به آن ها یادآوری

ص: 345

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 59.

2- . انعام / 44 و 45.

شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آن‌ها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند؛ (و درهای امید به روی آن‌ها بسته شد). و (به این ترتیب،) دنباله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند، قطع شد. و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است.»

تفسیر

و به هنگامی که درس‌های نخست را فراموش کردند درس دوم را برای آن‌ها آغاز کردیم و درهای انواع نعمت‌ها را بر آن‌ها گشودیم، شاید بیدار شوند و به آفریننده و بخشنده آن نعمت‌ها توجه کنند، و راه راست را باز یابند؛ «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ».

ولی این همه نعمت در واقع خاصیت دو جانبه داشت هم ابراز محبتی برای بیداری بود و هم مقدمه ای برای عذاب دردناک در صورتی که بیدار نشوند، زیرا می‌دانیم هنگامی که انسان در ناز و نعمت فرورود، و ناگهان آن همه نعمت از او گرفته شود سخت بر او دردناک خواهد بود، به خلاف این که تدریجاً از او گرفته شود که زیاد در او مؤثر نخواهد گشت.

لذا می‌گوید: «آن قدر به آن‌ها نعمت دادیم تا کاملاً خوشحال شدند اما بیدار نشدند، لذا ناگاه آن‌ها را گرفتیم و مجازات کردیم، و تمام درهای امید به روی آن‌ها بسته شد»؛ «حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ» (1).

ص: 346

1- «مُيْلِسُونَ» در اصل از ماده «ابلاس» به معنی غم و اندوهی است که به خاطر شدت حوادث ناگوار به انسان دست می‌دهد و نام "ابلیس" نیز از همین جا گرفته شده است، و تعبیر فوق نشان دهنده شدت غم و اندوهی است که گناه کاران را فرا می‌گیرد.

«و به این ترتیب جمعیت ستم کاران ریشه کن شدند و نسل دیگری از آن ها به پانخاست»؛ «فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا».

«دابر» در اصل به معنی دنباله و آخر چیزی است.

و از آن جا که خداوند در به کار گرفتن عوامل تربیت در مورد آن ها هیچ گونه کوتاهی نکرده در پایان آیه می فرماید: «ستایش و حمد مخصوص خداوندی است که پروردگار و مربی همه جهانیان است»؛ «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

در این جا به چند نکته باید توجه کرد:

1. گاهی تصور می شود که میان این آیات و آیات گذشته منافاتی وجود دارد، زیرا در آیات گذشته تصریح شده بود که مشرکان به هنگام هجوم مشکلات متوجه خدا می شوند، و غیر او را فراموش می کنند، ولی در این آیات می گوید حتی به هنگام هجوم مشکلات نیز بیدار نمی گردند.

توجه به يك نکته این منافات ظاهری را برطرف می سازد و آن این که بیداریهای موقت و زودگذر به هنگام بروز شدائد بیداری محسوب نمی گردند، زیرا به زودی به حالت نخستین باز می گردد. در آیات گذشته چون منظور بیان توحید فطری بود، برای اثبات آن همان بیداریها و توجه های زودگذر و فراموش کردن غیر خدا و لو در لحظه حادثه کافی بود، اما در این آیات سخن از هدایت یافتن و از بی راهه به راه برگشتن است، مسلماً بیداری زودگذر و موقت اثری در آن ندارد.

گاهی تصور می شود که تفاوت میان آن دو در این است که آیات گذشته

مربوط به مشرکان معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، ولی آیات مورد بحث مربوط به اقوام پیشین است بنا بر این با هم منافاتی ندارد. (1)

ولی بسیار بعید به نظر می رسد که مشرکان لجوج معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بهتر از گمراهان پیشین باشند، بنا بر این راه حل همان است که در بالا گفتیم.

2. در آیات فوق می خوانیم هنگامی که بروز شدائد اثر تربیتی نداشت، خداوند درهای نعمت را به روی چنین گناه کارانی می گشاید، آیا این کار به خاطر تشویق بعد از تنبیه است یا مقدمه ای است برای دردناک بودن مجازات؟ یعنی به اصطلاح این گونه نعمت ها، نعمت استدراجی است که تدریجاً بنده متمرّد را در ناز و نعمت و خوشحالی و سرور، و يك نوع غفلت فرو می برد، سپس یکبار همه چیز را از آن ها می گیرد.

پاره ای از قرائن در آیه وجود دارد که احتمال دوم را تقویت می کند، ولی مانعی ندارد که هر دو منظور باشد، یعنی نخست تشویق برای بیداری، و اگر مؤثر نشد مقدمه ای است برای گرفتن نعمت و عذاب دردناک، در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده:

«اذا رایت الله یعطى العبد من الدنيا علی معاصیه ما یحب فانما هو استدراج ثم تلا رسول الله (صلی الله علیه و آله) فلما نسوا؛ هنگامی که ببینی خداوند در برابر گناهان نعمت می بخشد، بدان که مقدمه مجازات است سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.» (2)

در حدیثی از علی (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود:

ص: 348

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 12، ص: 224.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.

«یا بن آدم اذا رايت ربك سبحانه يتابع عليك نعمه و انت تعصيه فاحذره؛ (1) ای فرزند آدم هنگامی که بینی خداوند پی در پی نعمت ها را به تو می بخشد، در حالی که تو گناه می کنی، از مجازات او بترس، که این مقدمه مجازات است».

در کتاب تلخیص الاقوال از امام حسن عسکری (علیه السلام) چنین نقل شده، که قنبر غلام امیر مؤمنان را پیش حجاج آوردند حجاج پرسید تو چکار برای علی ابن ابی طالب (علیه السلام) می کردی، گفت وسایل وضوی او را فراهم می ساختم! پرسید هنگامی که از وضو فارغ می شد چه می گفت؟، گفت این آیه را می خواند: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» و تا آخر آیه را تلاوت کرد، حجاج گفت گمان می کنم این آیه را بر ما تطبیق می کرد، قنبر با شجاعت گفت آری! (2).

3. در این آیات می خوانیم که منظور از بسیاری از حوادث رنج آور ایجاد حالت توجه و بیداری است، و این یکی از فلسفه های "آفات و بلاها" است که در بحث توحید از آن سخن گفته ایم (3)،

ولی شایان توجه این که این موضوع را اولاً با کلمه «لعل» (شاید) ذکر می کند، به خاطر این که وجود بلاها به تنهایی کافی برای بیداری نیست، بلکه زمین های است برای دل هایی که آمادگی دارند (در سابق نیز گفته ایم "لعل" در کلام خدا معمولاً در مواردی استعمال می شود، که پای شرایط دیگری نیز در میان باشد).

دیگر این که در این جا کلمه «تضرع» به کار برده شده، که در اصل به معنی ورود شیر به پستان و خضوع و تسلیم آن در برابر دوشنده است، سپس به معنی

ص: 349

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 25.

2- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 1، ص: 18.

3- . به کتاب آفریدگار جهان و کتاب در جستجوی خدا مراجعه شود.

تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است! یعنی این حوادث دردناک را به خاطر آن ایجاد می کردیم، که آن ها از مرکب غرور و سرکشی و خود خواهی فرود آیند، و در برابر حق تسلیم شوند.

4. جالب این که در پایان آیه، خداوند جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را می گوید، و این نشانه آن است که قطع ریشه ظلم و فساد و نابود شدن نسلی که بتواند این کار را ادامه دهد، به قدری اهمیت دارد که جای شکر و سپاس است.

در حدیثی از فضیل بن عیاض از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم، که فرمود: «من احب بقاء الظالمین فقد احب ان يعصى الله، ان الله تبارك و تعالى حمد بنفسه بهلاك الظلمة فقال: فَطُغِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ هر کس بقای ستم گران را دوست دارد، مفهومی این است که دوست می دارد معصیت خدا شود (موضوع ظلم به اندازه ای مهم است که) خداوند تبارك و تعالى در برابر نابود ساختن ظالمان خود را حمد و ستایش کرده است و فرموده: دنباله قوم ستم گر بریده شد و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است» (1).

23. کفار، گوش شنوا ندارند

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُغْمٌ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلُّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلُهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (2)

«آن ها که آیات ما را تکذیب کردند، کرها و لالهایی هستند

ص: 350

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 5، ص: 237.

2- . انعام / 39.

که در تاریکیها قرار دارند. هر کس را خدا بخواهد (و مستحق باشد)، گمراه می کند؛ و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، بر راه راست قرار خواهد داد.»

تفسیر

کر و لالها!

بار دیگر قرآن به بحث از منکران لجوج می پردازد و می گوید: «آن ها که آیات ما را تکذیب کردند کر و لال هستند، و در ظلمت و تاریکی قرار گرفته اند»؛ «و الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ».

نه گوش شنوایی دارند که حقائق را بشنوند، و نه زبان حق گوئی که اگر حقیقتی را درک کردند برای دگران بازگو کنند. و چون ظلمت خود خواهی و خود پرستی و لجاجت و جهل گرداگرد آن ها را فرا گرفته، نمی توانند چهره حقایق را ببینند و به این ترتیب از این سه نعمت بزرگ (شنیدن و دیدن و گفتن) که انسان را با دنیای خارج مربوط می سازد محرومند.

بعضی از مفسران معتقدند که منظور از افراد کر مقلدینی هستند که بدون چون و چرا از رهبران گمراهی تبعیت می کنند و گوش خود را بسته اند که صدای رهبران الهی را نمی شنوند، و منظور از افراد گنگ همان رهبران گمراه هستند که حقایق را به خوبی درک می کنند، اما برای حفظ موقعیت و منافع مادی خویش مهر سکوت بر لب زده اند و هر دو دسته در ظلمت جهل و خود پرستی گرفتارند (1).

و به دنبال آن می فرماید: «خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را

ص: 351

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ج 7، ص: 84.

بخواهد بر جاده مستقیم قرار می دهد؛ «من یشاء الله یضللُهُ وَ مَنْ یشاء یجعلُهُ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ».

سابقاً گفته ایم نسبت دادن هدایت و ضلالت به مشیت و اراده خدا موضوعی است که آیات دیگر قرآن آن را به خوبی تفسیر می کنند، در یک جا می خوانیم: «یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ»؛ «خداوند ستم گران را گمراه می کند» و در جای دیگر «وَ مَا یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِینَ»؛ «تنها فاسقان را گمراه می کند» و در جای دیگر «وَ الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سَبُلَنَا»؛ «کسانی که در راه ما مجاهده کنند آن ها را به راه های مستقیم خود هدایت خواهیم کرد.» از این آیات و آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که هدایت ها و ضلالت هایی که در این موارد به اراده خدا نسبت داده شده است در حقیقت پاداش و کیفرهایی است که در مقابل انجام اعمال نیک و بد به بندگان می دهد و به تعبیر روشن تر گاهی اعمال فوق العاده زشتی از انسان سر می زند که بر اثر آن تاریکی و حشتناکی روح او را احاطه خواهد کرد، چشمان حقیقت بین از او گرفته می شود، و گوش او صدای حق را نمی شنود، و زبان او از گفتن حق باز می ماند.

اما به عکس گاهی چنان کارهای نیک فراوان از او سر می زند که یک دنیا نور و روشنایی به روح او می پاشد، دید و درک او وسیع تر و فکر او پرفروغتر و زبان او در گفتن، حق گویاتر می شود، این است معنی هدایت و ضلالت که به اراده خدا نسبت داده می شود. (1)

ص: 352

قرآن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ (1) «کسانی که کافر شدند، هرگز نمی توانند در پناه اموال و فرزندانشان، از مجازات خدا در امان بمانند! آن ها اصحاب دوزخند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند. آن چه آن ها در این زندگی پست دنیوی انفاق می کنند، همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده (و در غیر محل و وقت مناسب، کشت نموده اند)، بوزد؛ و آن را نابود سازد. خدا به آن ها ستم نکرده؛ بلکه آن ها، خودشان به خویشان ستم می کنند.»

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ * وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ أَلْبَسْنَا لَهُمُ الْكُفْرَانَ وَلِيُقُولُوا إِنَّا كُنَّا نَسْمَعُ لَكُمْ لَبِيبًا فَمَنْ يَضِلْ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِمُكِيلٍ»؛ (3) «بگو:

«دلایل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد؛ کسی که (به وسیله آن، حق را) ببیند، به سود خود اوست؛ و کسی که از دیدن آن چشم بپوشد، به زیان خودش می باشد؛ و من نگاهبان شما نیستم (و شما را بر قبول ایمان مجبور نمی کنم).»

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِمُكِيلٍ»؛ (3) «بگو: ای مردم! حق از طرف

ص: 353

1- آل عمران / 116 و 117.

2- انعام / 104.

3- یونس / 108.

پروردگارتان به سراغ شما آمده؛ هر کس (در پرتو آن) هدایت یابد، برای خود هدایت شده؛ و هر کس گمراه گردد، به زیان خود گمراه می گردد؛ و من مأمور (به اجبار) شما نیستم!»

«ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»؛ (1) «سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم؛ (اما) از میان آن ها عده ای بر خود ستم کردند، و عده ای میانه رو بودند، و گروهی به اذن خدا در نیکی ها (از همه) پیشی گرفتند، و این، همان فضیلت بزرگ است!»

25. کفار، اعمال خوب خود را نیز از بین میبرند

قرآن می فرماید:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ (2) «از تو، در باره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می کنند؛ بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است، ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهم تر از آن است؛ و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان بازمی دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان

ص: 354

1- . فاطر / 32.

2- . بقره / 217.

برگردانند، ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.»

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ لَنْ يَصُدُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيُحِيطُ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ»؛ (1) «آنان که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان (باز) به مخالفت با رسول (خدا) برخاستند، هرگز زبانی به خدا نمی رسانند و (خداوند) به زودی اعمالشان را نابود می کند!»

و الحمد لله رب العالمين

ص: 355

فهرست منابع و مآخذ

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاريخ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۲. ابن الجوزي، عبدالرحمن بن علي، صفة الصفوة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۵ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۱ش.
۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵. ابن طاووس، احمد، اللهوف علی قتلی الطفوف، مترجم: فهري زنجانی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۲ش.
۶. ابو الفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۲ش.

٧. ابوالفرج اصفهاني، علي بن حسين، مقاتل الطالبين، قم، دارالكتاب، ١٣٤٣ش.
٨. ابى الحسين مسلم بن الحجاج، الجامع الصحيح، بيروت، دارالمعرفة، بي تا.
٩. آلوسى، محمود بن عبدالله، روح المعانى، قم، مركز اطلاعات و مدارك اسلامى، ١٣٨٧ش.
١٠. آمدى، عبدالواحد ابن محمد تميمي، غرر الحكم و درر الكلم، قم، مكتب اعلام الاسلامى، ١٣٦٦ش.
١١. بحراني، هاشم بن سليمان، البرهان فى تفسير القرآن، قم، دارالمجتبى، ١٤٢٧ق.
١٢. حرّ عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، قم، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، لاحياء التراث، ١٣٦٨ش.
١٣. حقى برسوى، اسماعيل بن مصطفى، تفسير روح البيان، بيروت، دارالفكر، بي تا.
١٤. حويزى، عبدعلى بن جمعه، نور الثقلين، قم، نويد اسلام، ١٣٩١ش.
١٥. رضا، محمد رشيد، المنار، قاهره، دارالنشر للجامعات، ١٤٢٨ق.
١٦. زبيدى، محمد مرتضى، تاج العروس، بيروت، دارصادر، ١٣٠٦ق.
١٧. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، الدر المنثور، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ق.

۱۸. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تصحيح: صبحى صالح، قم، دارالثقلين، ۱۴۱۹ق.

۱۹. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تصحيح: فيض الإسلام، تهران، نشر حيدريه، ۱۳۲۶ش.

۲۰. شعرائى، عبد الوهاب بن احمد، الطبقات الكبرى، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۲۷ق.

۲۱. طباطبايى، محمد حسين، تفسير الميزان، مترجم: موسى، محمدباقر، قم، مؤسسه اسماعيليان، ۱۳۹۳ش.

۲۲. طبرسى، فضل بن حسن، تفسير مجمع البيان، مترجم: جمعى از اساتيد، نشر فراهانى، تهران، ۱۳۷۵ش.

۲۳. طبرسى، فضل بن حسن، جوامع الجامع، بيروت، دار الأضواء، ۱۴۰۵ق.

۲۴. طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۱۳ق.

۲۵. طيب، عبدالحسين، اطيّب البيان فى تفسير القرآن، تهران، نشر اسلام، ۱۳۶۶ش.

۲۶. عياشى، محمد بن مسعود، تفسير عياشى، قم، چاپخانه علميه، بى تا.

۲۷. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، كنز العرفان فى فقه القرآن، قم، نشر نويد اسلام، ۱۴۲۴ق.

٢٨. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسير الكبير، تهران، دارالكتب العلمية، ١٣٦٧ش.

٢٩. فيض كاشاني، محمد بن شاه مرتضى، المحجة البيضاء في احياء الاحياء، تهران، انتشارات اسلامية، ١٣٨٠ق.

٣٠. قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، بيروت، المكتبة العصرية، ١٤٢٧ق.

٣١. قطب، سيد، في ظلال القرآن، بيروت، دار الشروق، ١٤٢٥ق.

٣٢. قمي، عباس، سفينة البحار، قم، دارالاسوه، ١٣٧٢ش.

٣٣. قمي، علي بن ابراهيم، تفسيرالقمي، قم، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشي نجفي، بي تا.

٣٤. كاشاني، فتح الله بن شكرالله، منهج الصادقين، تهران، كتابفروشي اسلاميه، ١٣٤٤ش.

٣٥. كتيبي، محمد بن شاکر، فوات الوفيات، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٣٨٠ق.

٣٦. كليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، قم، دارالاسوه، ١٣٧٥ش.

٣٧. مجلسي، محمد باقر، بحار الأنوار، تهران، اسلاميه، ١٢٩٤ق.

٣٨. مكارم شيرازي و همكاران، ناصر، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٧٢ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

